

هو اعليم

سلسله مقالات
موضوعی علوم
و مبانی اسلام و
تشیع

پره سالکان

در ماه رمضان

برگرفته از بیانات و آثار
حضرت آية الله حاج سيد محمد حسن حسيني طهرانی
«مفتی الله سوره»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو اعليم

سلسله مقالات
موضوعی علوم
و مبانی اسلام و
تشیع

سوره سالکان

در ماه رمضان

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت آية الله حاج سيد محمد حسن حسيني طهرانی "مفتی الله ستاره"

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

❖ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْبِرَّةِ...، شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ ❖
❖ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ ❖

(وسائل الشیعة، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۳)

«ای مردم! به درستی که ماه خدا به سوی شما می آید در حالی که نوید برکت و رحمت و آمرزش را به همراه دارد، ماهی که برای میهمانی پروردگار دعوت شده‌اید و از جمله افرادی که مورد کرامت و تکریم پروردگار قرار گرفته‌اند واقع شدید.»

فہرست مطالب و موضوعات

فهرست مطالب و موضوعات سیره سالکان در ماه رمضان

عنوان

صفحه

مقدمه

۲۳ - ۳۰

- خطبه رسول خدا در فضیلت ماه مبارک رمضان ۲۵
- ماه مبارک رمضان، بستری برای انس با عوالم ربوبی ۲۶
- تأثیر مراقبه در استفاده از تجلیات الهی برای همه افراد ۲۷
- حالات طرب‌انگیز اولیای الهی در ماه مبارک رمضان ۲۸
- حسرت اولیای الهی در واپسین روزهای اتمام ماه رمضان ۲۸
- معنای «مَوَائِدُ الْمُسْتَطْعِمِينَ» و طعام‌های خاص اهل معرفت ۲۸
- معرفی اثر حاضر ۲۹
- دأب حضرت آقا قبل از ورود به اشهر ثلاثه رجب و شعبان و رمضان ۳۰

بخش نخستین: اسراری از نفحات ماه رمضان

۳۱ - ۶۹

- فصل اول: سرّ ترتیب ماه‌های ثلاثه (رجب، شعبان و رمضان) و تفاوت ظهورات
هر یک از آنها ۳۳
- ادراک ماه رجب مخصوص اهل الله، و فائده ماه رمضان برای عامه مردم ۳۳

- ۳۴..... شدت جاذبه‌های مقام ربوبی و توحیدی در ماه رجب
- ۳۵..... رابطه ماه شعبان با نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۶..... بهاء و عظمت تجلیات ماه شعبان همراه با نشاط و سرور
- ۳۷..... حالات ماه شعبان مقدمه ورود در ماه رمضان
- ۳۸..... ظهور نتیجه رجب و شعبان، به صورت حالت انبساط در ماه رمضان
- ۳۸..... نزول رحمت الهی بر عامه مردم در ماه رمضان، بیشتر از رجب و شعبان
- ۳۹..... تفاوت عبارات ائمه علیهم السلام درباره ماه رمضان با ماه‌های دیگر
- ۴۰..... تشابه آثار ماه رمضان با عرفات در نزول رحمت و آمرزش گناهان
- ۴۳..... **فصل دوم: خصوصیات ماه مبارک رمضان**
- ۴۳..... خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص ماه رمضان
- ۴۹..... توضیحی پیرامون روایت «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ عُفْرَانَ اللَّهِ...»
- ۵۱..... توصیف امام سجّاد علیه السلام از رحمت پروردگار
- ۵۲..... داستان کسی که درون کعبه، صحبت از معامله دنیا می‌کند!
- ۵۲..... داستان حالت انقلاب روحی محمد رضا شاه پهلوی در درون کعبه
- ۵۴..... ماه رمضان به عنوان نقطه شروع تحوّل انسان
- ۵۵..... تشبیه نفس انسان به موم، از جهت سهولت تغییر و تحوّل در ماه رمضان
- ۵۷..... **فصل سوم: حالات اولیاء در ماه مبارک رمضان**
- ۵۷..... لحظه شماری بزرگان برای حلول ماه مبارک رمضان
- ۵۹..... بیتوته علامه طهرانی در ماه رمضان در خدمت حاج سید هاشم حدّاد در دکه مسجد
- ۶۰..... شرحی از عشق و اشتیاق مرحوم حدّاد در شب‌های ماه رمضان
- ۶۱..... کیفیت خواب و خوراک مرحوم حدّاد در طول مدت ماه رمضان
- ۶۲..... حسرت اولیاء الهی از تمام شدن ماه رمضان
- ۶۳..... تفاوت دیدگاه اهل باطن و اهل ظاهر به تکالیف
- ۶۴..... کیفیت عبادت سالکان در کلام علامه طهرانی رضوان الله علیه
- ۶۵..... داستان حضرت آقا با شخصی در مدینه راجع به اغتنام فرصت حج بیت الله
- ۶۶..... کلام مرحوم آقا درباره زیارت امام رضا علیه السلام

- ۶۶..... تعامل برخی از علمای ظاهر با روزه ماه مبارک رمضان
- ۶۷..... ضرورت علو همت سالک در انتظار حلول ماه رمضان

بخش دومین: ادب حضور در ضیافت الهی

۱۴۳ - ۷۱

- ۷۳..... اهمیت مراعات ادب حضور در ضیافت الهی
- ۷۴..... اشعار حضرت مولانا در آثار رعایت ادب و ترک آن
- ۷۵..... شرط اول: شناخت حقیقت دعوت الهی و استجاب آن بر اساس باور و یقین
- ۷۵..... عدم اعراض از نفحات الهی، اولین شرط استجاب دعوت پروردگار
- ۷۶..... مقصود از نفحات در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
- ۷۶..... فلسفه نزول این نفحات خاص
- ۷۷..... حقیقت دعوت پروردگار از انسان در اشعار جناب حافظ
- ۷۷..... تنجز و یقین، اساس سیره اولیاء الهی در استجاب دعوت پروردگار
- ۷۸..... معنای واقعی فرار به سوی پروردگار در فقره «هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ»
- ۷۸..... درجه اول تمایل و شتاب در انجام عمل برای انسان‌ها
- ۷۹..... درجه دوم تمایل و شتاب
- ۷۹..... درجه سوم تمایل و شتاب
- ۸۰..... درجه چهارم تمایل و شتاب
- ۸۱..... خاطره حضرت آقا در هرب و فرار واقعی مردم از خطر
- ۸۲..... تعبیر قرآنی متفاوت از بحث فرار به سوی خدا
- ۸۳..... عدم امکان حرکت در صورت عدم تنجز و یقین
- ۸۴..... شکوه جانسوز امیرالمؤمنین علیه السلام از عدم توجه مردم به دعوت پروردگار
- ۸۵..... راه‌های مختلف شیطان برای تزییع فرصت ماه رمضان
- ۸۷..... شرط دوم: تحصیل فراغ قلب
- ۸۷..... بی‌ارزش بودن اعمال در صورت عدم فراغ قلب
- ۸۸..... خطر تثبیت انانیت و نفسانیت در صورت انجام عبادات بدون فراغ قلب

- ۸۸..... تصفیة قلب و ضمیر از خواطر، شرط ورود محبوب در دل
- ۸۹..... تخلیه دل از اغیار در دستورالعمل امام رضا علیه السلام در عالم مکاشفه
- ۹۱..... ابیات حکیمانه مجنون راجع به معشوقه اش لیلی
- ۹۴..... «جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنُّ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ» (ت)
- ۹۴..... اشعار زیبایی حضرت حافظ درباره شرط تخلیه دل از اغیار
- ۹۵..... شرط سوّم: توبه و انابه
- ۹۵..... اشتیاق پروردگار به توبه و رجوع عبد گناه کار
- ۹۵..... داستان توبه علی گندابی و ملاقاتش با مرحوم انصاری
- ۹۷..... دستور توبه قبل از ورود به ماه مبارک رمضان!
- ۹۸..... ماه رمضان فرصتی برای تدارک کاستی های گذشته
- ۹۹..... شرط چهارم: مراقبه و مواظبت نفس
- ۹۹..... مراقبه عبارتست از «تصحیح خیال»
- ۹۹..... گفتار علامه طباطبایی درباره ارتباط مراقبه روز با مشاهدات در شب
- ۱۰۱..... مستعد شدن نفس برای تلقی حقایق به وسیله مراقبه
- ۱۰۲..... نقش مراقبه در تغییر و دگرذیسی نفس در ماه رمضان
- ۱۰۳..... ضرورت مراقبت و پذیرایی از بارقه های الهی
- ۱۰۳..... حکایت سید ابن طاووس و پذیرایی از پیک امام زمان علیه السلام
- ۱۰۴..... ضرورت پذیرایی سالک از حالات روحی ماه رمضان
- ۱۰۵..... یکی از پیامدهای ترک مراقبه، تخریب نفس و تزییع آثار ماه رمضان
- ۱۰۶..... بی فائده بودن عبادت در شب قدر در صورت ترک مراقبه از اوّل ماه
- ۱۰۶..... کیفیت رعایت مراقبه در برخورد با مردم
- ۱۰۷..... جدال با مردم، مانع حرکت سالک و عامل از بین رفتن آثار ماه رمضان
- ۱۰۸..... قساوت قلب و عدم پذیرش حق، یکی از پیامدهای ترک مراقبه
- ۱۰۹..... دور شدن از توهمات و خاطره های بد و ناگوار
- ۱۱۰..... نقش نماز در رهایی از هیاهوی خواطر
- ۱۱۲..... منظور از فحشاء و منکر در آیه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾
- ۱۱۳..... ترقی دادن مراقبه از گفتار و کردار به مراقبه در فکر و سر

- ۱۱۳ بیان پنج مسئله کلی در باب مراقبه
- ۱۱۴ یک. صمت و سکوت
- ۱۱۶ صمت یعنی سکوت در غیر مواقع ضروری
- ۱۱۷ سیره علامه طباطبایی بر صمت مداوم
- ۱۱۸ دو. جوع و گرسنگی
- ۱۱۹ تغذیه و مأكولات، وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد عالی
- ۱۲۰ ضرورت توجه به ارتباط کیفیت غذا با نفس انسان، مخصوصاً در ماه رمضان
- ۱۲۲ کنترل نفس در وقت افطار، موجب استفاده از فیوضات شب‌های ماه رمضان
- ۱۲۲ مرحوم حداد: اگر بیش از حد غذا بخوری، غذا تو را خورده است!
- ۱۲۳ سنت افطاری دادن بدون پرداختن به امور اعتباری
- ۱۲۶ سه. بیداری شب و شب‌زنده‌داری
- ۱۲۶ شب‌زنده‌داری با قرائت قرآن و اشعار و مطالب عرفای الهی
- ۱۲۷ تأسی اولیاء الهی به بیتوته‌های رسول خدا در ماه رمضان
- ۱۲۸ چهار. عزلت نفس و تنهایی قلب
- ۱۳۰ پنج. ذکری مدام و پیوسته
- ۱۳۰ وعده اولیاء در صورت رعایت امور پنج‌گانه مراقبه
- ۱۳۱ شرط پنجم: اظهار عجز و فقر به درگاه ربوبی و عدم اتکاء به اعمال خود
- ۱۳۲ مناجات ائمه علیهم السلام زبان حال واقعی آنهاست، نه صرفاً برای تعلیم دیگران!
- ۱۳۴ شعر عجیب امیرالمؤمنین علیه السلام بر قبر سلمان فارسی
- ۱۳۵ حکایت حال آن مرد صالح که شش ماه روزه‌داری و شب‌زنده‌داری کرده بود
- ۱۳۶ مشاهده عجیب حضرت آیه الله طهرانی هنگام تأمل در شعر «وَفَدْتُ عَلَيَّ الْكَرِيمِ بَغَيْرِ زَادٍ» ...
- ۱۳۶ حال عزت و علو عارف، و حال ذلت و فناء وی
- ۱۴۰ معنای انقطاع کامل به سوی خدا
- ۱۴۱ حالات فقر و فنای مخلصین و مقربین در اشعار ملاحیب‌الله خراسانی

بخش سوّمین: نقش روزه در سیر تجرّدی سالک الی الله

۱۶۹ - ۱۴۵

فصل اوّل: جایگاه روزه و علّت تشریح آن	۱۴۷
سرّ تاکید بر روزه در آیات و روایات به خاطر حالت اتّصال قوی و تجرّد بیشتر در روزه	۱۴۷
علّت احتیاج معصومین علیهم السّلام به انجام عبادات همچون روزه	۱۴۹
فصل دوّم: اقسام سه گانه روزه	۱۵۳
قسم اوّل: روزه عام	۱۵۳
قسم دوّم: روزه خاص	۱۵۳
قسم سوّم: روزه خاصّ الخاص	۱۵۴
دعوت اولیاء الهی به روزه خاصّ الخاص و مقام انقطاع الی الله	۱۵۶
عدم یأس از لطف پروردگار در رسیدن به روزه خاصّ الخاص	۱۶۱
طی شدن راه سلوک با حالت امید	۱۶۲
جایگزینی رجاء بر یأس در مسیر سیر و سلوک	۱۶۳
امید، تنها مرکب راهوار سالک الی الله	۱۶۷

بخش چهارمین: تأثیر قرائت قرآن، ادعیه و نوافل در تعالی روح

۱۷۱ - ۲۳۲

فصل اوّل: تأثیر انجام عبادات در اوقات مخصوصه	۱۷۳
ارتباط شاکله وجودی انسان با با طیّ مدارج کمالی و عبادات مختلفه	۱۷۳
تأثیر وضعیّت اجرام آسمانی بر اعمال انسان	۱۷۴
لزوم بهره‌مندی از ادعیه در ظروف خاصّ مبتنی بر حالات و مراتب مختلف انسان	۱۷۵
فصل دوّم: آداب قرائت و تدبّر در قرآن	۱۷۷
فضیلت قرائت قرآن در ماه رمضان	۱۷۷
نزول قرآن کریم بر نفس و قلب تک تک افراد تا روز قیامت	۱۷۷
دستور بزرگان در قرائت قرآن: قاری را ندائی از جانب پروردگار دانستن!	۱۷۹
عارف در لذّت وصل است و زاهد به دنبال ثواب آخرت	۱۸۰
حقیقت «أرحنی یا بلال!» عبور از مظاهر و رسیدن به ذات	۱۸۱

۱۸۱	از بین رفتن استعداد های رشد، بر اثر تبعیت از اهل ظاهر
۱۸۲	کیفیت نگرش اولیاء الهی در قرائت قرآن
۱۸۶	بیان تمثیلی درباره قاری بودن خداوند در هنگام قرائت قرآن
۱۸۹	قرائت قرآن برای فهم است، نه جمع آوری ثواب
۱۹۰	ظهور حالات تجردی سالکین در هنگام قرائت قرآن کریم
۱۹۱	کیفیت برخورد علماء اهل ظاهر با قرآن و عدم ترغیب طلاب به اشتغال به قرآن کریم
۱۹۲	تفاوت مجالس اهل ظاهر با مجالس اولیاء الهی
۱۹۲	عبارت مرحوم حداد به مطهری: «پس کی نماز می خوانی؟!»
۱۹۵	آیات و روایات معصومین علیهم السلام در آداب قرائت قرآن
۱۹۵	لزوم قرائت قرآن با تأمل و دقت
۱۹۵	سه گروه قاریان قرآن و ذکر خصوصیات هر یک
۱۹۶	روایاتی در فضیلت و کیفیت قرائت قرآن
۱۹۹	صوت حسن، یکی از جهات قابل توجه در قرآنت قرآن
۲۰۱	پناه بردن به خدا هنگام قرآنت قرآن
۲۰۲	فضیلت قرائت قرآن در نیمه های شب
۲۰۴	کیفیت قرائت سور قرآن در نماز های یومیّه
۲۰۵	حکایتی در اهتمام اصحاب پیامبر صلوات الله و سلامه علیه در قرائت قرآن
۲۰۷	خطبه امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین هفته از عمر شریفشان
۲۰۹	فصل سوّم: آداب قرائت و تدبّر در ادعیه
۲۰۹	زبان حال واقعی ائمّه علیهم السلام با پروردگار در ادعیه مأثوره
۲۱۰	نشاط و رغبت، شرط اساسی در تأثیر گذاری عبادات
۲۱۱	تأثیر گذاری دعا در صورت قرائت با تائی و پرهیز از تند خوانی
۲۱۲	دستور مرحوم علامه بر خواندن دعای ابو حمزه
۲۱۳	فصل چهارم: معرفی اجمالی ادعیه ماه رمضان
۲۱۳	یک. دعای افتتاح
۲۱۵	دو. برخی از خصوصیات دعای ابو حمزه ثمالی

- ۲۱۷ بررسی پروندهٔ حیاتی انسان در دعای ابوحمزه ثمالی
- ۲۱۸ دعای ابوحمزه ثمالی برای سالک مانند اکسیر و از اوجب واجبات
- ۲۱۹ سه. دعای توحیدی امام باقر علیه السّلام
- ۲۲۱ دستیابی به گنج‌های معرفت به وسیلهٔ مداومت بر دعای سحر ماه رمضان
- ۲۲۲ حقیقت ربطیّه، تشکیل دهندهٔ اصل و ریشهٔ همهٔ تصرفات و امور ما
- ۲۲۳ چهارم. مناجات امیرالمؤمنین علیه السّلام مخصوصاً در شب‌های قدر
- ۲۲۳ چهار. دعای هنگام افطار

فصل پنجم: کیفیت نوافل موظّفه شهر رمضان

- ۲۲۵ کیفیت صلاة امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۲۲۶ کیفیت صلاة حضرت زهرا سلام الله علیها

فصل ششم: تقابل کثرت گرایی در عبادات با سلوک عقلانی

- ۲۲۷ عدم مطلوبیت تکثر گرایی در عبادات
- ۲۲۸ منطق ظاهرگرایی دینی، در تقابل با منطق ربط با پروردگار
- ۲۳۰ روش سلوک عقلانی در انجام عبادات
- ۲۳۱ تعظیم در برابر غیر امام علیه السّلام، نتیجه قرائت ظاهری و بدون فهم زیارت جامعه

بخش پنجمین: اسرار لیالی قدر، دهه آخر و عید سعید فطر

۲۳۳ - ۳۳۸

فصل اوّل: تفسیر سوره قدر و اجمالی از مسئله تقدیر و کیفیت نزول فرشتگان بر

- ۲۳۵ امام زمان علیه السّلام
- ۲۳۵ تفسیر سورهٔ قدر از زبان علامه طهرانی رضوان الله علیه
- ۲۳۸ لیلۃ القدر روز تاج‌گذاری و بر تخت‌نشستن امام است در عالم معنا
- ۲۴۱ تمام مقدرات همهٔ عوالم در شب قدر
- ۲۴۲ تأثیر مستقیم حال انسان بر کیفیت نزول مقدرات یک سال
- ۲۴۳ عرضهٔ نامهٔ اعمال یک سال ما به امام زمان علیه السّلام در شب قدر

- درخواست دعا از امام رضا علیه السلام و پاسخ حضرت ۲۴۴
- از جمله اسرار، شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در لیالی قدر ۲۴۵
- فصل دوم: فلسفه عدم تعیین شب قدر در آموزه‌های دینی و تبیین روشن تری از**
- مسئله کیفیت تقدیر امور در شب قدر ۲۴۷**
- عدم تنافی تعدد لیالی قدر در روایات با انفراد شب قدر در عالم واقع ۲۴۷
- شب نوزدهم و بیست و یکم، نیز شب قدرند! ۲۴۸
- روشن شدن حقیقت شب‌های قدر، متوقف بر فهم مسئله قضا و قدر ۲۴۹
- ادوار و اطوار مختلف، لازمه تنزل مشیت الهی در شب قدر از مرتبه کلی به عالم تعینات ۲۵۰
- رفع اشکالات مباحث نقلی در تعیین شب قدر به وسیله مباحث عقلی و شهودی ۲۵۲
- تفسیری نادرست از علت معرفتی شب‌های متعدد برای شب قدر در روایات ۲۵۳
- مربوط بودن شب قدر به عالم ثابتات ۲۵۴
- نقش شب‌زنده‌داری و دوام طهارت در شب قدر بر تقدیرات پروردگار ۲۵۴
- خصوصیات نفس ما، قدر و مشیت خدا را ایجاد می‌کند! ۲۵۶
- شعر عجیب جناب حافظ درباره عالم قضا و قدر ۲۵۸
- تشبیه عالم قضا و قدر به صیقل زدن دیوار توسط نقاش‌های چینی ۲۵۹
- محوریت شب‌های قدر بر اتصال قلبی است، نه روضه‌خوانی! ۲۶۱
- نحوه توسل به ولایت در شب‌های قدر ۲۶۱
- قرائت ادعیه و اشعار عرفاء و اولیاء الهی در شب قدر ۲۶۲
- فصل سوم: سفارشات اولیاء الهی در خصوص شب‌های قدر ۲۶۵**
- توسل به امام زمان علیه السلام، کارسازترین مسئله در شب قدر ۲۶۵
- غیرممکن بودن عبور از نفس، بدون توسل به امام زمان علیه السلام ۲۶۶
- توسل به حقیقت و ولایت امام زمان برای کشف حجاب‌های طریق از افضل اعمال است ۲۶۸
- دعا برای حسن عاقبت! ۲۶۹
- موعظه حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در شب نوزدهم ۲۷۰**
- ملاحی و مراسم شب احیاء ۲۸۶

۲۸۹	روضه حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در شب بیست و یکم
۲۹۲	علت تأثیر مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام در اجزای عالم
۲۹۲	ندای جبرئیل در ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۹۳	ابیات راقی مرحوم کمپانی در تأثیر شهادت حضرت در تمام اجزای عالم وجود
۲۹۵	موعظه حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در شب بیست و سوم
۲۹۸	بهترین دعا برای شب قدر
۲۹۹	یکی از شرائط بسیار مهم در استجاب دعا
۳۰۰	پنج گروه که دعایشان مستجاب نمی شود
۳۰۱	پناه بردن امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند از هفت طایفه
۳۰۱	علل هشت گانه عدم استجاب دعا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۰۲	لزوم درخواست باطنی اصلاح برای استجاب دعا
۳۰۳	معنای حال اضطرار در هنگام دعا
۳۰۴	لزوم اصرار بر دعا و انابه و مبارزه با وساوس ابلیس
۳۰۵	داستان توبه عجیب بهلول نباش در عهد پیامبر خدا
۳۱۰	مداحی و مراسم شب احیاء
۳۱۱	دعاهای مرحوم آقا در شب قدر
۳۱۳	احیاء امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هفدهم ماه رمضان
۳۱۴	شب بیست و هفتم ماه رمضان تتمه شب های قدر
۳۱۵	فصل چهارم: خصوصیات دهه آخر ماه رمضان
۳۱۵	بیست روز اول ماه رمضان، مقدمه ورود در دهه آخر
۳۱۶	دهه آخر، بهترین وقت برای درخواست رفع همه حجب ظلمانی و نورانی
۳۱۸	تفسیر عبارت «أنا واثق من دلیلی بدلائیک...»
۳۲۰	در دهه آخر ماه رمضان هیچ کسی مرحوم قاضی را نمی دید!
۳۲۱	علت غیبت مرحوم قاضی در دهه آخر ماه رمضان!
۳۲۳	حالات حضرت آیه الله طهرانی در انس با پروردگار
۳۲۷	فصل پنجم: عید سعید فطر

۳۲۷ غزلی از جناب حافظ شیرازی
۳۲۸ جایگاه و منزلت عید فطر در دین مقدس اسلام
۳۲۸ معنای عید گرفتن
۳۲۹ اعمال شب عید فطر
۳۲۹ توضیح فقراتی از دعای قنوت نماز عید فطر

خاتمه: توصیه‌های بزرگان نسبت به بعد از ماه رمضان

۳۳۹ - ۳۵۰

۳۴۱ حفظ مراقبه ماه رمضان در بعد از آن
۳۴۳ مرحوم آقا می فرمودند: «سالک باید در بعد از ماه رمضان نیز حال ماه رمضان را داشته باشد».
۳۴۵ داستانی از تأثیر حضور در مکانی ظلمانی
۳۴۶ ادامه نحوه تغذیه در بعد از ماه رمضان
۳۴۷ زیارت حضرت حداد دوره به شکرانه ادراک ماه رمضان
۳۴۸ شکرگزاری اولیاء بعد ماه مبارک رمضان
۳۵۱ فهرست منابع و مصادر



مقدمہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَعَلَى آلِهِ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خطبه رسول خدا در فضیلت ماه مبارک رمضان

در کتاب وسائل الشیعه نقل می‌کند از کتاب فضائل شهر رمضان و از کتاب
الأمالی شیخ صدوق از محمد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمد بن سعید، و
نیز از کتاب عیون الأخبار از محمد بن بکران النقاش از احمد بن الحسن القطان و
محمد بن احمد بن ابراهیم المعاذی و محمد بن ابراهیم بن اسحق المکتب، همگی
از احمد بن سعید از علی بن الحسن بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام از
پدرانش علیهم السلام از امام علی علیه السلام که فرمودند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ!
إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ؛ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ
أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ
السَّاعَاتِ. هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ؛

أَنْفُسَكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ.

فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ؛ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ.»^۱

«امام رضا علیه السلام از پدراننش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت می‌کنند که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا برای ما خطبه ایراد می‌فرمود و چنین فرمودند:

«ای مردم! به درستی که ماه خدا به سوی شما می‌آید درحالی که نوید برکت و رحمت و آمرزش را به همراه دارد، ماهی که از همه ماهها نزد پروردگار با فضیلت‌تر است و روزها و شبها و ساعات آن بر سایر روزها و شبها و ساعات ماههای دیگر برتری دارند. ماهی که برای میهمانی پروردگار دعوت شده‌اید و از جمله افرادی که مورد کرامت و تکریم پروردگار قرار گرفته‌اند واقع شدید. نفس‌های شما در این ماه تسبیح به حساب می‌آید و خواب شما در این ماه عبادت نوشته می‌شود، اعمال شما در این ماه مورد قبول حضرت حق و دعا‌های شما به مرتبه اجابت خواهد رسید. پس با قلبی خالص و نیتی پاک و صادق از خدا بخواهید که شما را موفق به روزه داری و تلاوت قرآن بدارد. به تحقیق که شقی و بدبخت آن کسی است که از آمرزش الهی در این ماه با عظمت محروم گردد.»

ماه مبارک رمضان، بستری برای انس با عوالم ربوبی

خداوند تبارک و تعالی در مقام تربیت و در راستای فراهم نمودن بستری مناسب برای وصول مؤمنان و جهت انس با عوالم ربوبی و فاصله گرفتن از تعلقات

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

درونی، در هر سال ایّامی را به‌عنوان ایام خاص قرار داده است که با ورود در این ایّام، خودبه‌خود با بسته‌شدن دست شیطان، حال‌وهوای افراد تغییر می‌نماید و نفس یک‌حالت رقت و لطافتی پیدا می‌کند که گویا ناخواسته گرایش به سمت عوالم مجرد پیدا می‌کند.

ماه رمضان از جمله این ایّام الهی است که خداوند عطف و ودود با پهن‌نمودن سفره ضیافت معنوی خویش، نفوس تشنه معرفت را از ماء معین ولایت سیراب می‌نماید و همه در این احساس مشترک هستند. گویا این حس در تمامی ذرات عالم احساس می‌شود.

تأثیر مراقبه در استفاده از تجلیات الهی برای همه افراد

در چنین بستری استفاده از تجلیات الهی برای همه افراد مهیا است، خصوصاً اگر انسان با مراقبه بیشتر و توجه به حقایق عالم، این‌زمینه را در خود پرورش دهد که دیگر نور علی نور می‌شود، لذا مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند که:

«خداوند اصلاً این ماه مبارک را به‌عنوان نقطه شروع قرار داده است.»
 البته نیاز به بیان این نکته نیست که مقدمات این تحولات را باید در ماه‌های رجب و شعبان پایه‌ریزی کرد و روز اوّل ماه مبارک، استارت این تحولات زده می‌شود و تا سی روز این سیر ادامه می‌یابد تا اینکه در روز عید فطر شکفته شده و جلوه‌های آن در سیمای مؤمن به ظهور می‌رسد و با استمرار مراقبه بعد از ماه رمضان و ادای شکر با زیارت ائمه علیهم السّلام و اولیاء، به مرحله ثبات در نفس می‌رسد و این مطلب سرمایه کلّ سال او می‌شود. البته با آن مراقبه‌ای که بزرگان فرموده اند.

با مطالعه حالات بزرگان و اولیاء الهی در ایّام قبل و بعد ماه رمضان و

خصوصاً دقت در سیره و روش آنان در روزها و شب‌های این ماه شریف، انسان از افقی که آنان سخن می‌گویند و حالاتی که بیان می‌فرمایند مات و مبهوت می‌ماند.

حالات طرب‌انگیز اولیای الهی در ماه مبارک رمضان

واقعاً آنان در چه حال‌وهوایی بودند و چگونه با معبود خویش در این ایام نرد عشق می‌باختند که با اینکه نقطه مبهم و نارسیده‌ای در وجود آنان نبود و دیگر حالت انتظاری جهت وصول به مراتب بالاتر نداشتند، اما باز آن‌چنان مست و مدهوش می‌شدند که تمنای آنان توقف خورشید و ماه و ایام بود تا این ساعات و ایام طولانی‌تر گردد.

حالاتی که برای اولیاء خدا در این ماه پیش می‌آید و باعث می‌شود که آنها برای آمدن ماه رمضان سر از پا نمی‌شناختند، چه حالی بود؟!

حسرت اولیای الهی در واپسین روزهای اتمام ماه رمضان

به‌راستی ماه رمضان بزرگان و اولیای خدا چگونه سپری می‌شد؟! هر روز که از ماه رمضان می‌گذشت مصیبت ازدست‌دادن یک روز را داشتند که: «ای داد یک روز گذشت! آیا می‌شود تکرار شود؟ آیا می‌شود این ماه رمضان تمدید شود؟!»

معنای «مَوَائِدِ الْمُسْتَطَعِمِينَ» و طعام‌های خاص اهل معرفت

وقتی که ماه رمضان تمام می‌شد حضور خودشان را بر سر سفره عید الهی و آن: «مَوَائِدِ الْمُسْتَطَعِمِينَ مُعَدَّةً»^۱، که خداوند برای روزه‌داران قرار داده است،

۱. مفاتیح الجنان، فقره‌ای از زیارت امین‌الله؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۶، تعلیقه:

«روزی مرحوم حداد فرمودند برای تسلیت و زیارت آقای دستغیب به منزل ایشان در کربلا می‌رویم، و به اتفاق ایشان و مرحوم والد و اخوی به سمت منزل مرحوم دستغیب حرکت کردیم

احساس می کردند. وقتی این گونه باشد، آن وقت شکرانه این مطلب را زیارت مرقد مطهره اولیای خدا می دانستند!

معرفی اثر حاضر

مقاله پیش رو مجموعه‌ای از سخنان و افاضات یک ولی خدا و عارف کامل و مجتهد اعلم و فیلسوف صاحب رأی و نظر و مفسری قدرت مند و ناقدی بصیر، حضرت

و پس از ربع ساعت رسیدیم و وارد شدیم.

پس از رد و بدل سخنان متعارف و احوال‌پرسی و تسلیت، مرحوم دستغیب از احوالات خود با مرحوم آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه مطالبی فرمودند و پیوسته از ایشان تعریف و تمجید می کردند، و در ضمن فرمودند:

روزی به مرحوم انصاری عرض کردم: کیفیت جذبات رحمانیه و نفحات قدسیه بر قلب انسان را بیان فرمایید و اینکه در زیارت امین الله وارد است: «و مَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ» «طعام‌های خاص اهل معرفت آماده و مهیا است» چه می باشد و کیفیت آن مائده‌ها برای ما روشن نشده است.

مرحوم انصاری پاسخی نفرمودند تا اینکه موقع زوال و وقت نماز ظهر شد، برخاستیم و سجاده انداختیم و به امامت مرحوم انصاری نماز ظهر را به جای آوردیم، اما چه نمازی!! حالتی در آن نماز برای من دست داد که تا آن موقع چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود و اصلاً خود را احساس نمی کردم و گویی که روی زمین قرار نداشتم! پس از اتمام نماز و قرائت تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها، مرحوم انصاری درحالی که جلوتر از ما نشسته بودند رو کردند به من و فرمودند: «حالا معنای جذبات و نفحات الهیه و موائد المستطعمین را فهمیدی؟!»

سپس مرحوم دستغیب فرمودند: بلی بلی بزرگانی بودند، حالاتی داشتند، چه درجات و مراتبی را حائز گشته بودند!

مرحوم حداد قدس الله سره درحالی که سر خود را پایین انداخته بودند، پس از کمی مکث فرمودند:

عشق تو مرا أَلست منکم بیعید هجر تو مرا اِنَّ عذابِ لشدید

بر کُنج لبث نوشته یحیی و یمیت مَنْ مات مِنَ العشق فقد مات شهید

و آنگاه برخاستند و خداحافظی کردند و خارج شدند.»

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی اَفَاضَ اللهُ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ تُرْبَتِهِ می باشد، که در موضوع کیفیت سیره سالکان الی الله در ماه رمضان و تبیین برخی از اسرار و خصوصیات این ماه و کیفیت حالات اولیاء الهی در آن و همچنین کیفیت تقدیر مقدرات انسان در شب های قدر، مطالبی بس نفیس و گران بها ایراد فرموده اند.

دأب حضرت آقا قبل از ورود به اشهر ثلاثه رجب و شعبان و رمضان

دأب و دیدن ایشان این بود که همیشه قبل از ورود به اشهر ثلاثه رجب و شعبان و رمضان، برای رفقاء و شاگردان سلوکی خود، در مجالس مختلف نسبت به اهمیت این ماهها مطالبی را می فرمودند و با ذکر اسرار و حالات عجیب اولیاء الهی و همّت بزرگان برای ادراک فیوضات ماههای مذکور، نفوس خسته و درمانده را برای سیر و حرکت، جهت استفاده از انوار ملکوتی این اشهر ثلاثه برمی انگیزتند.

آری، کلام آنان دارای روح و حیات و نورانیت و بهجت است، و شنیدن یا قرائت مطالب آنها اثری عمیق در نفس انسان باقی می گذارد و با حقیقت و سر انسان نجوی می کند و بر کالبد بی جان و مرده نفس، روح حیات و زندگی می دمد و به انسان امید می بخشد. و اگر انسان حتی چند بار آنها را مطالعه کند، گویی تابه حال آنها را نخوانده است، و هر بار مطلب جدید و افق تازه ای منکشف می شود.

از خداوند متعال برای روح پرفتوح آن فقید سعید علو درجات، و برای خوانندگان توفیق صلاح و سداد را خواستاریم؛ ﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾^۱.

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۱۵؛ امام شناسی، ج ۱۶، ص ۲۶۵:

«مقام سلام و امن خداوندی برای اوست در روزی که پا به جهان گذارد، و در روزی که رخت از این جهان بر می بندد، و در روزی که زنده در پیشگاه خداوندی مبعوث می گردد.»

بخش نخستین

اسرار می از نفحات ماه رمضان

فصل اول: سرترتیب ماه‌های ثلاثه (رجب، شعبان و رمضان) و تفاوت ظهورات هر یک از آنها

بسم الله الرحمن الرحيم

ادراک ماه رجب مخصوص اهل الله، و فائده ماه رمضان برای عامه مردم

«آنچه من بدون توجه به روایات و احادیثی که در فضیلت ماه رجب آمده است، از تجربیات شخصی خودم با مرحوم آقا رضوان الله علیه و سایر بزرگان به یاد دارم، این است که در تمام ایام سال به این ماه رجب از همه شهرها و ماه‌ها اهتمام بیشتری داشتند. حتی از ماه رمضان هم اهتمام این بزرگان به ماه رجب بیشتر بود و عبارت ایشان این بود که:

«ماه رمضان برای عامه مردم انفع است و نفع بیشتری دارد؛ ولی ماه رجب برای خصوص سالکان الی الله، نفعش از ماه رمضان بیشتر است. و تأثیراتی که در ماه رجب بر نفس وارد می‌شود، تأثیرات عمیق‌تر و زیربنائی‌تری است، نسبت به آنچه در سایر ایام الله (مانند شعبان و رمضان و یا ذی‌القعدة و به خصوص دهه اول ذی‌الحجه که بسیار آن جلوات و جذبات خاصی دارد.) است. این ماه رجب از همه آنها مهم‌تر است.»

و خود ایشان هم در ماه رجب یک تغییراتی داشتند... ماه رجب، ماه فناء فی

الله است، ماه خداست، شهر الله است!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«رَجَبُ شَهْرُ اللَّهِ وَ شَعْبَانُ شَهْرِي وَ رَمَضَانُ شَهْرُ أُمَّتِي.»^۱

رجب ماه خداست، شعبان ماه من است که منظور ولایت است و رمضان ماه امت من است، ماه عموم امت من است؛ یعنی یک ارتباط خاصی بین نفوس و بین پروردگار در ماه رمضان هست که ماه امت است؛ ولی رجب شهر الله است، رجب ماه خداست؛ ... یعنی یک حالت خاصی در ماه رجب برقرار است که از آن حالت خاص، اهل الله فقط استفاده می‌کنند، نه هر کس دیگر. استفاده‌های دیگران ضعیف است. اهل الله هستند که این ماه را می‌توانند درک کنند.»^۲

شدت جاذبه‌های مقام ربوبی و توحیدی در ماه رجب

«جاذبه‌های مقام ربوبی و توحیدی و بارقه‌های توحیدی که سالک را زیر و رو می‌کند و تعلق سالک را از همه چیز قطع می‌کند و او را فقط متوجه به حقیقت توحید می‌کند و از همه آن تزییلات و فروعات و رشته‌ها و تعلقات و ارتباطات می‌برد، آن در ماه رجب است. حتی ماه رمضان هم این کار را انجام نمی‌دهد. ماه رمضان ماه رحمت است، ماه برکت است، ماه انبساط است، ماه غفران است، خدا همه را می‌بخشد؛ اما آن عمل زیربنایی برای ماه رجب است!

بخشیدن گناه به درد سالک نمی‌خورد! بخشیدن گناه، اول چیزی است که ما از ائمه و از شفعا علیهم السلام انتظارش را داریم که اینها بیایند و شفاعت بکنند؛ آنچه که به درد سالک می‌خورد، حالت انبساط و اینها نیست! آنچه که به درد سالک

۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۹.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۴۱.

می خورد، حالت بهجت نیست! نه اینکه اینها بد است، اینها خیلی خوب است، گیر هر کسی هم نمی آید؛ ولی آنچه به درد آن سالک واقعی و رندی که همه چیز را می خواهد در راه خدا ببازد و از همه چیز بگذرد و ژولیده و سر و پا برهنه فقط در حریم او بیاید، دیگر در آنجا بخشش گناه و انبساط و بهجت و اینها نیست؛ بلکه آن یک آتشی را می خواهد که بزند به وجودش و او را خاکستر کند. این به درد سالک می خورد و این در ماه رجب است.^۱

رابطه ماه شعبان با نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

«این مسئله، خیلی قابل توجه است که چطور این ماهها به این کیفیت ترتیب داده شده است. آن حقیقت توحیدیّه چطور در ماه رجب باید نزول پیدا کند و در نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماه شعبان استقرار پیدا کند و از نفس رسول خدا در ماه رمضان به امت منتقل بشود. این سلسله ای که در این سه ماه ملاحظه شده است، خیلی قابل توجه است و در آن اسرار و رموزی است.

در ماه شعبان است که فیوضات الهی جنبه کثرتی پیدا می کند؛ البته برای آن کسانی که استعداد دارند و قابلیت ادراک این مطلب را دارند، به مرتبه ظهور و بروز خارجی می رسد، کأن سالک جنبه بقا را در ماه شعبان ملاحظه می کند و آن حقایقی را که در ماه رجب تلقی کرده، در ماه شعبان یک یک از روی آن پرده برداری می شود و هنگامی که به ماه رمضان می رسد، در ماه رمضان آن جنبه عبودیت برای او به عنوان وارد شدن در رحمت و اسعۀ پروردگار، تجلیش به آن کیفیت خواهد بود.^۲

۱. همان.

۲. همان، جلسه ۲۱۱.

بهاء و عظمت تجلیات ماه شعبان همراه با نشاط و سرور

«طبق بعضی از آثار و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که: «شعبان متعلق به من است.» و ماهی است که یک جنبه خاصی دارد. خصوصیت این ماه این است که در آن بهاء و عظمت نزولات الهی توأم با یک نوع نشاط و سرور و فرح و انبساط است. که این قضیه در ماه رجب نیست، در ماه رمضان هم به یک نحو دیگر است، ماه رمضان یک ماه رحمت است، و انسان این احساس را می‌کند. در ماه رجب جنبه توحیدی غلبه دارد، اما ماه شعبان، ماهی است که در عین اینکه آن جنبه روحانیت خیلی شدید است، توأم با یک نوع حالت انبساط روح و انشراح صدر و بشاشت هست که اقتضای تعلق این ماه به نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به همین کیفیت است. چنانچه از بعضی از بزرگان نقل شده است که:

«همان حال و هوایی که در یک‌هم‌چنین زمینه‌هایی برای آنها پیش می‌آمد، آنها در ماه شعبان این مطلب را احساس می‌کردند و تعلقش را به نفس آن حضرت کاملاً در می‌یافتند.»

لذا ادعیه‌ای که در ماه شعبان هست، مناسباتی که در ماه شعبان هست، اینها همه در همین راستا قرار دارد. مثلاً در همین مناجات شعبانیه که خیلی مناجات عجیبی است، و مناجاتی نیست که انسان را در غم و اندوه قرار بدهد، بلکه مناجاتی است که در عین اینکه انسان این مناجات را با پروردگار دارد و حالات خودش را عرضه می‌کند، یک انفتاح باب و باز شدن راه و اذن ورود را احساس می‌کند که: بیایید! کجا بید؟ چرا نشسته‌اید؟ حرکت کنید بیایید اینجا! بیایید اینجا درها باز است، چرا معطل هستید؟ چرا تنبلی می‌کنید؟ چرا سر این سفره نمی‌آیید؟^۱

۱. همان، مجلس ۲۱۸.

حالات ماه شعبان مقدّمه ورود در ماه رمضان

«این مسئله خیلی مهم است که چطور خدای متعال ماه شعبان را به عنوان مقدّمه برای وارد شدن انسان در ماه مبارک رمضان قرار داده است، این از اسرار است! که ماه مبارک بعد از رجب نیست، ماه رجب می آید و آن تأثیر توحیدی خود را می گذارد. بعد یک انشراح صدر برای انسان در این ماه پیدا می شود و بعد وارد آن رحمت خاصّه در ماه رمضان می شود. این ترکیبی که در اینجا خدای متعال لحاظ کرده است، این نشان دادن اطوار مختلفه ظهور اوست که چطور در ظهورات مختلف انسان را می آورد و حالش را عوض می کند، فکرش را عوض می کند، میلش را عوض می کند، شوق در او می آورد، در ماه شعبان شوق بالا می رود، میل بالا می رود، اشتیاق برای حرکت به سوی او بالا می رود؛ این خصوصیت ماه شعبان است. لذا در ماه شعبان بزرگان خیلی تأکید بر مراقبه داشتند و می گفتند: خیلی مراقبه داشته باشید، شعبان از دست نرود، این یک ظهور خاص است.

کأنّ می توان گفت آن استفاده ای که از ماه رمضان بعداً می شود، مقدّمه آن از شعبان هست و از ماه شعبان شروع می شود. به خصوص که در این ماه، میلاد حضرت بقیّه الله حضرت حجّه ابن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است که در شب نیمه شعبان است و یکی از شب هایی است که احیاء در آن، بسیار مهم است و من در تمام مدت عمرم با مرحوم والد رضوان الله علیه ندیدم که ایشان در شب نیمه شعبان خواب باشند و اگر استراحت می کردند، به مقدار نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر نبود و بقیه شب را بیدار بودند و به دوستان خودشان هم توصیه می کردند که شب نیمه را احیاء بگیرند و خودشان هم دعای کمیل می خواندند.»^۱

ظهور نتیجه رجب و شعبان، به صورت حالت انبساط در ماه رمضان

«ماه رمضان آخرین ماه از این سه ماه مبارک و میمون است و در واقع، می‌توانیم بگوییم که نتیجه این دو ماه و عبادت این دو ماه، در ماه رمضان برای انسان، صورت واقعی و باطنی خودش را نشان می‌دهد و پیدا می‌شود. کأنَّ آن حالاتی که باید در ماه رجب و شعبان در نفس انسان تأثیر عمیق بگذارد و آن مراتب جلالیه حالات ماه رجب، و جمالیه شعبان، توأمأً نفس سالک را از امیال و از کثرات بیرون بیاورد، در ماه رمضان جنبه زینت و حُلّی به این اعمال و به این رفتار داده می‌شود؛ یعنی کأنَّ خدای متعال این حالات را در ماه رمضان به نحوی در انسان متبلور می‌کند که انسان در نفس خود آن تأثیرات گذشته را در مراقبات و رفتار خودش، در کیفیت اطوار مراقبه و ادعیه و عبادات خود در ماه رمضان، مشاهده می‌کند. حالت انبساطی که در ماه رمضان برای انسان هست، به خاطر این قضیه است. آن حالت روحانیت مشهودی که خواهی نخواهی از هر کسی سؤال بکنی، می‌گویند که انگار ما در یک فضای دیگری شدیم، در یک موقعیت دیگری شدیم، این به خاطر همین قضیه است که خدای متعال آن جنبه‌های جلالیه و جمالیه حالات و نفحات خودش را در ماه رمضان به صورت انبساط و بسط و روحانیت و نشاط در می‌آورد.»^۱

نزول رحمت الهی بر عامه مردم در ماه رمضان، بیشتر از رجب و شعبان

«خصوصیتی که ماه رمضان دارد، عبارت است از جنبه سعه رحمت الهی که همه بندگان الهی در آن شریک هستند. در ماه رجب، گرچه رحمت پروردگار شامل همه افراد است، اما یک خصوصیتی ماه رجب نسبت به اولیاء خدا و افرادی که از نقطه نظر سلوکی مراتبی را طی کرده‌اند، دارد که آن خصوصیت، موجب

۱. همان، مجلس ۱۳۴.

می‌شود حالات و جذبات توحیدی در ماه رجب بیش از ماه شعبان و رمضان باشد؛ اما در ماه رمضان آن جنبه رحمت پروردگار شامل همه خواهد شد و هر کسی به اندازه خود سهم برمی‌دارد، یعنی آن جنبه حالات توجّه انسان و آن روحانیت و انبساط و آن حالت لطافت و سبکی، در ماه رمضان بیشتر از ماه رجب است. در ماه رجب مسئله فرق می‌کند؛ حالات سنگین سلوکی است، حالات سنگین آن واردات و بارقات و جذبات توحیدی است؛ ولی در ماه رمضان انسان یک حالت سبکی احساس می‌کند، کأنّ آن جنبه رأفت و عطوفت پروردگار در ماه رمضان غلبه دارد و نحوه نزول فیض در ماه رمضان به نحوه عام است.

تفاوت عبارات ائمه عليهم السلام درباره ماه رمضان با ماه‌های دیگر

فلهذا عباراتی که در ماه رمضان از ائمه عليهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، متفاوت است. عبارات عام‌الشمول است، یعنی همه افراد را در برمی‌گیرد، در ماه رمضان خطاب به همه است: همه بیایید، همه در اینجا بر سر این سفره جمع بشوید و همه از این خوانی که پروردگار گسترده است، استفاده کنید! و به نحوی این قضیه شدت دارد که کلام رسول اکرم در آن جمعه آخر ماه شعبان، بنا بر یک روایت و بنا بر روایات دیگر در روز آخر ماه شعبان - و منافاتی هم با هم ندارد - فرمودند:

«فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ»^۱

«شقی کسی است که از رحمت الهی در این ماه محروم باشد.»

یعنی ببینید کار کجاست، چقدر انسان باید دور باشد و چه مصیبتی باید بر سر خودش بیاورد که با این فشار و شدت و غزارت باران رحمت در این ماه

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

هست، باز مشمول رحمت الهی واقع نشود. این دیگر خیلی باید شقی باشد... یعنی پیغمبری که به همه بشارت رحمت و غفران را می‌دهد، این پیغمبر بیاید به افراد دیگر خطاب شقی کند.»^۱

تشابه آثار ماه رمضان با عرفات در نزول رحمت و آمرزش گناهان

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که در ماه رمضان مشمول رحمت الهی واقع نشد، باید صبر کند تا هنگام عرفات در ذیحجه؛ وقتی که به عرفات مشرف می‌شود، آنجا مشمول رحمت الهی قرار بگیرد.»^۲

عرفات هم خیلی عجیب است. در عرفات که مسائل عجیبی هست و مطالبی هست که پیغمبر اکرم در آن آخرین حجی که انجام دادند، در روایت داریم در هنگام غروب برای مردم در روز عرفات خطبه‌ای خواندند و به آنها فرمودند که: «ای مردم! بدانید که همه شما دیگر آمرزیده شدید و با حالت آمرزش به سمت مشعر حرکت کنید!»

کسانی که در روز عرفات مشرف می‌شوند، در هنگام غروب آفتاب دیگر گناهی ندارند و رحمت الهی بر آنها آمده است. ماه رمضان هم یک‌هم‌چنین حکمی دارد. یعنی رحمت الهی در ماه رمضان چنان می‌آید که انسان احساس می‌کند خواهی نخواهی دارند او را حرکت می‌دهند؛ اصلاً دست خودش هم نیست. دیدید شما در یک جاده سرازیری، حتی اگر ماشین خاموش هم باشد، همین قدر شما ترمز نزنید، این ماشین خودش حرکت می‌کند و همین‌طور می‌رود، و ما می‌آییم ترمز

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۴۵.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۶۶: «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ إِلَى قَابِلٍ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَرَفَةَ."»

می‌زنیم و آن را می‌ایستایم، نگهش می‌داریم؛ ماه رمضان این‌طور است، اصلاً انسان بخواهد نخواهد در این ماه دارد حرکت می‌کند. مگر اینکه بیاید ترمز بزند، خدای نکرده بیاید با وسایل و مسائل دیگری جلوی این رحمت را بگیرد، این رحمت را خراب کند، لذا در این روایت پیغمبر اکرم فرمودند: «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ!»^۱

ما در غیر ماه رمضان نداریم و این مسئله، یک مسئله تعبدی که نیست؛ چرا نفس‌های ما در ماه رمضان حکم تسبیح را دارد؟ چون این نفس منبعث از حال است، وقتی که حال عوض بشود، حال تقرب پیدا بشود، لحظاتی که بر انسان هم می‌گذرد، آن لحظات چیست؟ لحظاتی است در حال نزدیک شدن، حکم تسبیح را دارد، حکم ذکر را دارد.

«تَوَمُّكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ»^۲ «خوابتان عبادت است».

الآن خواب ما عبادت نیست! غفلت است. لذا هر چه کمتر بخوابیم، بهتر است؛ اما در ماه رمضان، خوابتان عبادت است»^۳.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

۲. همان.

۳. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۴۵.

فصل دوم: خصوصیات ماه مبارک رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص ماه رمضان

جناب سید بن طاووس رضوان الله علیه، در کتاب شریف الإقبال بالأعمال الحسنة، به نقل از محمد بن ابی قاسم طبری در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی روایتی را با إسناد وی چنین نقل می کند:

«إسناده إلى الحسن بن علی بن فضال، عن علی بن موسی الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علی، عن أبيه علی بن الحسين، عن أبيه السيد الشهيد الحسين بن علی، عن أبيه سيد الوصيين أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليهم السلام قال:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ [عليكم] شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ؛ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ. هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ؛ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ.»

فَسَأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ؛ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ عُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ. وَ اذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَ عَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَطَشَهُ، وَ تَصَدَّقُوا عَلَى فُقَرَائِكُمْ وَ مَسَاكِينِكُمْ، وَ وَقُرُوا كِبَارَكُمْ، وَ اِرْحَمُوا صِغَارَكُمْ، وَ صَلُوا أَرْحَامَكُمْ، وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَ غَضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ أَبْصَارَكُمْ وَ عَمَّا لَا يَحِلُّ الْاِسْتِعَاذُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ، وَ تَحَنَّنُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ يُتَحَنَّنَ عَلَى أَيْتَامِكُمْ، وَ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَ اِرْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالْذُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَاتِكُمْ، فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُبَيِّهُهُمْ إِذَا نَاجَوْهُ وَ يُكَبِّهُهُمْ إِذَا نَادَوْهُ وَ يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ وَ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ.»

امام رضا علیه السلام از پدراناش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت می‌کنند که آن حضرت فرمود:

«روزی رسول خدا برای ما خطبه ایراد می‌فرمود و چنین فرمودند: «ای مردم! به درستی که ماه خدا به سوی شما می‌آید، درحالی که نوید برکت و رحمت و آمرزش را به همراه دارد، ماهی که از همه ماه‌ها نزد پروردگار با فضیلت‌تر است و روزها و شب‌ها و ساعات آن بر سایر روزها و شب‌ها و ساعات ماه‌های دیگر برتری دارند. ماهی که برای میهمانی پروردگار دعوت شده‌اید و از جمله افرادی که مورد کرامت و تکریم پروردگار قرار گرفته‌اند، واقع شدید. نفس‌های شما در این ماه تسبیح به حساب می‌آید و خواب شما در این ماه عبادت نوشته می‌شود، اعمال شما در این ماه مورد قبول حضرت حق و دعا‌های شما به مرتبه اجابت خواهد رسید. پس با قلبی خالص و نیتی پاک و صادق از خدا بخواهید که شما را موقف به روزه‌داری و تلاوت قرآن بدارد. به تحقیق که شقی و بدبخت آن کسی است که از آمرزش الهی در این ماه با عظمت محروم گردد.»

گرسنگی و عطش در این ماه، شما را به یاد گرسنگی و عطش روز قیامت

بیندازد. بر فقراء و تنگ‌دستان ببخشایید، بزرگانتان را تعظیم و تکریم و زیر دستان را مورد رأفت و رحمت قرار دهید.

ارحام و خویشان خود را صلهٔ رحم کنید. زبان خود را نگه دارید و چشمان خود را از آنچه مورد سخط و غضب الهی است، بپوشانید و گوش‌های خود را از آنچه شنیدنش نکوهش شده است، ببندید.

بر یتیمان مردم رأفت کنید تا بر یتیمان شما رأفت و عطا شود. و از گناهان خویش به درگاه الهی طلب مغفرت نمایید. و در اوقات نماز دست‌های خود را برای دعا به پیشگاه خدا بلند کنید، و بدانید که اوقات نماز برترین اوقات است در نزد پروردگار که خدای متعال به بندگانش نظر لطف و مرحمت می‌اندازد. اگر او را بخوانند، پاسخ می‌دهد و چون او را ندا کنند، می‌پذیرد و جواب مثبت می‌دهد و اگر از او چیزی درخواست کنند، عطا می‌کند و دعوت آنها را رد نمی‌نماید.»

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ، وَظُهُورَكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفِّفُوْا عَنْهَا بِطَوْلِ سُجُودِكُمْ؛ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّينَ وَالسَّاجِدِينَ وَ أَنْ لَا يَرُوَّعَهُمْ بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ فَطَّرَ مِنْكُمْ صَائِئًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقٌ نَسَمَةٍ وَمَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ.»

قیل: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَلَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُوْبِشْرِيَةَ مِنْ مَاءٍ.»

«ای مردم! بدانید که افعال و اعمال، جان‌های شما را در بند گرفتاری‌ها و عالم شهوات و دنیای دنی درآورده است، پس با طلب آمرزش از خدا آنها را رها سازید و از قید عالم شهوت بیرون آورید. آثار و پیامدهای کردار ناشایست بر پشت شما سنگینی نموده است، پس به واسطهٔ سجده‌های طولانی این بار گران را از دوش خود بردارید. و بدانید که خدای متعال به

عزت و جلال خود سوگند یاد کرده است که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را به عذاب کیفر ندهد. و به آتش دوزخ آنان را بیمناک نسازد، در روزی که همه در پیشگاه حساب اعمال نزد او حاضر می‌شوند.

ای مردم! کسی که در این ماه روزه داری را افطار دهد، مانند کسی است که بنده‌ای را در راه خدا آزاد نموده است و تمام گناهان گذشته او مورد آمرزش قرار می‌گیرد.»

بعضی به پیامبر عرض کردند: همه ما قادر نیستیم که روزه‌داران را به افطار دعوت کنیم. پیامبر فرمود: «تقوی را برای خود تحصیل نمایید، گرچه به مقدار افطار دادن به اندازه تکه‌ای از خرما باشد، یا جرعه‌ای از آب.»

«أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ حَسَّنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلِقَهُ كَأَنَّ لَهُ جَوَازًا عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَ مَنْ خَفَّفَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ، وَ مَنْ كَفَّ فِيهِ شَرُّهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيًّا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحْمَةً وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحْمَةً قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَ مَنْ أَدَّى فِيهِ فَرَضًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى سَبْعِينَ فَرِيضَةً فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ، وَ مَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى ثَقُلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَنْفُثُ الْمَوَازِينُ، وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ.»

«ای مردم! کسی که در این ماه اخلاق خود را نیکو کند، در روزی که قدم‌ها بر بالای صراط می‌لرزد، او جواز عبور از صراط را دریافت خواهد کرد و کسی که بر غلامان و کنیزانش آسان بگیرد، خدای متعال در روز بازپسین بر او آسان خواهد گرفت.»

و کسی که آزارش به دیگران را در این ماه کنترل نماید، خداوند در روز قیامت او را مورد سخط و غضب خود قرار ندهد، و کسی که یتیمی را در این ماه گرمی بخشد، خداوند در روز ملاقات با بندگان او را گرمی

خواهد داشت. و کسی که ارتباط با خویشان خود را در این ماه پیوند دهد، خداوند بین خود و او در روز جزا به رحمت و اسعاهش پیوند برقرار نماید. و کسی که قطع رحم نماید، خدا رحمتش را در روز قیامت از او دریغ نماید.

و کسی که در این ماه نافله‌ای بخواند، خداوند برائت از آتش دوزخ را برای او می‌نویسد. و کسی که واجبی از واجبات را در این ماه انجام دهد، خدای متعال ثواب هفتاد عمل واجب در غیر این ماه برای او منظور می‌دارد. و کسی که در این ماه بر من درود بفرستد: **اللهم صلّ علی محمد و آل محمد**، خداوند کفّه ترازوی عمل او را در روزی که کفّه‌های ترازوی اعمال سبک است، سنگین خواهد نمود. و کسی که در این ماه آیه‌ای از قرآن بخواند، مانند کسی است که یک ختم قرآن در غیر این ماه نموده است.

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُغَلِّقَهَا عَنْكُمْ [عَلَيْكُمْ]، وَأَبْوَابَ النَّيْرَانِ مُغَلَّقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُفْتَحَهَا عَلَيْكُمْ، وَالشَّيَاطِينَ مَغْلُوبَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَهَا عَلَيْكُمْ».

قال أمير المؤمنين عليه السلام: **فَقُمْتُ فَقُلْتُ: "يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟" فَقَالَ: "يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ."**

«ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است، پس از خدا بخواهید تا بر روی شما نبندد. و درب‌های جهنم بر روی شما بسته است، پس از خدا تقاضا کنید تا بر روی شما نگشاید. و بر دست و پای شیاطین در این ماه بند نهاده‌اند، پس از خدا بخواهید که آنها بر شما مسلط نگردند».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **"من ایستادم و عرض کردم: ای رسول خدا! بهترین اعمال در این ماه چه عملی است؟"**

حضرت فرمودند: **"ای ابالحسن! با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه دوری جستن از محرّمات الهی است."**

ثُمَّ بَكَى، فَقُلْتُ: «مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «أَبْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ؛ كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَ قَدْ انْبَعَثَ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْأَخْرِينَ، شَقِيْقٌ عَاقِرٍ نَاقَةٍ تُمُودُ؛ فَضَرَبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخُضِبَتْ مِنْهَا لِحْيَتُكَ.»

«سپس رسول خدا گریه کرد. «عرض کردم: ای پیامبر خدا! علت گریه شما چیست؟» فرمود: «گریه می‌کنم برای آن حادثه عظیمی که در این ماه بر تو فرود آید و خون تو را حلال کنند. مثل اینکه من می‌بینم که تو در حال نماز و مناجات با پروردگارت هستی، در این حال شقی‌ترین اولین و آخرین، هم‌دوش و هم‌ردیف پی‌کننده ناقه صالح برانگیزد و چنان ضربتی بر مغز سر تو فرود آورد که از آن ضربت، محاسنت به خون خضاب شود.»

فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟» فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.»

«عرض کردم: «ای پیغمبر خدا! آیا در آن حال دین من سالم خواهد بود؟» فرمود که درود خدا بر او و آلش باد: «بلی دین تو سالم خواهد بود.»

ثُمَّ قَالَ: «يَا عَلِيُّ! مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛ لِأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي، وَ طَيْبَتُكَ مِنْ طَيْبَتِي، وَ أَنْتَ وَ صِيبِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي.»^۱

«سپس رسول خدا فرمود: «ای علی! کسی که تو را بکشد حَقًّا مرا کشته

۱. معاد شناسی، ج ۴، ص ۴۴:

«اصل این حدیث شریف را صدوق در کتاب عیون أخبار الرضا، طبع سنگی، ص ۱۹۲؛ و أمالی طبع سنگی، ص ۵۷ و ۵۸ با تتمه آن که ذکر خواهد شد، روایت می‌کند. و در کتاب وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۲۷ از عیون تا لفظ «الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ» روایت می‌کند و چون تتمه آن راجع به اعمال مستحبّه و اجتهاد در عبادت نیست، لذا حدیث را تقطیع نموده است. ولیکن سید ابن طاووس در اوّل کتاب إقبال، تمام حدیث را از محمد بن أبی القاسم طبری در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی با إسناد خود از حسن بن علی بن فضال از حضرت علی بن موسی الرضا از یک‌یک آباء گرامش تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند...»

است، و کسی که تو را دشمن دارد، حَقّاً مرا دشمن داشته است؛ زیرا که نسبت تو با من مثل جان من است، و سرشت تو از سرشت من است، و تو وصی من و جانشین من در اَمّت من هستی.»^۱

توضیحی پیرامون روایت «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَن حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ...»

«شقیّ به آن کسی می‌گویند که ماه رمضان بگذرد و رحمت الهی و غفران الهی شامل او نشده باشد. حتّی داریم کسی که یک‌هم‌چنین حالی داشته باشد، باید صبر کند تا عرفات، بلکه خدا در روز عرفه به او عنایتی کند... قضیه این است که خدا سفره را پهن کرده است؛ ولی ما می‌گوییم سر سفره نمی‌نشینیم! خدا آن رحمت خود را گسترده، نمی‌گوید بروید دنبالش، بلکه می‌گوید: من آورده‌ام! کسی که سر سفره ننشیند و سر سفره غذا نخورد، این دیوانه نیست؟! خدا می‌گوید من در این ماه کاری کرده‌ام که وقتی ماه رمضان تمام بشود، انگار از مادر متولّد شده‌اید. این است مسئله.»^۱

«بنابراین، آن‌قدر در این ماه، رحمت زیاد است، و آن‌قدر بستر آماده است و آن‌قدر موانع در این ماه رفع شده و آن‌قدر محیط برای ارتقاء و تحوّل در این ماه فراهم شده است که اگر نتوانی خود را عوض کنی، پس باید بدانی که شقیّ هستی. یعنی تا این حد رسول خدا جلو آمده و با صراحت بیان کرده است که دیگر چطوری دستتان را بگیریم؟! چکار کنیم که دستتان را بگیریم؟! دستور می‌خواهید که در اختیارتان قرار دادیم! مطالب می‌خواهید که همه را به شما گفتیم! محیط مناسب می‌خواهید که فراهم کردیم، ماه مبارک رمضان است. شرایطش که جوع و امثال ذلک هست، همه اینها را ما انجام دادیم. رحمت خود را در این ماه اضافه

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۳۴.

کردیم... باران رحمت دارد از آسمان می‌ریزد.»^۱

«آدم شقیّ آن کسی است که از این باران بهره نگیرد، این بارانی که دارد در سر همه می‌آید، این بلند شود برود زیر سقف، چتر بگیرد روی سرش که این باران به او نخورد، این رحمت الهی به او نخورد. این لفظ شقیّ، یک تعبیر آسان و تعبیر بی‌محتوایی نیست، تعبیر تندی است. شقی یعنی کسی که تمام درهای رحمت را به روی خودش بسته است، ما به چه کسی شقیّ می‌گوییم؟ به یزید می‌گوییم، به ابن زیاد می‌گوییم، به اینها می‌گوییم! پس بنابراین، باید بدانیم این پیغمبر رحمت که می‌فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَن حُرِّمَ رِضْوَانُ اللَّهِ»، چه مطلبی را می‌خواهد به ما حالی کند، چه قضیه مهمّی را می‌خواهد بگوید؟!»

می‌خواهد بگوید که: ای آدم، ای کسی که من آمدم برایت، برای دستگیری تو آمدم، تشریح را برای تو آوردم، این احکام را برای تو آوردم، بدان که چه چیزی الآن در دست قرار داده‌ام، چه کیمیایی در دست قرار دادم، چه گوهری در دست قرار دادم، قدرش را بدان، مبادا شقیّ بشوی، مبادا ماه رمضان بیاید و برود و آن استفاده‌ای که باید بکنی و آن منظور و مقصودی که باید انجام بشود، آن مقصود حاصل نشده باشد.»^۲

«خب، بیاییم گذشته خود را مرور کنیم. سعی کنیم در این ماه مبارک تدارک کنیم. اگر کدورتی در دل است، درآوریم. اگر سوء ظنّی حاکم است، خارج کنیم. اگر ناملایمتی وجود دارد، به ملایمت تبدیل کنیم. اینهایی که عرض می‌کنم، کلید است! نکند کسی مشمول آن شقیّ بشود! روزه بدون اینها فایده ندارد!...

بنابراین، اگر شخصی هست که قابل ترحمّ است، به او ترحمّ کنیم. و اگر فردی قابل تکریم و تعظیم است، او را تکریم و تعظیم کنیم. خلاصه: باید بدانیم که

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

۲. همان (رمضان ۱۴۳۵)، جلسه ۱.

در این ماه، خداوند هم خودش بستر را آماده کرده است و هم کیفیت استفاده را در اختیار انسان قرار داده است.^۱

توصیف امام سجّاد علیه السّلام از رحمت پروردگار

«امام سجّاد علیه السّلام در مسجدالحرام نشسته بودند، چند نفر از اصحاب آمدند گفتند: ما الآن در آنجا نشسته بودیم، دیدم حسن بصری یا سفیان ثوری، یکی از این دو، نشسته است برای مردم صحبت می‌کند. حضرت فرمودند: «چه می‌گفتند؟» گفتند [می‌گویند]: عجیب نیست که شخص با این همه گناه به جهنم برود، عجب از آن است که افراد به بهشت بروند. حضرت فرمودند:

«اشتباه می‌کنند، عجیب نیست که مردم به بهشت می‌روند. عجیب اینجا

است که با این رحمت واسعه پروردگار کسی به جهنم برود.»

اصلاً مسئله عکس است! یعنی امام می‌خواهد بفرماید این قدر رحمت خدا واسع است و این قدر درهای اجابت و باب‌های برای ورود مفتوح است که همچون کلام رسول خدا که در قبل از ماه رمضان می‌فرمود: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ»^۲ شقی آن کسی است که نتواند در این ماه بزرگ رضایت خدا را کسب کند؛ این دیگر این قدر باید شقی باشد، یعنی دیگر عجیب است.

این قدر رحمت خدا واسع است که همه را می‌گیرد، حالا یک کسی چقدر باید شقی باشد و چقدر باید از رحمت دور باشد که با زور که دارند او را می‌کشند، این بگذارد برود، این دیگر باید شقی باشد.^۳

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

۳. جلسات پرسش و پاسخ، مجلس ۵ (۱۷ ذی‌القعدة ۱۴۲۰).

داستان کسی که درون کعبه، صحبت از معامله دنیا می‌کند!

«یک مسئله‌ای را شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت:

در بعضی از ایام ذیحجه، این باب بیت‌الله را برای افراد باز می‌کنند. خود مسئولین دولت سعودی می‌آیند، بسیاری از افرادی که از سایر جاها آمده‌اند و از میهمانان سیاسی هستند نیز می‌آیند. خیلی افراد وارد کعبه می‌شوند و می‌آیند و کعبه را می‌شویند. او می‌گفت که: در یکی از همین زمان‌ها که یک عده وارد کعبه شدند، از همین ایران نیز وارد شدند و بعد یک نفر در میان آنها، به جای استفاده از یک‌هم‌چنین فرصتی که پیش آمده است، رو می‌کند به یکی از افراد و می‌گوید: «فلانی، وقتی آمدی تهران، بیا راجع به فلان معامله صحبت کنیم!»

در این کعبه؟! ... تصوّر ما از کعبه چیست؟ جایی که خداوند این را حرم خودش قرار داده است، بیت را بیت خودش قرار داده است، به مردم امر کرده بیایند در آنجا طواف کنند و دور آنجا بگردند، گناهشان می‌ریزد، جایگاه ولادت امیرالمؤمنین را در آنجا قرار داده، واقعاً یعنی مقدّس‌ترین مکان در دنیا کعبه است دیگر. بیغمبران را امر کرده بیایند دور این کعبه بگردند، حتّی ائمّه دور این کعبه آمدند بگردند.»

داستان حالت انقلاب روحی محمدرضا شاه پهلوی در درون کعبه

«مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند که:

یک دوستی داشتم به نام مهندس زاهدی که استاد دانشگاه بود، من هم ایشان را دیده بودم - ایشان قبل از مرحوم آقا مدّتی است به رحمت خدا رفته - مسجد قائم می‌آمد و نمازهایش را آنجا می‌خواند، در بعضی از جلسات هم شرکت می‌کرد. همین آقای مهندس زاهدی یک وقت از قول

دکتر سید حسین نصر، که الآن ایشان در آمریکا است و در سابق عضو بعضی از همین سازمان‌های وابسته به دربار شاه بود، نیز در آنجا بود. مرد درس‌خوانده، فاضل و دانشمندی است و الآن در آنجا است و در فلسفه و عرفان و اینها خیلی کار کرده و با مرحوم علامه طباطبایی رفت‌وآمد داشته است. این قضیه را دکتر نصر تعریف کرده و می‌گفت:

در آن سفری که شاه رفته بود برای حج، ما هم به اتفاق ایشان مشرف شدیم. بعد از این که ما اعمال عمره را انجام دادیم، در روز هشتم یا هفتم ذیحجه آمدند و درب کعبه را باز کردند و به بسیاری از افراد از آن هیئت ایرانی هم اجازه دادند که با گلاب وارد شوند... ظاهراً هم از همین جا برای شستن کعبه با خودشان گلاب برده بودند. می‌گفت ما هم به همراه شاه رفتیم. همین که یک مدت گذشت و خود شاه هم مشغول شستن کعبه شده بود و ما هم جارو به دست گرفتیم، یک مرتبه حال همه عجیب تغییر کرد و ما دیدیم که صدای گریه می‌آید؛ کم‌کم اینها جاروها را گذاشتند کنار و ما هم کنار گذاشتیم و هر کدام رفتیم یک گوشه‌ای و مشغول [گریه شدیم!] انقلاب عجیبی پیدا شده بود، به نحوی که کسی دیگر اصلاً متوجه خودش نبود و می‌گفت: عجیب آنکه آن کسی که حالش از تمام آن افراد بدتر بود و همین‌طور اشکش می‌آمد و سرش را بی‌اختیار به دیوار می‌زد، همین محمدرضا شاه بود!

این معنایش چیست؟ این معنایش این است که وقتی رحمت پروردگار بیاید، رحمت پروردگار دیگر کسی را نمی‌شناسد، آن وقت در یک‌هم‌چنین وضعی و در یک‌هم‌چنین حالی می‌بینیم آن آقا به او می‌گوید: یک وقت فراموش نکنی؛ در تهران بیا راجع به آن معامله حرف بزنیم!

ولی صحبت در این است که ما قدر نمی‌دانیم. خب جناب شاه، شما که یک‌هم‌چنین حالی، یک‌هم‌چنین وضعیتی برای شما پیدا می‌شود، چرا باید فراموش کنی؟ چرا وقتی که دوباره برمی‌گردی، به آن ظلم باید ادامه بدهی؟ چرا باید نافرمانی کنی؟!

اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد برساند: برای من هیچ‌کس تفاوت ندارد، رحمت من همه را می‌گیرد، ما هستیم که خود را از رحمت خدا دور می‌کنیم، ما هستیم که فراموش می‌کنیم، ما هستیم که آن نعمت‌های خدا را فراموش می‌کنیم. می‌آییم به غفلت می‌گذاریم، دوباره ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم، دوباره به معصیت می‌پردازیم، تا کار به آنجا می‌رسد که دست به کشتار مردم می‌زنیم، دست به قتل و غارت می‌زنیم، دست به تعدی می‌زنیم. والا اگر همین [شخص] در آن موقع، آن حال خود را حفظ می‌کرد و توبه می‌کرد، چه‌بسا که فرد صالحی می‌شد، ولی کفران نعمت کرد؛ کفران نعمت موجب می‌شود که خداوند هم بر انسان این [مسائل] را بیاورد. برای همه ما مطلب همین است، یعنی آن رحمت و آن نعمت همه را شامل می‌شود. هر کسی در زندگی خودش از این موارد بسیار دارد، ولی صحبت در این است که ندیده می‌گیریم و رد می‌شویم و توجه نمی‌کنیم.

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱ همه‌چیز را می‌گیرد، رحمت خدا بر همه‌چیز غلبه می‌کند، بر همه‌چیز سیطره پیدا می‌کند.^۲

ماه رمضان به‌عنوان نقطه شروع تحوّل انسان

«خداوند ماه رمضان را این‌طور قرار داده است که انسان بخواهد یا نخواهد، در آن ماه متحوّل می‌شود. تغییر در او پیدا می‌شود. تحوّل در او پیدا می‌شود و البته اگر بخواهد اهل مراقبه و امثال ذلک باشد، دیگر نور علی نور است. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند که: «خداوند اصلاً این ماه مبارک را به‌عنوان نقطه شروع قرار داده است.» لذا باید قدر ماه رمضان را دانست.

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

۲. جلسات پرسش و پاسخ، مجلس ۵ (۱۷ ذی‌القعدة ۱۴۲۰).

ماه رمضان، ماهی است که خدا منت گذاشته است و برای ما این ماه را آورده است که مشغول شویم. روز اوّل ماه مبارک استارت خورد، سی روز هم ادامه دارد و این سی روزی که در ماه مبارک هست، و در این سی روز کم کم تغییراتی که در آن برای ما پیدا می شود، باید روی این تغییرات حساب باز کنیم! و سعی کنیم که این یک ماه، تغییرات ثابت بشود، حک بشود. و آن مراقبه ای را که بزرگان فرمودند، آن مراقبه را انجام بدهیم.»^۱

تشبیهِ نفس انسان به موم، از جهت سهولت تغییر و تحوّل در ماه رمضان

«این موقعیت را خدا در ماه رمضان به وجود آورده و ما راحت تر می توانیم خودمان را با حقایق منطبق کنیم. شاید در غیر ماه رمضان هر چه بگوییم، سخت و مشکل باشد و به یک نحوی بخواهیم از قبول آن سرباز زنیم. ولی در ماه رمضان، حالت تقبّل و خضوع و تواضع نفس نسبت به حقایق بیشتر است، راحت تر انسان می پذیرد و حرکت می کند. این به خاطر خصوصیت این ماه است که حتی از رجب و شعبان هم بیشتر است و آنها یک خصوصیات دیگر داشتند.

و تقریباً می توانم بگویم ماه رمضان از این نقطه نظر یک تشابهی با مجالس ذکر و توسّل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارد. از این نظر شبیه آن حال و هواست که نفس و قلب انسان برای پذیرش حق، و آنچه مخالف با نفس و لذات آن هست، آمادگی بیشتری دارد و نرم تر است؛ مثل مومی می ماند که آن موم را یک مقدار گرم کنند، بعد انسان می تواند آن را به هر شکلی در بیاورد تا اینکه سفت باشد و قابل انعطاف نباشد، این به خاطر این ماه رمضان است.»^۲

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

۲. همان.

فصل سوم: حالات اولیاء در ماه مبارک رمضان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لحظه شماری بزرگان برای حلول ماه مبارک رمضان

«حال و هوایی که انسان در ماه رمضان احساس می‌کند، یک حال و هوای استثنائی است، به طوری که من به یاد دارم از اولیاءِ اِلهی، از مرحوم آقا و از مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیهما که در ایّام رجب و شعبان، مدام انتظار ماه رمضان را می‌کشیدند.

یک دفعه نشسته بودیم - نمی‌دانم چندم شعبان بود - مرحوم آقا گفتند: «آقا سید محسن خبر داری امروز چندم شعبان است؟» من گفتم: «مثلاً هفتم و هشتم و دهم است!» گفتند: «پس بیست روز مانده، پانزده روز مانده تا ماه رمضان!»

با اینکه ماه شعبان خودش ماه کمی نیست! یا ماه رجب با این همه فضائلی که راجع به آن ذکر شده است که رجب شهر الله است و شعبان شهر رسول الله صلی الله علیه و آله است و رمضان شهر امّت است؛ در عین حال، ما وقتی که به پای صحبت‌های اینها می‌نشستیم، با یک شعفی که انگار شخص به دنبال آمدن معشوق خودش است و دارد انتظار می‌کشد، این طور در سیمای اینها ما بهجت و سرور و ابتهاج و نشاط را نسبت به ماه رمضان مشاهده می‌کردیم.

خُب چه ادراکی برای این بزرگان بود که از حلول ماه رمضان به این نحو استقبال می‌کردند؟ یعنی واقعاً چه درکی داشتند؟ خدا خودش می‌داند. ما که اطلاع نداریم اینها در همان عوالم خودشان چه چیزهایی را مشاهده می‌کردند؛ [چرا] که انسان بالأخره برای چیزی که دارد که خوشحال نیست، برای چیزی که می‌خواهد به دست بیاورد، خوشحال است دیگر! انتظار می‌کشد که فلان چیز می‌خواهد بیاید و فلان چیز می‌خواهد برسد.^۱

«مرحوم قاضی ماه رمضان خود را چطور سیر می‌کرد؟ ... دهه آخر ماه رمضان اصلاً کسی ایشان را در نجف نمی‌دید. کجا می‌رفت!؟

حالا نمی‌گوییم ما هم همین کار را بکنیم؛ ولی خب بالأخره ایشان چه احساسی داشت؟ آن حالاتی که برای اولیاء خدا در این ماه پیش می‌آمد که آنها سر از پا نمی‌شناختند، چه حالی بود؟ بنده خود شاهد بودم که برای رسیدن ماه رمضان در پوست خود نمی‌گنجیدند! و با چه حال شعف و سرور و ابتهاجی می‌فرمودند: «ماه رمضان دارد می‌آید!»

واقعاً اینها چه احساسی داشتند؟ و اینها چطور روزه می‌گرفتند؟ همین روزه‌ای که فقط سحری بخوریم و بعد هم افطاری؛ دیگر تمام شد؟ سحری بخوریم و افطار بخوریم، [فقط همین] یا نه؟ روزه آنها با روزه ما تفاوت داشت، حالشان با حال ما تفاوت داشت. مراقبه‌ای که آنها در این ماه مبارک رمضان انجام می‌دادند، به ضمیمه روزه‌ای که خب این یک تکلیف ظاهری و یک عمل ظاهری و عمل واجب بود، آن مراقبه و آن توجه، آنها را به همان‌چه که مد نظرشان بود، می‌رساند.^۲

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۵)، جلسه ۱.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۰.

بیتوته علامه طهرانی در ماه رمضان در خدمت حاج سید

هاشم حدّاد در دکه مسجد

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب روح مجرد، در شرح احوال استاد عرفان خود حضرت حاج سید هاشم حدّاد رضوان الله علیه، و کیفیت حالات ایشان در ماه رمضان چنین می نویسد که:

«در تمام یک ماه رویه چنین بود که: چون در عین گرمای تابستان بود و شبها بسیار کوتاه بود، شبها را نمی خوابیدم؛ به عوض در روزها می خوابیدم تا دو ساعت به ظهر مانده، در آن وقت آماده تشرّف به حرم مطهر می شدم و نماز را در آنجا به جا می آوردم و سپس به حرم مطهر حضرت أباالفضل العباس علیه السلام مشرف می شدم، و پس از ادای زیارت به تهیه مایحتاج منزل پرداخته و تا غروب در منزل می ماندم. و پس از ادای نماز عشاءین و صرف افطار، دو ساعت از شب گذشته به منزل آقا مشرف می شدم تا نزدیک اذان صبح که باز برای سحور خوردن به خانه باز می گشتم، یعنی خود آقا وقت ملاقات را در شبها معین نموده بودند؛ زیرا که روزها دنبال کار می رفتند.

محل اجتماع، دکه ای بود در کنار مسجدی که ایشان متصدی تنظیف آن بودند؛ و آن دکه بطول و عرض دو متر در دو متر بود و ارتفاع سقفش به قدری بود که در آن نمی شد نماز را ایستاده به جای آورد، چون سر به سقف گیر می کرد؛ و در حقیقت اطاق نبود، بلکه محلی بود زائد که معمار در وسط پلکان معبر به بام مسجد به عنوان انبار در آنجا در آورده بود. اما چون مکان خلوت و تاریک و دنجی بود، آقای حدّاد آنجا را در مسجد برای خود برگزیده، و برای دعا و قرائت قرآن و آوردن و اذکاری که مرحوم قاضی می دادند، بالأخصّ برای سجده های طولانی بسیار مناسب بود. اما نمازها را ایشان در درون شبستان مسجد می خواندند، و نمازهای

واجب را نیز به امام جماعت آن مسجد به نام آقا شیخ یوسف اقتدا می نمودند. در آن دگه، سماور، چای و قوری نیز بود، و مقداری از اثاث مسجد هم در کنار آن ریخته بود. خداوندا از این دگه بدین وضع و کیفیت کسی خبر ندارد، جز خود مرحوم قاضی که در کربلای معلی در اوقات تشرّف بدان قدم نهاده است. عظمت و روحانیت آن دگه را کسی می داند که مانند بعضی از دوستان حدّاد مثل حاج حبیب سماوی، و حاج عبدالزّهراء گرعاوی، و حاج ابوموسی محیی، و حاج ابواحمد عبدالجلیل محیی و بعضی دیگر آن را دیده و در آن احیاناً بیتوته نموده‌اند. حضرت آقای حاج سیّد هاشم از حقیر در تمام شب‌های ماه مبارک در آن دگه پذیرائی کرد؛ و چه پذیرایی‌ای!

در آن وقت حاج ابوموسی محیی و حاج حبیب سماوی و رشید صفّار با ایشان آشنائی نداشتند، بعداً آشنا شدند. فقط در آن وقت آشنای ملازم و فدوی عبارت بود از حاج محمد علی خلف‌زاده از کربلا، و حاج عبدالزّهراء از کاظمین، و اخیراً در لیالی آخر آقای حاج ابواحمد عبدالجلیل محیی که در آن وقت مجرد بود و بعداً به ابونبیل و سپس به ابواحمد معروف شد.^۱

شرحی از عشق و اشتیاق مرحوم حدّاد در شب‌های ماه رمضان

«شب تا نزدیک اذان به گفت‌وگو و قرائت قرآن و گریه و خواندن اشعار ابن فارض و تفسیر نکات عمیق عرفانی و دقائق اسرار عالم توحید و عشق وافر و زائدالوصف به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام می گذشت؛ و برای رفقای ما که حاضر در آن جلسه بودند، همچون حاج عبدالزّهراء باب مکاشفات باز بود و مطالبی جالب بیان می کرد، و حقیقتاً در آن ماه رمضان به قدری شوریده و وارسته و

۱. روح مجرد، ص ۳۰.

بی‌پیرایه بود که موجب تعجب بود. آن‌قدر در جلسه می‌گریست که چشم‌هایش متورّم می‌شد و از ساعت می‌گذشت، آنگاه به درون مسجد می‌رفت و بر روی حصیر پس از ادامه گریه به سجده می‌افتاد. بسیار شور و وله و آتش داشت، آتش سوزان که دیگران را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. یک شب که پس از این گریه‌های ممتدّ و سرخ شدن چشم‌ها به درون مسجد رفت، حضرت آقای حدّاد به من فرمود: «سید محمدحسین! این گریه‌ها و این حرّقت دل را می‌بینی؟ من صدّ «قاط» (برابر و مقدار) بیشتر از او دارم، ولی ظهور و بروزش به گونه‌ای دیگر است.»

حقیر قریب سه‌ربع ساعت مانده به اذان صبح به منزل می‌آمدم، و تقریباً ده دقیقه راه طول می‌کشید. یک شب آقا به من فرمود:
چرا هر شب برمی‌خیزی و می‌روی منزل برای سحری خوردن؟! یک چیزی که می‌آورم و می‌خورم، تو هم با من بخور!

کیفیت خواب و خوراک مرحوم حدّاد در طول مدّت ماه رمضان

فردا شب سحری را در نزد ایشان ماندم. نزدیک اذان به منزل که با مسجد چند خانه بیشتر فاصله نداشت، رفته و در سفره‌ای که عبارت بود از پیراهن عربی یکی از آقازادگان‌شان، قدری فجل (ترب سفید) و خرما با دو گرده نان آوردند و به روی زمین گذارده فرمودند: بسم الله!

ما آن شب را با مقداری نان و فجل و چند خرما گذرانیدیم و فردای آن روز تا عصر از شدت ضعف و گرسنگی توان نداشتیم. چون روزها هم در نهایت بلندی و هوا هم به شدت گرم بود. فلهمذا با خود گفتم: این‌گونه غذاها به درد ما نمی‌خورد، و با آن اگر ادامه دهیم، مریض می‌شویم و از روزه وا می‌مانیم. روی این سبب، بعداً پس از صرف سحور با حضرت ایشان، فوراً به خانه می‌آمدم و آب‌گوشت و یا قدری کنه‌ای را که طبخ نموده بودند، می‌خوردم؛ یا بعضاً سحری را از منزل می‌بردم

و با سحری ایشان، با هم صرف می شد.

اما خواب ایشان: اصولاً ما در مدت یک ماه خوابی از ایشان ندیدیم. چون شب‌ها تا طلوع آفتاب بیدار و به تهجد و دعا و ذکر و سجده و فکر و تأمل مشغول بودند، و صبح‌ها هم پس از خریدن نان و حوائج منزل دنبال کار در همان محلّ شرطه‌خانه می‌رفتند، و ظهر هم نماز را در منزل می‌خواندند، سپس به حرم مطهر مشرف می‌شدند؛ و گفته می‌شد عصر مطلقاً نمی‌خوابند؛ فقط صبح‌ها بعضی اوقات که بدن را خیلی خسته می‌بینند، در حمام سر کوجه رفته و با استحمام آب گرم، رفع خستگی می‌نمایند؛ و یا مثلاً صبح‌ها چند لحظه‌ای تمدّد اعصاب می‌کنند، سپس برای کار می‌روند، آن‌هم آن‌گونه کار سنگین و کوبنده. زیرا ایشان نه تنها نعل می‌ساختند، بلکه باید خودشان هم به سمّ ستوران می‌کوبیدند. اما آن وجد و حال و آتش شعله‌ور از درون، اجازه قدری استراحت را نمی‌داد. ماه مبارک رمضان بدین گونه سپری شد.»^۱

حسرت اولیاء الهی از تمام شدن ماه رمضان

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱۴۳۵ هجری قمری می‌فرمودند:

«دیگر تمام شد؛ ماه رمضان تمام شد و حسرت همین‌طور بر دل ما ماند! من یادم است در یک‌هم‌چنین شب‌هایی که گاهی خدمت مرحوم آقا می‌رسیدیم، یک آهی از نهادشان و از دلشان برمی‌آمد، اصلاً مثل یک کسی که دارد بهترین عزیزش را از دست می‌دهد. گفتند:

«آقاسید محسن دیدی ماه رمضان تمام شد، دیدی تمام شد، همین‌طور دستان خالی، ماه رمضان دارد می‌رود!»

یعنی واقعاً احساس می‌کردیم که چطور برای تمام شدن ماه رمضان، ایشان دارند همین‌طور حسرت می‌کشند و ناراحت از دست رفتن این ایام مبارک هستند.»^۱

و هم‌چنین می‌فرمودند:

«بزرگان برای ماه مبارک رمضان یک‌هم‌چنین حالی دارند! ... چه می‌فهمیدند؟ چه درک می‌کردند؟ چه احساسی داشتند و دارند که ناراحت است از اینکه این روز و شب دارد پیوسته می‌آید و او را به آخر ماه نزدیک می‌کند. اصلاً ناراحت است، با خود می‌گویند: ای کاش شبانه‌روز می‌ایستاد، خورشید و ماه از حرکت می‌افتادند!

این چه قضیه‌ای است که این مطلب باید به این کیفیت انجام بشود؟ باید دید اینها چه قسم روزه می‌گرفتند؟ اینها چه قسم نسبت به این فریضه اهتمام داشتند؟»^۲

تفاوت دیدگاه اهل باطن و اهل ظاهر به تکالیف

«بسیار عجیب است، بین دیدگاهی که اهل ظاهر نسبت به این تکالیف دارند و بین دیدگاهی که اولیاء و اهل باطن در اینجا دارند! تفاوت بین اهل باطن و اهل ظاهر در مُدرکات است؛ فاصله این دو دیدگاه مانند فاصله و اختلاف بین زمین و عرش است.

وقتی که ماه رمضان می‌آید اهل ظاهر این را یک تکلیف و یا به عبارت دیگر یک تحمیل تلقی می‌کنند! ”خب دیگر چکار کنیم؟! از ناحیه خدا آمده است! و تکلیف است و چاره ای نداریم! یک ماه صبر کنیم به هر جان‌کندن و مشقتی که

۱. شرح دعای ابوحمزه شمالی (رمضان ۱۴۳۵)، جلسه ۱۳.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۰.

هست، مجبوریم! و اگر انجام ندهیم خلاصه خطاب و عتاب و عقاب و چوب و فلک در کار است!»

این است دیدگاه اهل ظاهر؛ اما اولیاء الهی برای آمدن ماه رمضان ماه‌ها به انتظار می‌نشینند. به راستی این چه ادراکی است که آنها را به انتظار و لحظه‌شماری برای رسیدن به ماه رمضان وا می‌دارد؟»

کیفیت عبادت سالکان در کلام علامه طهرانی رضوان الله علیه

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب /امام شناسی می‌فرمایند:

«باید دانست که عبادت بر سه قسم ممکن است واقع شود: اول، به جهت میل و طمع به بهشت، دوم، به جهت ترس از دوزخ، سوم، به جهت محبت به خداوند، تقریباً الیه و ابتغاء لوجهه، نه به جهت طمع و نه به جهت ترس. و سالکین الی الله که مقصدشان وصول به ولایت و محض عبودیت است حتماً باید عبادات بلکه تمام کارهای خود را به جهت سوم که عشق و محبت به خداوند تعالی است انجام دهند.

زیرا نهایت و غایت از دو قسم اول و دوم، یا رسیدن به راحتی و یا تخلص و دوری از عذاب و ناراحتی است. و بنابراین، مقصد و مقصود رسیدن به مُشتهای نفس است، و توجه به خداوند سبحانه برای حصول اشتهای نفسانی است. و در این صورت خداوند واسطه‌ای برای کامیابی و امیال نفسانی قرار گرفته است. و معلوم است که واسطه از جهت نفس و ساطت، مقصود اصلی نیست، بلکه مقصود عرضی و تبعی است، و علی‌هذا چنین عبادتی حقیقتاً برای خدا نیست، بلکه برای وصول به مشتهیات نفسانی است، و لیکن حق عبادت که برای حق است حقاً همان قسم سوم است، که طالبان ولایت بر آن تیره تمشّی دارند.

محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

«قَالَ: "إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْاجْرَاءِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ فَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ."»^۱

«عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می شوند: گروهی خداوند عزوجل را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است، و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می کنند، و این عبادت اجیران است، و گروهی خداوند عزوجل را از روی محبت عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت ترین اقسام عبادت است.»^۲

داستان حضرت آقا با شخصی در مدینه راجع به اغتنام فرصت حج بیت الله

در مکه به اتفاق چند نفر از دوستان مشرف شده بودیم. با یک نفر از دوستان که در مدینه بود صحبت می کردیم راجع به اینکه بالآخره باید در این ایام فرصت را غنیمت شمرد و از این ایام استفاده کرد چون که دیگر ممکن است توفیق برای انسان حاصل نشود؛ بعد یک دفعه دیدیم که این آقا گفت:

”بله! اتفاقاً همین طور است. ما هم با آن هم اتاقی که بودیم، همین را می گوئیم که بالآخره تمام می شود! می رویم سر زن و بچه خودمان! می رویم! این چند روز تمام می شود و می گذرد!“

از صحبت های ایشان خنده مان گرفته بود ...

حالا شما این دیدگاه را نگاه کنید و بگذارید کنار دیدگاه امام مجتبی علیه السلام که بیست و پنج بار به مکه مشرف می شوند که بیشتر آن با پای پیاده بوده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳.

است. این را بگذارید کنار دیدگاه موسی بن جعفر علیه السلام که شقیق بلخی آن داستان را با آن حضرت در راه دارد و از حالات آن حضرت حکایت‌ها دارد.

کلام مرحوم آقا درباره زیارت امام رضا علیه السلام

این را بگذارید کنار آن دیدگاهی که می‌گوید: اگر شخصی از موطن خود حرکت کند و در آخر عمر به مکه برسد، این به مقصد رسیده است و کار زیادی را انجام نداده است. این دیدگاه را بگذارید کنار آن دیدگاهی که می‌گوید و می‌فرماید که:

«اگر کسی برای زیارت علی بن موسی الرضا از آن طرف کره زمین «حَبِوًا عَلَى الثَّلَجِ» روی یخ، سینه‌خیز بیاید تا به زیارت مرقد مطهر آن حضرت مشرف شود، کاری انجام نداده است!»^۱

آن وقت می‌فهمیم که تفاوت در مراتب و تفاوت در افکار و تفاوت در مدرکات به چه گونه است و به چه نحو است.

تجربه‌ای که من خود در ماه مبارک رمضان و در خدمت بزرگان و اولیاء، چه مرحوم والد و چه غیر آنها داشتم و مسائلی را که از آنها می‌دیدم و می‌شنیدم، واقعاً به‌نحوی است که فقط حسرت آن آن حالات و آن تصوّرات را می‌توانم الآن نسبت به ماه مبارک رمضان داشته باشم. بزرگان برای حلول ماه رمضان بی‌تابی می‌کردند، می‌دانید یعنی چه؟ می‌گفتند چرا نمی‌آید؟ چرا ماه رمضان نمی‌آید؟ چه می‌فهمیدند آنها که این گونه در این وضعیّت بودند؟ چه احساسی داشتند؟ چه احساسی داشتند؟

تعامل برخی از علمای ظاهر با روزه ماه مبارک رمضان

بنده خودم در یک مجلس افطاری بودم که حدود پنجاه نفر یا بیشتر از اهل

۱. فرمایش حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌باشد.

علم، اسم نمی‌برم حالا دیگر مال کجا و چه! همین قدر سربسته و در بسته که در میان آنها علماء و فقهاء و مجتهدین و چه عرض کنم! در مجلس افطار شب شانزدهم یا هفدهم بود، نمی‌دانم، می‌گفتند:

«هوا گرم است آقا! ده روز صبر کنید، دیگر تمام می‌شود! دیگر راحت

می‌شویم!»

می‌گفتند: راحت می‌شویم!! که من که سنّم آن موقع حدود چهارده یا پانزده ساله بود، داشتم از تعجب شاخ درمی‌آوردم که دارم چه می‌شنوم! اینها را ببین عجب! ...

و از آن طرف، آن کسی که وقتی ماه رمضان می‌خواهد تمام بشود - استاد مرحوم آقا - ماتم می‌گیرد که: «ای وای! ماه رمضان دارد تمام می‌شود!» چقدر فرق بین این انتظار است؟ چقدر فرق است؟ این چه می‌فهمد و او چه می‌فهمد؟ او چه درک می‌کند و آن چه درمی‌یابد؟ آن چه احساسی دارد... .

چه برداشتی است که وقتی ماه رمضان تمام می‌شود، به شکرانهٔ این ماه به عتبات عالیات مشرف می‌شدند و مشاهد مشرفه را زیارت می‌کردند و حتی مزار فرزندان آنها را هم زیارت می‌کردند، به شکرانهٔ اینکه در این ماه، مظفر و پیروز به در آمدند و از این مهمانی الهی بهره‌مند شدند؛ چه گیرشان آمده بود؟ چه به دست آورده بودند؟!»^۱

ضرورت علوِّ همّت سالک در انتظار حلول ماه رمضان

«اینجا جایی است که باید نگاه کرد به همّت افراد. هر چه همّت بالاتر باشد، نصیب در اینجا بیشتر است. سالک زرنگ و سالک رند آن کسی است که از این

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۸۱.

متاع الهی بیشتر بهره بگیرد. مردم تا ماه رمضان می‌آید، مصیبت می‌گیرند: ای داد بیداد! ماه رمضان آمد، دیگر چکار کنیم! باید یک ماه روزه بگیریم؛ إن شاء الله زودتر تمام می‌شود! نه، این‌طور خدا خوشش نمی‌آید. خدا خوشش می‌آید که انسان برای رسیدن ماه رمضان لحظه شماری کند. خیلی فرق است بین یک نوکری که مولا به او دستور می‌دهد، برو آن کار را انجام بده؛ بالأخره اخم و تخم می‌کند، ولی انجام می‌دهد، نه اینکه ندهد. یا اینکه وقتی به یکی می‌گوید انجام بده، بال در می‌آورد. هر دو انجام می‌دهند، ولی مولا نسبت به کدام یک از این دو اظهار خرسندی و اظهار رضایت می‌کند؟ آن کسی که در حال و هوای رسیدن به ماه رمضان هست، خدا بیشتر تو کاسه‌اش می‌ریزد تا آن کسی که می‌گوید حالا بالأخره ماه رمضان هم می‌آید... اینها هدایای الهی است که این هدایا به این کیفیت داده می‌شود، به این نحو داده می‌شود و انسان باید انتظار بکشد، انسان باید انتظار عبادت را بکشد.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

«وقتی که موقع نماز ظهر می‌خواست بشود، همه افراد می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال انتظار دارد. چه زمانی [وقت نماز] می‌شود؟ مثلاً چند دقیقه، یک ربع، بیست دقیقه به موقع زوال بود. وقتی که موقع نماز مغرب می‌خواست بشود، همه افراد می‌دیدند که حال رسول خدا کم‌کم عوض می‌شود، به طوری که دیگر کسی را نمی‌شناسد، دیگر با کسی صحبت نمی‌کند، دیگر با کسی نمی‌خندد... مدام در انتظار است.»

حالا ما هم این‌طوریم؟! موقع مغرب که شد، حالا یک ساعت دیگر هم می‌شود خواند، دو ساعت دیگر هم می‌شود خواند و سه ساعت دیگر و بعد هم که دیگر [می‌گوییم] حالا الآن هم نشد، قضایش را انجام می‌دهیم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تازه به نماز ظهر و مغرب و صبح و اینها به یک حال مائده الهی نگاه می‌کرد. ما به چه نگاه می‌کنیم؟ می‌گوییم تکلیفی است که بر سر ما خورده و باید انجام بدهیم و الا به قعر جهنم می‌رویم! این‌طور

نگاه می‌کنیم! این فایده ندارد، خدا خوشش نمی‌آید. خدا می‌گوید بدبخت! من می‌توانستم برای تو نماز نفرستم، نمی‌توانستم؟! من می‌توانستم بگویم نماز نخوان، از کیسه خودت دارد می‌رود بیچاره! این طور باید نگاه کنیم. روزه ماه رمضان این طوری است؛ یعنی باید از حالا انتظار بکشیم.^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۲۲.

بخش دومین

شرائط ادب حضور در ضیافت الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهمیت مراعات ادب حضور در ضیافت الهی

هم‌چنان‌که در بخش اوّل بیان شد، پروردگار در ماه رمضان بر بندگان مَنّت نهاده و آنها را به مدّت یک ماه به میهمانی دعوت نموده است، حال باید دانست که برای رعایت ادب حضور در این میهمانی الهی، عبد باید چه مقدّمات و شرائطی را در نفس و قلب خود فراهم کرده باشد تا اینکه رعایت ادب نموده و زمینه ورود بارقه‌های لطف و رحمت پروردگار در قلب فراهم شده باشد؛ لذا بسیار ضروری است که سالک الی الله شرائط رعایت ادب حضور در ضیافت الهی در ماه رمضان را مورد توجّه نظر خویش قرار بدهد. این مسئله (رعایت ادب) یکی از مبانی مهم در سلوک الی الله به حساب می‌آید، هم‌چنان‌که حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در رساله لبّ اللّباب می‌فرماید:

«مرتبّه کامل از ادب آنست که سالک در همه احوال خود را در محضر حضرت حقّ سبحانه و تعالی حاضر دانسته و در حال تکلم و سکوت، در خوردن و خوابیدن، در سکون و حرکت و بالأخره در تمام حالات و سکنات و حرکات، ادب را ملحوظ دارد. و اگر سالک پیوسته توجّه به اسماء و صفات الهی داشته باشد قهراً ادب و کوچکی بر او مشهود خواهد شد»^۱

۱. رساله لبّ اللّباب، ص ۱۱۸.

اشعار حضرت مولانا در آثار رعایت ادب و ترک آن

عارف رومی، مولانا جلال‌الدین بلخی درباره اهمیت ادب می‌فرماید:

از خدا جویم توفیق ادب	بی‌ادب محروم ماند از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
هرچه بر تو آید از ظلمات و غم	آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم
هر که بی‌باکی کند در راه دوست	رهزن مردان شد و نامرد اوست
از ادب پر نور گشته است این فلک	و ز ادب معصوم و پاک آمد ملک ^۱

در این بخش به بررسی مهم‌ترین شرایط رعایت ادب حضور مع الله در همه اوقات و احوال، مخصوصاً در ماه مبارک رمضان پرداخته خواهد شد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

شرط اوّل: شناخت حقیقت دعوت الهی و استجابت آن بر

اساس باور و یقین

عدم اعراض از نفحات الهی، اوّلین شرط استجابت دعوت پروردگار

«روایتی است مأثور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که بزرگان در السنه خود بر آن خیلی تکیه داشتند و نسبت به شاگردان خود این مطلب را بیان می کردند که کیفیت استفاده از ایام مخصوصه و اوقاتی است که نظر و عنایت پروردگار در آن اوقات و در آن ایام یا لیالی نسبت به بندگانش بیشتر و خصوصیت و ویژگی خاصی در این ایام و لیالی برای افراد و بندگانش قائل است. مضمون این روایت این است:

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تُعْرِضُوا عَنْهَا.»^۱

خدای متعال در طول مدّت عمرتان، یک اوقات خاصی را خصوصیتی بخشیده است که آن را از سایر ایام متمایز کرده است. مواظب باشید که این اوقات و این خصوصیات را حفظ کنید و ضبط کنید و نگه داری کنید و نگذارید که از دست برود و مبادا که غفلت کنید که آن از دست خواهد رفت!

۱. الوافی، ج ۱، ص ۵۵۲. با اندکی اختلاف. ترجمه:

«بدانید و آگاه باشید که پروردگارتان را در ایام روزگار شما نسیم هایی است؛ هان بکوشید که خود را در معرض آنها قرار دهید و از آنها روی نگردانید.»

مقصود از نفحات در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

مقصود از این نفحاتی که در ایام دهر می آید، ماهها و یا روزها و شب‌هایی به‌خصوص است که عنایت پروردگار در آن ماهها و یا در آن شبها، تفاوتی با سایر ایام دارد.^۱

«این نفحاتی که در طول سال برای افراد، از آن ناحیه نازل می‌شود، عبارت است از جذباتی که می‌آید و آن ماهیت وجودی انسان را که گرفتار رین‌ها و شین‌ها و کدورات و قبض‌ها و ظلمت‌ها است، آنها را می‌زداید و متحوّل و پاک می‌کند؛ در نتیجه انسان، نشاط پیدا می‌کند.»^۲

فلسفه نزول این نفحات خاص

حال باید دانست که فلسفه فرستادن این نفحات و دعوت پروردگار در ماه رمضان چیست؟ و در این دعوت که فرمود: «شهر دعیتم فیہ الی ضیافة الله» چه غایتی نهفته است؟ «و جعلتم فیہ من اهل کرامة الله» مراد از این کرامت الهی که در این ماه شامل حال عبد می‌گردد چه کرامتی است؟ و به‌طورکلی این دعوت به کجا و چه مسئله‌ای است؟

با بررسی آیات و روایات می‌توان به سرّ این دعوت پی برد که مراد و منظور رسیدن انسان به مقام عبودیت و معرفت شهودی پروردگار است هم‌چنان‌که در حدیث قدسی وارد است:

«یا بن آدم! خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی»^۳

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۲۳.

۲. همان، جلسه ۱۸۹.

۳. کلمة الله، ص ۱۶۹، با قدری اختلاف.

«ای فرزند آدم! من جمله عالم را برای تو خلق نمودم (که تو به کمال برسی) و تو را برای خود خلق نمودم (که وجود خود و آثار آن را در تو ببینم).»^۱

حقیقت دعوت پروردگار از انسان در اشعار جناب حافظ

و چقدر زیبا و دل‌نشین جناب حافظ شیرازی رضوان الله علیه، درباره حقیقت دعوت پروردگار از انسان فرموده است:

بیا که قصر امل، سخت سست بنیادست

بیار باده، که بنیاد عمر بر بادست

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگِ تعلق پذیرد آزادست

چه گویمت که به میخانه دوش، مست و خراب

سروشِ عالمِ غیبم، چه مژده‌ها دادست

که ای بلند نظر، شاهبازِ سدره‌نشین

نشیمن تو، نه این گنج محنت آبادست

تو را ز کنگره عرش، می‌زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه، چه افتادست^۲

تنجّز و یقین، اساس سیره اولیاء‌الهی در استجابت دعوت پروردگار

«امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابو حمزه به خداوند چنین عرضه می‌دارد:

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. دیوان حافظ.

«وَأَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ
عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا»؛ «ای مولای من، من به فضل تو پناه می‌آورم و همیشه
به فضل تو پناهنده می‌شوم، و از تو به سوی تو شتاب می‌کنم و فرار می‌کنم،
و آن وعده‌ای را که دادی که بگذری از کسانی که ظنّ نیکو به تو دارند،
نسبت به آن وعده من پیگیر هستم!»

متنجز یعنی پیگیر، باورمند، آن وعده‌ای را که دادی من به دنبال آن وعده
هستم. آن وعده چیست؟ خیلی عجیب است، کسانی که به تو حسن ظن دارند از
آنها بگذری. خُب کسانی که سوء ظن دارند، خُب نمی‌گذرد دیگر؛ خدا وعده داده
کسانی که به من حسن ظن دارند من از آنها می‌گذرم، خُب خدایا ما به تو حسن ظن
داریم که کارمان درست است دیگر.

واقعاً این فقره بسیار فقره عجیبی است و از فقرات کلیدی برای حرکت و
ترقی انسان است.

معنای واقعی فرار به سوی پروردگار در فقره «هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ»

معنای هَرَب، شتاب و یا به عبارت دیگر فرار است. وقتی می‌گویند کسی که
به سمت کسی دیگر می‌رود، حرکت می‌کند، نمی‌گویند که: يَهْرَبُ إِلَيْهِ! می‌گویند:
يَتَحَرَّكُ إِلَيْهِ، يَمِيلُ إِلَيْهِ، يَسْلُكُ إِلَيْهِ، يَطْرُقُ إِلَيْهِ، حرکت می‌کند، راه می‌رود، مسیری را
طی می‌کند، تمایل دارد، اما يهرب إِلَيْهِ یعنی فرار، یعنی شتاب؛ انسان از چه چیزی
فرار می‌کند و به چه چیزی شتاب دارد؟

درجه اول تمایل و شتاب در انجام عمل برای انسان‌ها

دو چیز برای انسان در اینجا متصور است، کسانی که نسبت به یک مسئله
تمایل دارند، آن تمایل یک وقت تمایل عادی است، می‌گویند: آقا فلان‌جا، فلان

دکان بقالی، فلان دکان میوه‌فروشی، فلان میوه را آورده، نوبر هم آورده! می‌گوید: خُب حالا تا تمام نشده ما هم برویم بخریم، مثلاً خیار آمده، سیب آمده، پرتقال آمده، این اولش است می‌گوید: برویم بخریم... می‌خواهد جلوی مهمانش میوه بگذارد. این یک مرتبه از تمایل.

درجه دوّم تمایل و شتاب

یک مرتبه از تمایل هست یک‌قدری بالاتر، می‌گویند: فلان میوه نوبر فلان میدان آمده، آنجا من دیدم خلق الله آمده‌اند و اگر دیر بجنبی تمام می‌شود، یک جعبه بیشتر نیاورده بود، دوتا جعبه بیشتر نیاورده، خلاصه نیایی تمام می‌شود، می‌گوید: راست می‌گویی؟ زود لباس را می‌پوشد که برسد سر وقت و خلاصه این هم یکی دوکیلو از آن بگیرد! این یک خرده از آن اول تندتر است تمایل تندتر است، میل بیشتر است؛ اولی می‌گوید که: خُب می‌خواهد مهمان بیاید این میوه‌فروشی نشد، میوه‌فروشی بعدی هست، ولی این می‌گوید که: این میوه نوبر است و یا یک میوه‌ای است که مثلاً تا حالا نخورده‌ای! این عجله دارد می‌گوید: نکند تمام شود، این «نکند تمام شود» به این یک‌سرعت و حرکت بیشتری می‌دهد غیر از آن اول. باز به این هَرَب نمی‌گوید، شتاب نمی‌گوید، عجله، تسریع و سرعت می‌گویند، اما به معنا هَرَب نیست.

درجه سوّم تمایل و شتاب

یک‌وقتی می‌گویند که: شنیدیم فلان داروخانه در اینجا دارویی آورده و این هم یک مریض است و دارویش هم پیدا نمی‌شود، هر چه می‌گردد دوا پیدا نمی‌کند... این دیگر معطل نمی‌شود فوراً لباسش را می‌پوشد و حرکت می‌کند، یک ماشین می‌گیرد می‌گوید: آقا ده‌هزار تومان هم به تو زیادتر می‌دهم زودتر من را

به این داروخانه برسان؛ مبادا در همین مدت بیمار مشابهی بیاید و این دوا را بگیرد و این وقتی که می رود [تمام کرده باشد]. خُب این عجله‌اش از آن دو می هم بیشتر است؛ چرا؟ اینجا پای زندگی است، بیماری است، آن یک میوه نوبری بود حالا نخورد هم نخورد، بالأخره حالا امروز نه، هفته بعد می آید؛ اما اگر این دارو را پیدا نکند می بیند، فرصش دارد تمام می شود، کیسول‌ها دارد تمام می شود باید سریع پیدا کند وگرنه این کار دستش می دهد، بیماری کار دستش می دهد.

آن اشتیاقی که دارد برای رفتن و حرکت به آنجا، این یک خرده نزدیک است به یَهْرَبْ؛ این می شود بگوئیم که: یَهْرَبْ دارد صدق می کند، هَرَبْ دارد صدق می کند. به آن راننده می گوید: آقا! برو از چراغ قرمز هم رد شو برو پول پلیس را من می دهم، جریمه‌ات کردند من می دهم، برو زود برس به آن دواخانه اگر گواهینامه‌ات را هم گرفتند خلاصه من تلافی می کنم و جبران می کنم، من را برسان به آن داروخانه که دارو از بین نرود. دنبال جانش است، مسئله مسئله جانش است! توجه می کنید؟!

درجه چهارم تمایل و شتاب

یک وقتی مسئله بالاتر از این حرف‌ها هست، می گویند: آقا الان فرض کنید که شما فلان ناراحتی روده را پیدا کرده‌اید، تا دو ساعت دیگر عمل نشوی می میری، یا الان فرض کنید که آپاندیس شما فلان شده و آپاندیسیت شدید و... تا یک ساعت دیگر عمل نکنید احتمال ترکیدگی است و احتمال وارد شدن عفونت در خون و مردن و هلاکت حتمی است! اینجا دیگر باز قضیه می بینید با آن اوّل دیگر فرق می کند، می گوید: آقای دکتر الان هر چه می خواهی به تو می دهم همین الان من را ببر اطاق عمل، همین الان، حتی نگذار به ثانیه بعد بیفتد. خُب هی آن خواست و مقصد و غرض و میل، هر چه در انسان اهمّیت بیشتری پیدا کند و فرصت کمتر برای تدارک در اختیار انسان باشد عجله انسان برای رسیدن به آن

مطلوب و آن مقصود می بینید بیشتر است، این را دیگر می گویند: هَرَب، یعنی آن آخری را می گویند: هرب. آن وقتی که دیگر حتی یک ثانیه نمی خواهد معطل کند، می بیند حتی همان یک ثانیه اش ممکن است کارساز باشد و ممکن است تأثیر داشته باشد... یا اینکه فرض کنید که: یک حیوان درنده ای دارد به او حمله می کند این اصلاً نمی داند چطوری فرار می کند، یا یک آتش سوزی دارد اتفاق می افتد، یا یک هواری دارد انجام می شود، یک قضیه ای دارد انجام می شود، دیده اید دیگر وقتی که افراد با یک خطری مواجه می شوند اصلاً بچه اش یادش می رود، پدر گذاشته فرار کرده بچه پنج ساله اش اینجاست، واقعاً دیگر آن هرب واقعی این است که پدر بچه اش یادش برود، که: بابا، تو که الان چهار نعل داری می روی این بچه چهارساله طفل معصوم این را بردار ببر! آن چنان خطر جدی است، آن چنان مهلکه، مهلکه جدی است، که بچه خودش را یادش می رود؛ اتفاق افتاده است.

خاطره حضرت آقا در هرب و فرار واقعی مردم از خطر

من یک وقت در یک سفری بودم، آنجا که ایستاده بودیم یک دفعه دیدم که جلو خودم یک قضیه اتفاق افتاد مثلاً به فاصله بیست، سی متری یک دفعه همه گذاشتند فرار کردند، بعد متوجه شدم که مثل اینکه خبر داده اند که قرار است (محل پر کردن گاز بود) یک آتش سوزی یک دفعه انجام شود؛ بعد من دیدم مادر بچه دوساله اش را ول کرد رفت، من رفتم بچه را برداشتم بردم، یعنی آن چنان مسئله [وحشتناک بود.] تا متوجه شده بود که حتی یک ثانیه هم یک ثانیه است بچه دوساله اش را ول کرده بود.

این دیگر واقعاً آن هرب و فرار واقعی این است. این دیگر آن هرب واقعی می شود؛ یعنی خطر خطری است که مادر بچه اش را رها می کند. حالا معنای هرب را متوجه شدید که چیست؟ معنای فرار را متوجه شدید چیست؟ حالا بیایم ببینیم

اینجا منظور چیست، این را می‌گویند هرب، فرار کردن و شتاب کردن. امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: خدایا من این طوری به سمت تو دارم شتاب می‌کنم، خدایا من این طوری به سمت تو می‌خواهم بیایم، و به سمت تو دارم حرکت می‌کنم. خُب همین طور هم باید باشد، بالأخره این امام سجّاد علیه السّلام است، این می‌داند چه خبر است، این می‌داند آن طرف چه خبر است، این می‌داند این طرف چه خبر است، یعنی هر کدام از دو طرف قضیه در اینجا صادق است که حالا نسبت به کیفیت انطباقش می‌رسیم.

تعبیر قرآنی متفاوت از بحث فرار به سوی خدا

لذا ما می‌بینیم با تعبیرهای متفاوتی این قضیه مطرح شده است، تعبیر، تعبیرهای متفاوتی بوده، مثلاً در یک جا داریم که: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱ «فرار کنید به سوی خدا.» نمی‌فرماید: حرکت کنید به سوی خدا. در یک آیه دیگر دارد: ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲ «به مغفرت به سوی خدا از یکدیگر سبقت بگیرید.»

وقتی قرار است که یک نعمتی، یک نفعه‌ای، یک جذبه‌ای بیاید، تنبلی نکنید که این نفعه و آن جذبه به دیگری بخورد و شما بی نصیب باشید؛ شما سبقت کنید برای رسیدن به این، شما سبقت کنید، شما پیش دستی کنید، شما پیش قدم باشید، دیر بجنید می‌آید و به یکی دیگر می‌خورد، یکی دیگر برمی‌دارد، یکی دیگر آنچه که بر سر این سفره است آن را حیازت می‌کند و جمع می‌کند، شما سبقت بگیرید،

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۰.

۲. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۱.

چون راه برای شما هم باز است؛ یک وقتی راه بسته است، برای کس دیگری باز است خُب انسان متوجّه می شود این سهم سهم شخص دیگری است، ولی وقتی راه برای انسان باز است انسان بنشینند نگاه کند! خُب این خیلی مصیبت است، که راه برایش باز شده، سفره هم برای او پهن شده، در منزل هم به روی او گشوده شده، همه علل و اسباب برای او آماده شده این همین طوری نگاه می کند.»^۱

عدم امکان حرکت در صورت عدم تنجّز و یقین

«کلید اصلی حرکت انسان به سوی پروردگار این است که انسان متنجّز باشد، یقین داشته باشد، قضیه را باور کرده باشد، و با لیت و لعلّ و شاید، حالا بینیم چه می شود، حالا گفتند تو هم بیا اینجا، ما هم می آییم، حالا بیاییم بینیم بالأخره اینجا هم چه خبر است، بالأخره حالا یک طوری می شود، با این کار درست نمی شود! یعنی اگر انسان با این وضع و با این کیفیت در یک مکتبی قرار بگیرد، و در یک محفلی راه پیدا کند، و در یک مجلس و مدرسه ای قدم بگذارد، هزارسال بر او بگذرد یک سانت حرکت ندارد؛ این مسئله، مسئله مهمی است و این قضیه قضیه ای است که باید خیلی به آن توجه کرد... [بزرگان] اینها افرادی بودند که متنجّز بودند، یعنی باور کردند و براساس باور حرکت کردند و براساس آن باور راه رفتند. شما یک درد پیدا می کنید، به پزشک مراجعه می کنید دردتان ناشناس است، می روید به پزشک یکی دوتاسه تا، متوجّه می شوید که مسئله مسئله جدی است. دکتر می گوید: آقا این غذاها را نباید بخوری، غذاها برای شما خطر دارد، یا این کارها را نباید انجام بدهید! می روید منزل رفیقتان می بینید از آن غذا درست کردند چکار می کنید؟ می گیرید می خورید؟ نه، هر کاری می کند بعد هم حالا نمی خواهید بگویید من فلان

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۵)، جلسه ۳.

ناراحتی را دارم، بگویند که: من میل ندارم، حالا غذای دیگر... می گویند: آقا من از دست ناراحت می شوم، تو را به خدا ناراحت می شوم حالا یک چند لقمه بخور! شما نمی خورید، چرا؟ چون یقین دارید، به شما گفته اند اگر این غذا را بخورید بیماری شما خطرناک خواهد شد، شما انجام نمی دهید؛ ولی چطور ما سر مبنای که داریم این قدر سست هستیم؟!»^۱

شکوه جان سوز امیرالمؤمنین علیه السلام از عدم توجه مردم به دعوت

پروردگار

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره غفلت انسان از این دعوت با کرامت الهی، و اشتغال به امور گذرای دنیای فانی و انغمار بشر در این امور اعتباری، که او را از نشستن بر سر سفره جذبات و واردات ربوبی و ملکوتی محروم می کند و تمام فرصت های او را از بین می برد، چنین شکوه می کند:

«سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ ذَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَادَّةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَزُرُوعًا وَثِمَارًا ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغِبُوا وَلَا إِلَى مَا سُوقَتْ إِلَيْهِ اسْتَأْقُوا أَقْبَلُوا عَلَى حِيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَآمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ»^۲

۱. همان، جلسه ۹.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۵۹، خطبه ۱۰۹.

«خدایا ستایش تو را سزاست، که آفریننده و معبودی، و بندگان را به درستی آزمایش کردی. خانه آخرت را آفریدی و سفره رنگارنگ نعمت‌ها را گستراندی، و در آن انواع نوشیدنی، خوردنی، همسران، میهمان‌داران، قصرها، نه‌های روان، میوه‌ها و کشتزاران، قرار دادی.

سپس پیامبری را فرستادی تا انسان‌ها را به آن خانه و نعمت‌ها دعوت کند. افسوس که مردم نه آن دعوت‌کننده را اجابت کردند، و نه به آنچه تو ترغیبشان کردی رغبت نشان دادند، و نه به آنچه تو تشویقشان کردی مشتاق شدند. بر لاشهٔ مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند، و در دوستی آن همداستان گردیدند.

هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند، و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد، و با گوشی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفتهٔ بی‌اختیار دنیا و بردهٔ آن است و بردهٔ کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد او نیز بر می‌گردد، و هرچه هشدارش دهند از خدا نمی‌ترسد. از هیچ پند دهنده‌ای شنوایی ندارد.»

راه‌های مختلف شیطان برای تزییع فرصت ماه رمضان

«شیطان برای اینکه انسان را از خدا باز بدارد، خوب راه‌هایی را بلد است طی کند؛ آن‌چنان راه‌هایی را که آدم نمی‌فهمد از کجا خورد. یک ماه رمضان می‌گذرد و ای دَدَم وای، همه‌اش به این حرف‌های [دنیوی] گذشت. آن ماه رمضان که باید با خلوت دل بگذرد، آن ماه رمضان که باید با تخلیهٔ سرّ و ذهن از غیر خدا بگذرد، آن ماه رمضان که باید با خلوت کردن مُحب با حبيب و محبوب بگذرد، آن ماه رمضان که خدا برای آدم آورده که بیا این سفره، بیا بنشین! نگو نیاوردم و قرار ندادم، ها! در کلّ دوازده ماه، یک ماه برای تو آوردم، کجا بودی؟! کجا سیر می‌کردی؟! روزنامه می‌گرفتی و مطالعه می‌کردی! کتاب باز می‌کردی و خبر نگاه

می‌کردی! پس این ماه رمضان من چه شد؟! پس این دعوت من چه شد؟! پس این ضیافت من چه شد؟!^۱

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۶)، جلسه ۱۵.

شرط دوّم: تحصیل فراغ قلب

بی‌ارزش بودن اعمال در صورت عدم فراغ قلب

«تا انسان فراغ قلب نداشته باشد نمی‌تواند به مطلب برسد و هیچ راهی نیست! در غیر این صورت، تمام راه‌ها و تمام درب‌ها به روی انسان بسته است و به اندازه عمر نوح اگر روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به قیام و عبادت و تهجد برخیزد و در راه خدا انفاق کند و اگر تمام زمین از طلا باشد و آن را در مسیر رضای الهی صرف کند، به اندازه یک سر سوزن، یک میل حرکت نخواهد کرد و تمام این اعمال و رفتار در راستای تثبیت انانیت تحقق پیدا خواهد کرد، نه در راه تزکیه! و تمام این مسائل و اعمال و رفتار در راستای تحکیم موقعیت نفسانی، وجود خارجی پیدا خواهد کرد نه در راستای تصفیه باطن و رشد روحانی و تجرد عقلانی!

کار او در این مدت حداقل به اندازه یک دستگاه ضبط است که آن را روشن بگذارید و هر وقت نوار تمام شود، خودش شروع کند به گردیدن و چرخیدن و مدام قرآن بخواند، از سوره حمد شروع کند و به سوره توحید ختم کند؛ چه فایده‌ای دارد؟ چقدر بر مقام آن ضبط اضافه می‌شود؟ بعد از یک ماه اگر قیمت ضبط پنجاه هزار تومان است، آیا شما می‌گویید این ضبط پنج میلیون می‌ارزد؛ چون اینقدر برای ما قرآن خوانده است؟! یا اینکه نه می‌گویید: چون یک ماه کار کرده است، قیمتش ده هزار تومان هم کم شده است!»^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۵۵.

خطر تثبیت انانیت و نفسانیت در صورت انجام عبادات بدون فراغ قلب

و در ادامه می فرمایند:

«ولکن در مورد انسان، مسئله بالاتر از این و خطرناک‌تر از این است، مسئله این است که در صورت عدم تربیت نفسانی و عدم رشد و تجرّد عقلانی و عدم رعایت مراقبات شرعیّه و عدم رعایت ریاضات الهیّه، نفس در مقام انانیت و نفسانیت خودش با این اعمال بدتر خواهد شد، خطر اینجاست!

ای کاش این نمازها را از اول نمی خواند و این روزه‌ها را نمی گرفت و ای کاش این انفاق‌ها و این امور مستحسن جاذبه عرفی را بدون رعایت دستور و اطاعت از فرد خبیر و بصیر انجام نمی داد، حداقل نفسش می گفت ما که خرابیم! دیده‌اید بعضی‌ها را که اهل گناه هستند؛ ولی دلشان پاک است. اسم خدا که می آید، گریه می کنند و می گویند: خدا که می داند ما کارمان چقدر خراب است! اینها خیلی جلوترند از اینهایی که یک عمر نوح را به عبادت گذرانده‌اند، بدون دستور و بدون رعایت موازین تزکیه و تربیت و بدون ارشاد و دستگیری و هدایت در تحت فرد خبیر و استاد کامل به طوری که در آنها اصلاً هیچ چیز باقی نمانده است؛ آن اهل گناه از اینها جلوترند، چون لااقل در دلشان صفائی باقی مانده است. در دل اینها نوری باقی مانده است، در دل اینها یک نقطه‌ای برای اتصال باقی مانده است، راهی در دل آنها با پروردگار هنوز موجود است، و قلب آنها هنوز برای پذیرش دستور آماده است.»^۱

تصفیه قلب و ضمیر از خواطر، شرط ورود محبوب در دل

حضرت آقا می فرمودند:

«سرتان به کار خودتان باشد، فکر را به این طرف و آن طرف ندهید، با انحراف و

انصرافِ فکر به این طرف و آن طرف، دیگر در این دل جایی برای او نمی ماند، تا اینکه آن محبوب پا بگذارد و در این منزلگه دل و جایگاه دل فرود آید.

می بیند در این دل اخبار هست، در این دل موشک هست؛ می گوید من با موشک جور در نمی آیم. در این دل تانک هست، در این دل موشک است، در این دل اتم هست، در این دل هسته است، در این دل مغز پسته است... این دل خالی نیست که من از آنجا بخواهم بیایم اینجا! در همان جا می مانم. در همان افق خودم می مانم، نزول اجلال نمی کنم. باید جایی بیایم که برای من جا باشد، تو که دلت را پر کرده ای! وقتی دلت را پر کردی، خُب من کجا بیایم؟ جای من در دل است، نه در گِل، من باید جایگاه خودم را خالی بینم، آن وقت بیایم و پا بگذارم.»^۱

تخلیه دل از اغیار در دستورالعمل امام رضا علیه السّلام در عالم مکاشفه

«یک روز مرحوم آقا می فرمودند:

یکی از بزرگان بود...، یک شخصی می خواست بیاید به زیارت امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام. یکی از معروفین شهر آمد برای دیدن و برای خداحافظی و وقتی خواست برود، گفت که من یک کاری دارم. وقتی همه رفتند، گفت: من یک حاجتی دارم. شما وقتی که برای زیارت علی بن موسی الرضا رفتی، این حاجت من را بگو!

ایشان فرمودند که:

آن شخص حرکت کرد و آمد برای زیارت امام رضا و اصلاً به طورکلی فراموش کرد که این حاجت او را بگوید. چند روزی بود و موقعی که می خواست برگردد، آمد برای زیارت خداحافظی که یک مرتبه دید که حرم را قُرق کردند و همه رفتند از افراد و زوآر و آنهایی که دور حرم بودند،

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۶)، جلسه ۱۵.

خارج شدند و حضرت از درون ضریح بیرون آمدند و رو کردند به او و گفتند به فلانی بگو:

آئینه شو و جمال پری طلعتان طلب

جاروب زن خانه و پس میهمان طلب

این را حضرت فرمودند و بعد رفتند در همان ضریح و این [شخص] یک مرتبه دید مردم هستند. و [فهمید] مکاشفه‌ای برای او پیش آمده به این کیفیت و حضرت پیغامشان را به آن شخص دادند.

این [شخص] وقتی که برمی‌گردد، افراد همه می‌آیند دیدنش، من جمله آن عالم هم برای دیدنش می‌آید. وقتی که می‌خواست برود، می‌گوید من با شما کار دارم و می‌گویند: قضیه این‌طور شد که ما اصلاً یادمان رفت تقاضای شما را خدمت حضرت عرض کنیم، ولی در روز آخر یک‌هم چنین قضیه‌ای برای ما اتفاق افتاد، حکایت از اینکه تو هنوز خانه دلت را جاروب نزدی، و آن خانه را از اغیار خلوت نکردی و تمیز نکردی، خیلی چیزها الآن در دلت است، خیلی تعلقات در دلت است، خیلی آشفته است! خیلی افکار در دلت است! خیلی دلت مشوش است، خیلی این طرف و آن طرف دارد حرکت می‌کند، باید همه اینها خارج بشود.

ادعیه امام سجّاد علیه السّلام همه برای تخلیه این مسائل از دل است که انسان همه‌چیز را باید خالی کند و بداند که فقط آنچه در عالم وجود مؤثر است، خداست و غیر از او هیچ نیست. ممکن است انسان به این مطلب برسد، ولی وقتی که دیگر فرصت گذشته است. آدم می‌بیند ای بابا در این سالیان سال همه‌اش سرکار بوده، دیگر فرصتی نیست، وقت تمام شد، وقت رفت!... این نکته، نکته‌ای است که ما از آن غفلت داریم و با این غفلت هم کار درست نمی‌شود. یعنی باید این مسئله برای ما از یک مسئله علمی تبدیل به یک باور بشود و باید حسّ این مسئله و باور این مسئله، در درون ما بیاید. اگر این مسئله را انسان باور کند و باور

داشته باشد، راه هموار می‌شود، و راه که هموار شود، حرکت ایجاد می‌شود؛ یعنی حرکت همیشه بعد از باور است؛ قبل از باور انسان حرکت ندارد، مثل خر عَصاری دور خودش می‌گردد و هیچ فایده‌ای ندارد و یک سانت جلو نمی‌رود!^۱

«ما که در این خانه هزار خس و خاشاک راه دادیم، ما که نمی‌توانیم آیینۀ جمال پری طلعتان بشویم، ما که نمی‌توانیم محلّ برای ورود جذبات و فیوضات الهی بشویم.»^۲

«[چرا که] خدا با غیر خدا جمع نمی‌شود، و تا وقتی که در ذهن انسان آرزوهای باطله، نیت‌های مسمومه و اهداف نفسانیّه شیطانیه و اغراض مادیّه از حبّ جاه و فرزند و مال و مآل و غیرها بوده باشد، [خدا در این قلب وارد نمی‌شود].»^۳

ابیات حکیمانه مجنون راجع به معشوقه‌اش لیلی

«قیس بن مُلوّح عامری ابیاتی راجع به عشق و محبّت دختر عمویش: لیلیّ عامریّه سروده است که حقیقتاً حاوی یک کتاب حکمت در ظرائف و دقائق عقلانی و یک کتاب عرفان در اسرار و رموز شهودی راه وصول به محبوب است. گرچه بصورت ظاهر درباره عشق مجازی می‌باشد، و لیکن در واقع حاوی نکات عالیّه کلیّه عامّه‌ای است که درباره هر عاشق صادقی صدق می‌کند. و مخصوصاً راجع به عشق به خداوند متعال، به‌طور شگفت‌انگیزی از اسرار سلوک الی الله و وصول الی الله و فنای در ذات اقدس وی پرده بر می‌دارد، و سرّ اعظم حجاب‌های معنوی را روشن می‌سازد، و دقیق‌ترین طرق مُوصله به مقام اقدس و حضرت مقدّسش را ارائه می‌دهد.

قیس بن مُلوّح که نزد عامّه به مجنون نام‌گذاری شده است، می‌گوید:

۱. همان.

۲. همان (رمضان ۱۴۲۴)، جلسه ۵.

۳. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۱۸.

تَمَنَيْتُ مِنْ لَيْلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً لِيُطْفَى جَوَى بَيْنَ الْحَشَا وَ الْأَضَالِعِ

من آرزو کردم فقط یک بار، آن‌هم فقط از مکان دور و بعیدی به لیلی نظر اندازم و وی را ببینم. چرا این تمنا و آرزو را نمودم؟ برای آنکه آتش‌ها و حرارت‌هایی که در اثر فراق لیلی، تمام اعضاء درون شکم مرا و اجزاء سینه مرا فرا گرفته بود، و پیوسته در التهاب آن می‌سوختم و می‌گداختم و ذوب می‌گردیدم؛ خاموش شود و قدری تسکین یابد و آرامشی پیدا کنم.

فَقَالَتْ نِسَاءُ الْحَيِّ تَطْمَعُ أَنْ تَرَى بِعَيْنَيْكَ لَيْلَى مُتِ بَدَاءِ الْمَطَامِعِ

رفتم در قبیله لیلی برای تحصیل مطلوبم و یافتن مرادم و بدست آوردن مقصودم. چون از زن‌های قبیله لیلی، مکان و محل او را جويا شدم، ناگهان چنان آب سردی بر سرم ریختند که مرا خشک‌زده، متحیر و مبهوت در روی زمین میخ‌کوب کردند.

آنها به من گفتند: اصلاً تو چه می‌گویی؟! چرا نمرده بودی زودتر از این، تا این تمنا را نموده باشی؟! سزاوار بود - و حق بود این سزاوار بودن - که تو قبل از این به جهت درد این مطامعت مُرده بودی و به چنین خیال و آرزو و پندار، بدین مقام مقدس عشق لیلی گام نمی‌نهادی! تو می‌خواهی به وسیله این دو چشم بزهکارت و با این دو دیده هوس‌باز و هوس‌بارت لیلی را نظر کنی.

وَ كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بِعَيْنٍ تَرَى بِهَا سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِعِ

تو چگونه قدرت آن را داری که لیلی را ببینی با چشمانی که با آن، به غیر او نظر افکنده‌ای؛ و آن چشمان را با اشک و سوز و آه نظر به غیر لیلی، تطهیر نموده‌ای؟! آری! این دیدگان ناظر به ماسوای لیلی، قابلیت نظر به وی را ندارد، و توان و قدرت و کشش دیدار او را ندارد، و الاً به یک نظره، جمال لیلی او را کور می‌نماید و بنیاد هستیش را درهم می‌کوبد و خاکسترش را به باد پخش می‌سازد. چون نظر به جُز او انداخته‌ای، باید آن‌قدر از آن اشتباه و خطا گریه کنی تا مجاری دیدگان با اشک روانت پاک گردد و شست‌وشو شود؛ و این گریه پاک‌کننده، و

این سوز و نیاز و آه و ناله، در حکم صیقل برای دیدگانت قرار گیرد.

و تَلْتَدُ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَ قَدْ جَرَى حَدِيثٌ سِوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِعِ^۱

تو می خواهی از شب نشینی و منادمت و مسامرت و گفت‌وگوی با لیلی لذت ببری، و با مکالمت و محاضرت با وی و با الفاظ شیرین و عبارات دل‌نشین و لطائف نمکین او غرق در ابتهاج و سرور گردی؛ درحالی‌که سخن غیر لیلی به گوش تو خورده است، و کلام جز او چکش صماخ را بر روی سندان استخوان آن کوبیده است، و در راه‌ها و طرق ورود گفت‌وگو، در گوشت گفتار ماسوای او طنین افکنده و امواج آن هنوز در آن مجاری جریان دارد.

هرکس بخواهد لیلی را ببیند، نمی‌تواند غیر لیلی را ببیند. و اگر بخواهد سخن لیلی را بشنود، نمی‌تواند سخن غیر لیلی را بشنود. هر کس بخواهد به شرف لقاء و دیدار خدا مشرف گردد، نمی‌تواند آن را با صحبت اغیار و دشمنان خدا و مقاصد غیر الهیه و منویات غیر سبحانیه و آمال دنییهٔ دنیویه جمع نماید. و به حکم امتناع اجتماع ضدین که مرجعش به اجتماع نقیضین می‌باشد، تا آن از میان نرود، این پا در میدان نخواهد گذارد.^۲

۱. دیوان قیس بن ملوّح عامری، مشهور به مجنون لیلای عامریه، طبع بمبئی، ص ۱۰۹؛ آیه الله ملا احمد نراقی اعلیٰ الله درجته: دایی اعلای مادری حقیر، در کتاب خزائن، ص ۱۳۰، این چهار بیت را از مجنون عامری حکایت نموده است، ولی دو بیت اولش را بدین عبارت ذکر کرده است:

و إِذ رُمْتُ مِنْ لَيْلِي عَنْ الْبُعْدِ نَظْرَةً لِأَطْفَى بِهَا نَارَ الْحَشَا وَالْأَضَالِ
تَقُولُ نِسَاءَ الْحَيِّ تَطْمَعُ أَنْ تَرَى مَحَاسِنَ لَيْلِي مُتَّ بَدَاءِ الْمَطَامِعِ

و هم‌چنین شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول از طبع سنگی، ص ۶۱۰، ستون دست راست؛ و از طبع مصر با تحقیق طاهر احمد الزاوی، دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۲، ص ۲۳۰ ذکر کرده است و فرموده است: «يُسَبَّبُ إِلَى الْمَجْنُونِ».

۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰.

اشعار زیبای حضرت حافظ درباره شرط تخلیه دل از اغیار

بر سر آنم که گر ز دست برآید	دست به کاری زنم که غصه سر آید
منظر دل نیست جای صحبت اصداد	دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حکام، ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید خواه بو که برآید
بر در ارباب بی مروّت دنیا	چند نشینی که خواجه کی به در آید
ترک گدایی مکن که گنج بیابی	از نظر رهروی که بر گذر آید
صالح و طالح متاع خویش نمودند	تا که قبول افتد و چه در نظر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و سرخ گل به برآید
غفلت حافظ درین سراچه عجب نیست	هر که به میخانه رفت بی خبر آید ^۲

۱. همان، ص ۱۲۳:

«بوعلی بن سینا، نَمَط نهم از اشارات خود را در مقامات العارفين قرار داده است و در اواخر آن گوید: «إِشَارَةٌ: جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَن أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ، أَوْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ إِلَّا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ. وَ لَذَلِكَ فَإِنَّ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ هَذَا الْفَنُّ ضُحْكَةٌ لِلْمُعَفَّلِ عِبْرَةٌ لِلْمُحْصَلِ؛ فَمَنْ سَمِعَهُ فَاشْمَأَزَّ عَنْهُ فَلْيَتَّهَمْ نَفْسَهُ، لَعَلَّهَا لَا تُنَاسِبُهُ؛ وَ كُلُّ مُيَسَّرٍ لَهَا خُلِقَ لَهُ.»

”بزرگتر است جناب حق از اینکه راه و آتش خوار برای هر شخص واردی قرار گیرد، و یا آنکه بر وی اطلاع حاصل نماید، مگر یک نفر پس از نفر دیگر. و بدین جهت می باشد که آنچه را که این فن بر آن اشتهال دارد، اسباب مسخره و خنده شخص سفيه و ناهم، و عبرت برای شخص پی جو و فهیم است. بنابراین، کسی که بر مطالب آن مطلع گردد، و اشمئزاز پیدا نماید، باید خودش را متهم کند، به علت عدم تناسب نفس وی با این فن؛ هر کس آسان و موافق است با چیزی که برای آن آفریده شده است (هر کسی را بهر کاری ساختند).“

۲. دیوان حافظ، غزل ۱۸۷.

شرط سوّم: توبه و انابه

اشتیاق پروردگار به توبه و رجوع عبد گناه کار

«در حدیث قدسی است:

«لَوْ عَلِمَ الْمُذْبِرُونَ عَنِّي، كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَى رُؤْيَتِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا»^۱ «اگر بندگان گریزان از من می دانستند که چقدر اشتیاق قرب آنان را دارم و به لقاء و زیارت آنها تا چه حدّ و اندازه ای میل و رغبت دارم، از شدت شوق کالبد تن را رها کرده، به سوی ملاقات من پرواز می نمودند.»^۲
بازآ، بازآ، هر آنچه هستی بازآ گر کافر و گُبر و بت پرستی بازآ
این درگه ما، درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی، بازآ^۳

داستان توبه علی گندابی و ملاقاتش با مرحوم انصاری

«مرحوم آقا می فرمودند که:

یک نفر در همدان بود در زمان مرحوم آقای انصاری، این قضیه را مرحوم آقای انصاری می فرمودند - ایشان هم دیده بودند او را در همدان - از آن داش مشتت‌ها و لات‌های نمی دانم چاقوکش و خلاصه یال و کوپال دار و بابا شمل‌هایی که یک عدّه‌ای

۱. احیاء علوم الدین، ج ۱۴، ص ۹۵؛ المحجّة البیضاء، ج ۸، ص ۶۲، با اختلاف.

۲. حیات جاوید، ص ۶۹.

۳. دیوان بابا افضل، ص ۳.

هم دورشان هستند و به اصطلاح پاتوق دار محله و از این چیزها، به او می گفتند علی گندابی.

این در همدان از معروف های همدان بود. وقتی اسم علی گندابی می آمد همه بدن ها می لرزید. و این هم دیگر هر کاری کرده بود دیگر، از همه مسائل! مدت ها می گویند از این قضیه می گذرد تا اینکه خداوند برای او تنبّه به وجود می آورد و تنبّه می شود که: این چطور؟ این با این وضع و با این کیفیت و اینها و چرا من این طور بودم؟ چرا تا حالا این طوری کردم؟ چرا فلان کردم؟!

وقتی که این طور می شود با مرحوم آقای انصاری برخورد می کند می گوید: من چه کنم؟ ایشان می فرماید که:

«باید آن حق الناس را بروی بردازی و آنهایی که مربوط به حقوق الله است باید توبه بشود!»

دیگر تا آنجایی که سعی می کند افرادی اگر حقی از آنها گرفته، حتی شده منزلش را هم می فروشد چون دیگر می خواهد بیاید جلو دیگر، حساسی! نه اینکه یک خرده بیاییم و حالا رعایت بعضی چیزها را بکنیم. دیگر منزلش را هم می فروشد و می رود و فلان و دیگر، خب بالأخره حقوق الله و این چیزها [را کاملاً جبران می کند] و این دیگر آرامش را از او می گیرد، خواب نداشته، بیداری نداشته همه اش به گریه و اینها می گذرانده و خلاصه خیلی بی قرار بوده است.

آن زمان هم زمان جنگ بوده، به ذهن او می آید که بلند شود بیاید برود به نجف و کربلا در عتبات و آنجا برود خلاصه ناله ای کند ابتهالی کند. اتفاقاً ظاهراً یک وقتی با همین رضا شاه رفیق بودند، می آید طهران می رود سراغ رضا شاه و می گوید: می خواهم بروم کربلا و نجف! می گوید: آخر این موقع خل شدی، دیوانه شدی! موقع جنگ است! می گوید: می خواهم بروم! خیلی خوب گذرنامه ای برایش درست می کنند بالأخره این می رود. می رود در آنجا و اصلاً این مدت ها

اصلاً دیگر در شهر نبوده مدت‌ها در شهر نبوده و مرحوم آقا می‌فرمودند که: وقتی افراد می‌رفتند در بیابان، صدای گریه او را می‌شنیدند. شب و روز بیرون بیرون شهر همدان می‌رفت. یعنی واقعاً دیگر انقلاب عجیبی برایش پیدا شده بود، خلاصه برایش جور می‌شود!! تا می‌رود همان اعتاب و می‌رود نجف. وقتی به نجف می‌رسد، هنوز وارد حرم نشده، در همان ایوان به خدا رو می‌کند و می‌گوید: «خدایا، این علی را به این علی ببخش!» خیلی گذشته بوده، همان‌جا می‌افتد و می‌میرد. یعنی به رحمت خدا می‌رود و خب توبه‌اش قبول می‌شود.»^۱

دستور توبه قبل از ورود به ماه مبارک رمضان!

«اولیاء و بزرگان می‌فرمودند: قبل از ماه مبارک، رفقا باید توبه بکنند. غسل توبه باید انجام بدهند که همان غسل استنحاره است و بعد دو رکعت نماز دارد که نماز توبه و صد مرتبه در سجده: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» و حالشان در هنگام استغفار، واقعاً حال بیرون آمدن از جنبه‌های تکثر و وارد شدن در حریم عبودیت قرار بدهند که:

خدایا تا حالا هرچه ما انانیت داشتیم، هرچه ما تفرعون داشتیم، هرچه بیا و برو داشتیم، اینها را دیگر ما کنار می‌گذاریم و رو به سوی تو قرار می‌دهیم که تو برای ما چه تقدیر می‌کنی؟ آنچه که برای ما تقدیر می‌کنی، ما همان را می‌خواهیم. حتی روزه‌ای که می‌خواهیم بگیریم، روزه را برای کیف نفس نمی‌خواهیم بگیریم!

باز این هم خودش خیلی مهم است! خیلی والاست! یکی روزه بگیرد برای اینکه به آن حالات برسد، برای این که به آن نعمات برسد، باز خیلی زیاد است. ولی بزرگان ببینید ما را کجا بردند؟ از اینجا بالاتر! نیستید! روزه‌ای که می‌گیریم: خدایا

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱۰.

این روزه‌ای که داریم می‌گیریم، برای این است که ما را به تو برساند! حالا اگر یک روز از این روزها نتوانستیم بگیریم، خُب نتوانستیم که نتوانستیم! دیگر چرا ناراحت باشیم؟ خُب اینجا دیگر برای آنهایی که نمی‌توانند روزه بگیرند، یک مواردی پیدا می‌شود. حالا اگر نتوانستید روزه بگیرید، کسالتی دارید، طیب منع کرده: خدایا ما عبد تو هستیم! نمی‌خواهی بگیریم، نمی‌گیریم! اصرار به روزه گرفتن نمی‌کنیم!»^۱

ماه رمضان فرصتی برای تدارک کاستی‌های گذشته

«بیاییم گذشته خود را مرور کنیم و سعی کنیم در ماه مبارک، تدارک کنیم. اگر کدورتی در دل است، درآوریم. اگر سوءظنی حاکم است، خارج کنیم. اگر ناملایمتی وجود دارد، به ملایمت تبدیل کنیم. اگر شخصی است که قابل ترحم است، به او ترحم کنیم. اگر فردی قابل تکریم و تعظیم است، او را تکریم و تعظیم کنیم. اینها کلید است و اگر کسی عمل نکند، مشمول آن شقی خواهد شد و روزه بدون اینها فایده ندارد و خلاصه باید بدانیم که در این ماه، خداوند بر ما منت گذاشته، به ایجاد مُعدّات و استعدادها، برای خانه تکانی دل از هرچه غیر اوست و هم خودش بستر را آماده کرده و هم کیفیت استفاده را در اختیار انسان قرار داده است.»^۲

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۰.

۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

شرط چهارم: مراقبه و مواظبت نفس

مراقبه عبارتست از «تصحیح خیال»

«معنای مراقبه این است که انسان خیال خود را درباره مسائل تصحیح کند. توهّمات را از بین ببرد و سعی کند که روی مطالب بیشتر فکر کند.»^۱

«از یکی از عرفا پرسیدند که: توحید چیست؟ گفت:

«التَّوْحِيدُ تَصْحِيحُ الْخِيَالِ؛ خیالت را درست کن، می شود توحید.»

البته این خیلی معنای وسیعی دارد، خیلی معنای وسیعی است. خیالت را درست کن، و همت را درست کن، تا کسی یک چیزی گفت، چشمانت این طوری نشود! اینکه چشمانت این طوری می شود، یعنی خیالت خراب است، در توهم هستی، قوه عاقله کار نمی کند، قوه واهمه کار می کند، متخیله قاهر است بر نفس و بر ذهن، آن قوه متوهمه آمده و در اینجا غلبه کرده است.»^۲

گفتار علامه طباطبایی درباره ارتباط مراقبه روز با مشاهدات در شب

«مرحوم علامه طباطبایی می فرمودند:

«هر روزی که من مراقبه خود را بیشتر کنم، مشاهدات من در شب لطیف تر است.»

یعنی جنبه اتصال و تجرّد آن مشاهدات من در شب قوی تر است. ولی اگر

۱ و ۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۹۰.

در روز به صحبت‌های متفرقه و مطالب متفرقه یا تخیلات و مسائلی که می‌آید و نفس را گیر می‌دهد و می‌بندد و محدود می‌کند و کدورت ایجاد می‌کند و به برادران ایمانی سوءظن به وجود می‌آورد، اینها در نفس قرار می‌گیرد و از نقطه نظر اتصال، قلب را می‌بندد و قطع می‌کند. وقتی قطع کرد، دیگر قابلیت نیست.

بنابراین، هرچه بیشتر... باید درباره این مسئله بکوشیم. ارتباطات خود را با افراد محدود کنیم، صحبت‌های خود را کم کنیم. بیشتر به سکوت توجه کنیم. از مطالبی که هیچ ارتباطی به ما ندارد، هیچ ربطی به ما ندارد، و چه بخواهیم چه نخواهیم، می‌آید و می‌رود؛ از این مطالب بگذریم. بگذاریم دیگران در این مسایل جولان بدهند، دیگران بیشتر توجه کنند، دیگران بیشتر پیگیری کنند، خدا خیرشان بدهد، بار را از ما بردارند، زحمت را از ما بردارند و ما به مطالب دیگری بپردازیم که گیر کسی نمی‌آید. آن [مسائل] گیر هر کسی نمی‌آید. وارد شدن در مسائل دنیا و در اوضاع و احوالی که چندان ربطی به انسان ندارد، و وارد شدن به مطالبی که فقط موجب اتلاف وقت است و هیچ نتیجه‌ای بعد از گذشت وقت [برای انسان ندارد، چه فایده‌ای دارد؟] یک ساعت انسان می‌نشیند حرف می‌زند، [بدون هیچ فایده‌ای]. من یک وقت خدمت رفقا عرض کردم که همان یک ساعت را ما ضبط کنیم و وقتی تمام می‌شود، آن نوار را بگذاریم و ببینیم چقدر آن به درد ما خورد؟ هیچ! فقط این مقدار به درد خورد که یک ساعت از وقت ما رفت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزگارت را به این نگذران. بطلان ایام یعنی همین. یعنی وقتی انسان یک ساعت را گذشت، مرور کند ببیند آیا این یک ساعت برایش مفید بود یا نبود؟ چی گران شد و چی ارزان شد و آن آن‌طور شد و این این‌طور شد، از آن اموری است که فقط موجب اتلاف وقت است. این، این کار را کرد و آن، آن کار را کرد، از اموری است که فقط موجب اتلاف وقت است و قوه متخیله و متوهمة انسان را زیاد می‌کند. بارها مرحوم آقا رضوان الله علیه در یک

چنین اوقاتی می فرمودند:

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید»^۱

مستعد شدن نفس برای تلقی حقایق به وسیله مراقبه

«ماه رجب، ماه نزول اسماء و صفات کلیه است. ماهی است که نفس باید مستعد باشد تا به آن مطالب کلی برسد. آن حقایق کلی در ذهنش بیاید و این بدون مراقبه نمی شود. صحبت کردن‌ها، وارد شدن در مسائل لایعنی^۲ به، در مسائل غیر عادی، این چه گفت، او چه گفت، اوضاع چطور است، مطالب چه هست، کی رفت، کی آمد، تمام اینها انسان را از آن آمادگی دور می کند و تخیلات و اعتبارات را در نفس قوی می کند. و نفسی که تخیلات او قوی باشد نمی تواند جاذب آن انوار الهی باشد.

هر مقدار که ما بیشتر در جنبه تخیل و قوه واهمه و متخیله نفس بکوشیم از آن طرف محروم خواهیم شد. هر چقدر قوه متوهمه و متخیله خود را کم کنیم از آن انوار عقل و انوار بهاء و جلال و جمال پروردگار بیشتر می توانیم بهره مند شویم. امتحانش هم خیلی راحت است. یک روز انسان مراقبه کند، بعد حال خودش را در آن نماز می فهمد. یک روز انسان بنشیند با زید و بکر و خالد و اینها، با این حرف بزند، با او حرف بزند، از مسائل مختلف و بالا و پایین و فلان، بعد شب حالات خودش را می فهمد. مرحوم علامه طباطبایی می فرمودند:

«هر روزی که من مراقبه خود را بیشتر کنم، مشاهدات من در شب لطیف تر

است.»

یعنی جنبه اتصال و مجرد آن مشاهدات من در شب قوی تر است. ولی اگر

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۱۸.

در روز به صحبت‌های متفرقه و مطالب متفرقه یا تخیلات و مسائلی که می‌آید و نفس را گیر می‌دهد و می‌بندد و محدود می‌کند و کدورت ایجاد می‌کند و به برادران ایمانی سوء ظن به وجود می‌آورد، اینها در نفس قرار می‌گیرد و از نقطه نظر اتصال، قلب را می‌بندد و قطعش می‌کند. وقتی که قطع کرد دیگر قابلیت نیست.^۱

نقش مراقبه در تغییر و دگردیسی نفس در ماه رمضان

«با توجه به این مراقبه‌ها، آن خصوصیات ماه مبارک رمضان، برای انسان کم‌کم حاصل می‌شود... صرف امساک از مفطرات کفایت نمی‌کند. مراقبه نسبت به کردار و رفتار و اقوال و همین‌طور در تخیلات و توهّمات هم باید ضمیمه بشود، تا اینکه بتواند آن رحمت اثر خود را در انسان به وجود بیاورد. لذا در ماه رمضان این پوسته می‌شکند. یک هفت هشت ده روز که از ماه رمضان گذشت، کم‌کم انسان این تغییر را در خود احساس می‌کند. احساس می‌کند از یک فضایی خارج شده و در یک فضای دیگر قرار گرفته است. خودش از آنچه قبلاً دچار بوده، بدش می‌آید. این که بدش می‌آید، به خاطر این [است] که دارد شکل عوض می‌کند. دارد پوسته عوض می‌کند. دگردیسی دارد برای او رخ می‌دهد. آن پوسته کهنه را به کناری می‌اندازد و به شکل جدیدی می‌آید. لذا در اینجا انسان خیلی باید دقت کند. یعنی خلاصه، ماهی است که این شرایط را خدا در اختیار ما قرار داده است. ما اگر بخواهیم در غیر از این ماه به این شرایط برسیم، مشکل‌تر می‌رسیم. زور بیشتری را باید به کار بگیریم، بیشتر باید با نفس خود کلنجار برویم. بیشتر باید به نفس دهنه بزیم. ولی در ماه رمضان، نه، کلنجار خیلی ندارد. مثل این که آدم را گذاشتند در سرازیری، هلش می‌دهند، همین‌طوری دور برمی‌دارد دیگر. دور برمی‌دارد و چرخ

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۱۸.

همین طور می رود. خیلی کلنجار رفتن ندارد. نسبت به مسائل راحت رد می شود. این خصوصیت ماه مبارک است.^۱

ضرورت مراقبت و پذیرایی از بارقه های الهی

«در ماه مبارک رمضان یک ویژگی خاصی هست که به واسطه آن ویژگی، انسان حال و هوای خود را متفاوت می بیند، حالش فرق می کند و مطلب تفاوت دارد، احساس می کند که این ماه با ماه های قبل فرق می کند، احساس می کند وضعیت او، یک وضعیت دیگری است. این احساس، عبارت است از پذیرایی پروردگار، این پذیرایی را انسان باید به آن ارزش بدهد، او را پاس بدارد و باید به او قیمت بدهد، باید از او پذیرایی کند!

در تعبیر بزرگان هست که می فرمایند:

بارقه های الهی و جاذبه های الهی که بر قلب انسان نازل می شود و حال و هوای انسان را تغییر می دهد، میهمانانی هستند که به عنوان پیک از جانب پروردگار بر منزل قلب ما نازل شده اند. این میهمان را باید گرامی داشت، باید پذیرایی کرد و نگه داشت. اگر انسان نگه ندارد، از بین می رود و میهمان بیرون می آید.

حکایت سید ابن طاووس و پذیرایی از پیک امام زمان علیه السلام

مرحوم سید ابن طاووس از افرادی بود که با امام زمان علیه السلام ارتباط داشت و یکی از افرادی که در ارتباط با حضرت مُسَلَّم الثَّبوت است و کسی در این مسئله شکی نکرده است، مرحوم سید ابن طاووس است.

مرحوم آقا یک وقتی می فرمودند:

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۲.

یک نفر از جانب حضرت برای سیّد بن طاووس پیغام و نامه‌ای آورده بود. سیّد بن طاووس درب را باز می‌کند و ایشان را می‌آورد در منزل و احترام می‌کند. مقدّمش را گرمی می‌دارد، به ایشان توجّه می‌کند، می‌آید می‌نشانند و بعد آن نامه را می‌گیرد و می‌رود دنبال کار خودش، در اتاق خودش، در آن وضعیّت خودش. آن میهمان در آنجا بود، شب برای او غذا می‌برد و دوباره برمی‌گردد می‌رود و به کارهای دیگرش می‌رسد. یک مرتبه نیمه‌های شب می‌بیند عجب، حال و هواش فرق کرد، دیگر مثل سابق نیست، مسئله‌اش فرق می‌کند، حال نماز ندارد، حال دعا دیگر ندارد. حالت قبض پیدا کرده، آن ارتباط دیگر نیست. مضطرب می‌شود، پریشان می‌شود و متوسّل می‌شود. به ایشان می‌گویند: چرا این طوری از پیک ما پذیرایی کردید؟ این [شخص] فرستاده ما بود! این [شخص] از ناحیه ما بود! این چنین بی‌آوری و آنجا بنشانی و مثلاً میوه جلویش بگذاری و خودت بروی! ... این رسم میهمان‌نوازی است!؟

و واقعاً هم همین‌طور است. این خیلی عجیب است!

خلاصه می‌آید و می‌بیند ایشان (شخص میهمان) دارد نماز می‌خواند، می‌افتد روی دست و پایش، هرچه می‌پرسد می‌گوید چه شده؟ ... خلاصه در آن مدّتی که با او بوده است، تمام اوقات خودش را در خدمت با او قرار می‌دهد، بعد دیگر از او می‌گذرند و قبول می‌کنند.

ضرورت پذیرایی سالک از حالاتِ روحیِ ماه رمضان

این هدیه الهی، پذیرایی می‌خواهد. این حالی که برای سالک [در ماه رمضان] پیدا می‌شود، این حال پذیرایی می‌خواهد. انسان باید نگه دارد! چطوری پذیرایی کند؟ باید آنچه را که موجب بقاء اوست، انجام بدهد و آنچه را که مانع است و ممکن است به عنوان سدّ و به عنوان مانع در بقا انجام بگیرد،

آنها را ترک بکند و رها کند؛ این را می‌گویند پذیرایی. پس حالاتی که برای انسان پیدا می‌شود، این حالات چیست؟ اینها حالاتی است که حکم میهمان را دارد و اگر انسان در نگه‌داری او بکوشد، این هست. بزرگان می‌فرمودند که: «وقتی برای افراد حالی پیدا می‌شود، نگذارند که از دست برود. آن را نگه دارند.» این نگه‌داشتن خیلی مشکل است. انسان چطور حال خودش را نگه دارد؟ از یک طرف می‌توانیم بگوییم که آسان است، تکلیف شاقی نیست، به شرطی که مواظب باشیم و خود را گول نزیم و در خلوت خود، وقتی کارهای خود را به استنطاق می‌کشانیم، در آنجا سر را به زیر نیندازیم و رد نشویم. این موجب می‌شود که حال برای انسان بماند.»^۱

یکی از پیامدهای ترک مراقبه، تخریب نفس و تضييع آثار ماه رمضان

«در ماه مبارک رمضان بزرگان می‌فرمودند:

آن آثار منفی که به واسطه عدم مراقبه برای انسان حاصل می‌شود، موجب می‌شود که اثر روزه، مترتب نشود. و این ماهی است که سرنوشت انسان در این ماه رقم می‌خورد؛ روز اول ماه مبارک، یک قدم نزدیک شدیم، روز دوم، یک قدم دیگر، روز سوم، روز هفتم، دهم، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، شب بیست و سوم دیگر مطلب تمام است! بیست و دو روز، خدا برای تقدیر و اندازه‌گیری سال بعد آماده می‌کند، همین‌طور می‌آید جلو، چون تقدیر در شب بیست و سوم است!

دو شب قدر قبل را هم باید در حال تهجد و در حال تهیو و در حال زمینه‌سازی برای ورود به مقام تقدیر و مشیت خدا، بگذرانیم و آماده کنیم تا اینکه به شب بیست و سوم می‌رسیم.»^۲

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۲۳.

۲. همان، جلسه ۲۰۰.

بی فائده بودن عبادت در شب قدر در صورت ترک مراقبه از اوّل ماه

«لذا شما رفقا بدانید! تقدیر شب بیست و سوم شما از روز اوّل ماه رمضان است! من این را گفتم ها! یک دفعه خیال نکنید که: نه، حالا ده روز، بیست روز را می گذرانیم، شب بیست و سوم شروع می کنیم قرآن خواندن، شروع می کنیم جوشن خواندن، شروع می کنیم از همین ادعیه و اینها را انجام دادن؛ هیچ فایده ای ندارد! اصلاً! بیخود دنبالش نروید، بیخود هم زحمت نکشید!

آن جوشنی که شب بیست و سوم یک دفعه سبز بشود و آن نماز خواندنی که یک دفعه شب بیست و سوم شروع شود، هیچ فایده ای ندارد!

آن جوشنی که از روز اوّل ماه رمضان زمینه اش پیدا بشود، آن شب بیست و سوم کار می کند. - حالا نه فقط جوشن! از باب مثال گفتم. همان منظور توجه و تنبّه و تذکر نسبت به آن مقام عبودیت و معبودیت، آن منظور است - آن حال از روز اول ماه مبارک باید آماده شود... آن حالی که انسان در این روزها به واسطه مراقبه، یا بر خلاف مراقبه، - هر دو طرف - آن حال را پیدا می کند، در شب قدر تکمیل می شود!

هی یواش یواش جلو می آید، جلو می آید. چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، آن حالی که پیدا کرد شب قدر تقدیر می شود.»^۱

کیفیت رعایت مراقبه در برخورد با مردم

«مراقبه یعنی انسان آن حال تذلل و حال نیاز را همیشه با خود داشته باشد. وقتی که با مردم برخورد می کند با آن حال برخورد می کند، نه طلب کارانه، عبودیت خود را برای خدا نگه دارد و با آن جنبه عبودیت با افراد برخورد کند نه با جنبه

کثرت نه با جنبه خلاصه انانیت آن طور برخورد نکند که آن طور برخورد کردن در هر مرحله‌ای که هست و در هر مقامی که هست در آن مقام و در همان مرحله انقطاع فیض است.^۱

جدال با مردم، مانع حرکت سالک و عامل ازبین رفتن آثار ماه رمضان

یکی از مسائلی که مرحوم آقا رضوان الله علیه مطرح می‌کردند، این بود که می‌فرمودند:

«در ماه رمضان با مردم سر و کله نزنید!»

یعنی اگر فرض کنید که در سایر ایام آدم می‌آید به این می‌گوید آقا این چیست؟ آن یک چیزی می‌گوید، این یک چیزی می‌گوید و این حرف‌ها، در ماه رمضان این را کنار بگذارید، این سر و کله زدن می‌آید انسان را پایین می‌آورد، آن فایده را از انسان می‌گیرد، آدم را می‌آورد در همین مراتب اسماء جزئیّه حبس می‌کند، نگه می‌دارد. اگر انسان می‌تواند بگذرد، نگذارد که مسئله به مشاجره کشیده بشود. البته این دستور، دستور همه روزهاست! [دستور] همه ایام سال است! ولی عجیب است که چطور برای انسان غفلت پیدا می‌شود.

ولی در ماه رمضان به واسطه همان گرسنگی و به واسطه همان رقت نفس و رقت روح فی الجمله‌ای که در اثر توجه کمتر به مأكولات و امثال ذلک برای انسان پیدا می‌شود، تذکر نسبت به این مسئله برای انسان بیشتر است، توجه او نسبت به این مسئله بیشتر است، درحالی که همه ایام سال باید همین طور باشد. دستور خاص ندارد که حالا در ماه مبارک انسان اینچنین کند، و در بقیه ایام سال همین طور یله و رها، هرکاری که دلش خواست انجام بدهد؛ نه! این طور نیست!

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۲۳)، جلسه ۴.

ولی در ماه مبارک زمینه مساعدتر است، بستر مساعدتر و هموارتر است؛ برای اینکه انسان به آن مراقبه و به این مسائلی که دستورات آنها بود، برسد. سر و کله زدن با مردم و نسبت به یک مسئله بی خود پافشاری کردن، این می آید و آن فایده روزه را از انسان می گیرد، سلب می کند، کم می کند. حالتی که برای انسان پیدا می شود، آن حالت را تخفیف می دهد، سبک می کند.

لذا می فرمودند که:

«تا انسان احساس می کند که می خواهد با یک نفر درگیر بشود، بگذرد. حواس خود را یک جای دیگر پرت بکند و برود در یک جای دیگر و مطلب را بگرداند.»

یا وقتی که فرض کنید یک نفر می آید سراغ انسان و از یک شخصی می خواهد بگوید، تا می خواهد صحبت بکند، می بیند که هان! دلش دارد یک جور دیگری می شود! نفسش دارد یک جور دیگر می شود. تا می خواهد این چنین شود بحث را عوض کند: راستی! فلان جا چه خبر؟ اصلاً قضیه را نگذارد که به اینجا برسد و نفس درگیر این نکته بشود. این از مسائلی بود که خیلی ایشان نسبت به این قضیه تأکید داشتند و به خصوص در ماه مبارک که نسبت به این مسئله بیشتر توجه می دادند.^۱

قساوت قلب و عدم پذیرش حق، یکی از پیامدهای ترک مراقبه

«این مراقبه ای که بزرگان فرمودند [و تأکید داشتند که] هر ساعت مواظب مراقبهات باش، برای این است که یک روزی نیاید که در یک جایی بسته و قفل شویم و دیگر اگر امام زمان هم بیاید قبول نمی کنیم، چه برسد به افراد عادی! مگر نیستند بعضی ها؟! مگر بعضی نمی گویند که اگر امام زمان هم بگوید ما قبول

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۰.

نمی‌کنیم! ... این همین آدمی است که ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾^۱ است. حالا گرچه بیاید دعا هم بخواند، گرچه بیاید شعر هم بخواند، گرچه بیاید روضه هم بخواند؛ دل شعر نمی‌خواند، گِل است که شعر می‌خواند! گِل است که دارد دعای افتتاح می‌خواند! گِل است که دارد دعای ابوحمزه می‌خواند! گِل است، دل نیست.»^۲

دور شدن از توهمات و خاطره‌های بد و ناگوار

«یکی از مطالبی که در ماه مبارک خیلی باید نسبت به آن توجه کنیم، دور شدن از توهمات و خاطره‌هایی است که در ذهن خود نسبت به افراد ایجاد می‌کنیم؛ حالا یا واقعیت دارد یا ندارد. این بودن خاطره در ذهن برای یک روزه‌دار خوب نیست. البته خاطره خوب اشکال ندارد؛ اما خاطره‌هایی که انسان تا یاد آنها می‌کند، اخمش درهم می‌رود! حتی اگر تنها هم نشسته است و با کسی هم صحبت نمی‌کند، ولی [تا می‌خواهد] در ذهن بیاید، نگذارد. نگذارد این خاطره اصلاً در ذهن بیاید؛ اگر بیاید، خراب می‌کند؛ لذا انسان نباید از اوّل راه بدهد. کسی بیاید پیش انسان از یک شخصی حرف بزند، غیبتش را بخواهد بکند، حتی بخواهد مطلب صحیحی هم بگوید، راست هم بخواهد بگوید؛ ولی همین که در او یک خاطره بد ایجاد شود، خراب می‌کند...»

مرحوم آقا می‌فرمودند: «اگر کسی غیبت مرا می‌کند، نیاید به من بگوید! در همان جا استغفار بکند.» چون همین که می‌آید به من می‌گوید: «آقا ما غیبت شما را کردیم»، حالا غیبت را بگوید یا نگوید، همین که می‌خواهد این را بگوید، یک خاطره از این در ذهن من می‌رود؛ خُب حالا این چه گفت؟ به که گفت؟ در چه

۱. سوره بقره (۲) آیه ۷.

۲. درس خارج فقه حج، جلسه ۱۰۶.

زمینه‌هایی گفت؟ ... ما نباید این دو روز دنیا را به این مطالب بگذرانیم، خیلی کار داریم! درد زیاد داریم، بیچارگی خیلی زیاد داریم، ضعف خیلی زیاد داریم، عقب افتادگی خیلی داریم. مجال نداریم که حالا بلند شویم بیاییم، به اینکه در این دنیا آن پشت سر ما چه گفت و این جلوی روی ما چه گفت، پردازیم. این مطالب، دست و بال ما را می‌بندد، مگر چقدر دیگر از عمر ما باقی مانده است؟

اینها مسائلی است که بزرگان روی این مطالب تأکید می‌کردند! و هرکس به هر اندازه رعایت کند، نفع و فایده‌اش را خودش برده است. قطعاً بدانید! نمازی که شما می‌خوانید، بعد از شنیدن این مطلب، با نمازی که قبل از شنیدن بود، تفاوت می‌کند؛ خب اثرش را گذاشت دیگر! آن اثر تخریبی خودش را گذاشت. چرا انسان حالا بشنود؟ اینجا است که می‌فرمودند: سالک رند، سالکی است که به فکر خودش باشد! یعنی آن کسی که می‌آید و به شما می‌گوید آقا من فلان جا نشسته بودم و فلان کس داشت راجع به شما این حرف را می‌زد، بدانید دارد در شما تخریب ایجاد می‌کند. اگر یک شخصی یک استکان سمّ به منزل شما بیاورد و به دست شما بدهد، شما تناول می‌فرمایید یا در همان جا می‌ریزید و از بین می‌برید؟! چند دفعه هم می‌شوید که اصلاً هیچ آثار مخربِ باقی نگذاشته باشد. چرا؟ چون احساس می‌کنید این سمّ، شما را می‌خواهد تخریب کند، حالا او هم نفهمد، حالا او هم خودش نداند. این گونه مسائل، مسائلی است که برای ما تخریب است و آن حال و روح را می‌گیرد.»^۱

نقش نماز در رهایی از هیاهوی خواطر

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب *انوار ملکوت* می‌فرماید:
«انسان در هر لحظه از افکار و خواطر خالی نیست؛ در سکون و حرکت، در

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۰.

خواب و در بیداری. افکار و خاطرات مانند موج‌های خروشان از اصقاع و نواحی نفس هجوم می‌آورند، و ملکات مکتسبه و برخوردار با مشاهدات روزمره هر دم بر انسان خاطره‌ای می‌زیند. این خاطرات مانند تیغ‌هایی آبدار و شمشیرهایی بران بر قلب حمله نموده، او را در پره می‌افکنند و جریحه‌دار می‌کنند؛ از هر خاطره‌ای بگریزد، به خاطره دیگری دچار می‌شود. گریز از خاطره نیز به نوبه خود خاطره جدیدی است. صور و اشکال موجودات فانیه صف بسته، دائماً در ذهن او رژه می‌روند و میدان نفس را محلّ تاخت و تاز خود قرار می‌دهند؛ مولای رومی: محمد بلخی فرماید:

جان همه روز از لگد کوب خیال وز زیان و سود و از بیم زوال
نی صفا می‌ماندش نی لطف و فرّ نی به سوی آسمان راه سفر^۱

در این صورت روح ملکوتی مجروح و شکسته و خسته و مهجور می‌ماند. نماز یگانه ارتباط و اتّصالی است که ناگهان او را از این هیاهو می‌رهاند؛ چون حقیقت نماز حضور قلب است، و حضور قلب مستلزم نفی خواطر و توجه تام به ذات اقدس ربوبی است. لذا با این توجه، تمام خاطرات مضمحل می‌گردد، افکار و خیالات نیست و نابود می‌گردد، آن لشکرهای صف کشیده شده افکار و آن تداعی معانی صور و اشکال مانند نمک در آب حل می‌شود، و آن آشوب و هیجان تبدیل به آرامش و سکون می‌گردد. آن گرد و غبار خیالات تبدیل به زمین سرسبز و خرّم و آب پاشیده شده، آن امواج پرخروش تبدیل به یک آب صاف و آرام می‌شود. و معلوم است که اقلّ فایده آن استراحت موقّتی از پریشانی حواس و افکار، و فائده مهم آن اتّصال به ابدیت و خداوند جلّ و علا است. چون آینه دل صاف شد و آب خروشان آرام گرفت و گرد و غبار شهوات و افکار مشوّش نشست، جلوّه خورشید حقیقت و شمس سرمدی در قلب واضح می‌شود؛ بنده خدای خود را می‌بیند، با او

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

می‌گوید و با او می‌شنود.

یکی از بزرگان می‌فرماید:

«من هر وقت بخوام خدا با من صحبت کند، قرآن می‌خوانم، و هر وقت

بخوام من با خدا تکلم کنم، نماز می‌خوانم.»

چه حالی بهتر از این حال که انسان دمی مغز خود را از فکر این دنیای پر شر

و شور خالی کند (دنیائی که عیشش توأم با ناگواری و حیاتش توأم با موت و

شادیش مقرون با سوگ و ماتم است) و توجّه به حرم انس و مقام قرب و محل امان

بگرداند، و به ابدیت پیوسته شود.^۱

منظور از فحشاء و منکر در آیه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾

«معنی آیه شریفه تنها این نیست که نماز انسان را از فحشاء و منکرات

ظاهری باز می‌دارد، بلکه با نماز که همان توجّه کامل به حضرت ربّ الأرباب است،

همه این افکار و خیالات که فحشا و منکرات واقعی است و دشمنان راه سلوک و

تجرّد، همه آنها را مانند خس و خاشاک می‌سوزاند و در بوتّه مقام قرب نابود

می‌کند. لذا محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که آن

حضرت فرمودند: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ».^۲

۱. انوار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۱، تعلیقه:

«الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ و نیز در ج ۷۸، بحار الأنوار، طبع آخوندی، ص ۲۰۸ وارد است که: چون

أبوحنیفه به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «يا أبا عبد الله ما أصبرك على الصلاة؟» فقال:

«ويحك يا نعمان! أما علمت أنّ الصلاة قربانٌ كُلُّ تَقِيٍّ؟» الحدیث. و نیز در تحف العقول، ص ۲۲۱؛ و

در ج ۱۷، بحار الأنوار، کمپانی، ص ۱۳۲، از تحف العقول از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده

است که: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ»؛ الحدیث: نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است.»

ترقی دادن مراقبه از مراقبه در گفتار و کردار به مراقبه در فکر و سر

«وقتی که شخص روزه می‌گیرد، آن حال و هوایی که مولد تخیل و وهم و توهم که در غیر از ماه رمضان برای او بود، آن حال برمی‌گردد به یک حال دیگر. آن میل را ندارد، آن اشتیاق را ندارد. کم رنگ است. دل سرد است... حالا اگر بخواهید به دستور بزرگان عمل کنید. مراقبه را دیگر در گفتار ببرید، مراقبه را در عالم ذهن و توهم و خیال ببرید، مراقبه را در سیر ببرید... مراقبه اهل سیر عبارت است از: ترکز فی ذات الله، و تخلص عن ماسوی الله. که در آنجا صرف کمترین انحرافی از مرتبه ذات به مرتبه اسماء و ظهورات، خودش خلاف مراقبه است. دیگر آنها چه چیزی پیدا می‌کنند! آنها دیگر به چه مسائل و مطالبی می‌رسند، دیگر خدا می‌داند.»

بیان پنج مسئله کلی در باب مراقبه

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در توضیح مراقبه می‌فرماید:
 «کلیات مراقبه که بر حسب منازل مختلف، جزئیات آن متفاوت است، در پنج چیز خلاصه می‌شود:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکری به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام
 درباره لزوم مراعات این پنج چیز، روایات وارده از حد احصاء بیرون است. و ما در اینجا فقط یک روایت را که در مصباح الشریعة ذکر کرده است می‌آوریم:
 در باب ۲۸، از این کتاب گوید:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا رَاحَةَ لِمُؤْمِنٍ إِلَّا عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَفِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: صَمْتُ تَعْرِفُ بِهِ حَالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فِيمَا يَكُونُ

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۲.

بَيْنَكَ وَ بَيْنَ بَارِئِكَ، وَ خَلْوَةٌ تَنْجُو بِهَا مِنْ آفَاتِ الزَّمَانِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا، وَ جَوْعٌ
 تُمِيتُ بِهِ الشَّهَوَاتِ وَ الْوَسْوَاسِ، وَ سَهْرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَكَ وَ تُصَفِّي بِهِ طَبْعَكَ وَ
 تُزَكِّي بِهِ رُوحَكَ.^۱»

در اینجا غیر از دوام ذکر، از چهار چیز دیگر ذکری به میان آمده است و معلوم است که دوام ذکر هم از اهمّ مقاصد است.^۲

یک. صمت و سکوت

درباره اهمّیت «صمت» در رساله سیر و سلوک بحرالعلوم رضوان الله علیه آمده است چنین آمده است که:
 «این کلام ابی عبدالله علیه السّلام است که:

۱. *مصباح الشریعة* (ترجمه و شرح مصطفوی)، ص ۱۲۲:

«حضرت صادق علیه السلام فرمود: آسایش و راحتی کامل برای شخص مؤمن نیست مگر هنگامی که زندگی دنیوی او سپری شده و لقاء پروردگار متعال برای او حاصل شود، و تالقاء الله حاصل نشده است در چهار مورد ممکن است استراحت پیدا شود:

۱- در حال سکوت است که به خود آمده و توجه پیدا کند به حالات قلبی خود که در چه حال است و چه صفاتی را دارد و چه علائقی در دلش هست، و ببیند که ارتباط او با خدای خود چه اندازه است، و از مقامات رضا و تسلیم و تفویض و صبر و معارف الهی چه مقامی را دارا است.

۲- در حال خلوت است که در گوشه‌ای نشسته و از ابتلائات و گرفتاری‌های مردم و از ناراحتی‌های اجتماع فراغت پیدا کند.

۳- در حال گرسنگی است که وسوسه‌های نفسانی و شهوات حیوانی در این حالت قطع شده، و حال صفا و روحانیت پیدا شود.

۴- در حال شب‌زنده‌داری است که پس از نیمه‌شب که همه به خواب رفته و سکوت و خاموشی همه جا را فرا گرفته است، از خواب برخاسته و چشم دل باز کرده، و با حالت نورانیّت و اخلاص مشغول راز و نیاز با پروردگار متعال بوده، و قلب و روح خود را پاک و منور و روشن سازد.»

۲. *مهر تابان*، ص ۸۴.

«الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ^۱ وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ، وَهُوَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ

الْأَصْفِيَاءِ.»

و در حدیث بزنی است از ابی الحسن الرضا علیه السلام که:

«الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، وَ إِنَّهُ دَلِيلٌ كُلُّ خَيْرٍ...»^۲

۱. این روایت را در *مصباح الشریعة*، ص ۲۰ و در *بحار الأنوار*، ج ۱۵ (قسمت اخلاق) ص ۱۸۶ بدین کیفیت نقل می کند که: قال الصادق علیه السلام:

«الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ، وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْأُخْرَى، وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَ تَخْنِيفُ الْحِسَابِ وَ الصَّوْنُ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ. قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سِتْرًا عَلَى الْجَاهِلِ وَ زَيْنًا لِلْعَالِمِ، وَ مَعَهُ عَزْلُ الْهَوَى، وَ رِيَاضَةُ النَّفْسِ، وَ حِلَاوَةُ الْعِبَادَةِ وَ زَوَالُ قَسْوَةِ الْقَلْبِ، وَ الْعِنَافُ، وَ الْمُرُوَّةُ وَ الظَّرْفُ. فَأَعْلَقَ بَابَ لِسَانِكَ عَمَّا لَكَ مِنْهُ بُدٌّ، لَاسِيًّا إِذَا لَمْ تَحْذِ أَهْلًا لِلْكَلامِ، وَ الْمُسَاعَدَةَ فِي الْمُذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ، وَ كَانَ رِبْعُ بَنِي خَثِيمٍ يَضَعُ قِرطاسًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يَحِاسِبُ نَفْسَهُ فِي عَشِيِّهِ، مَا لَهُ وَ مَا عَلَيْهِ وَ يَقُولُ: آه آه نَجَا الصَّامِتُونَ وَ بَقِينَا. وَ كَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَضَعُ حِصَاةً فِي فَمِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهَا عَلِمَ أَنَّهُ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ لِيُوجِهُ اللَّهُ أَخْرَجَهَا مِنْ فَمِهِ. وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الصَّحَابَةِ كَانُوا يَتَنَفَّسُونَ تَنَفُّسَ الصَّعْدَاءِ وَ يَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرْضَى. وَإِنَّمَا سَبَبُ هَلَاكِ الْخَلْقِ وَ نَجَاتِهِمُ الْكَلَامُ وَ الصَّمْتُ، فَطُوبَى لِمَنْ رَزَقَ مَعْرِفَةَ عَيْبِ الْكَلَامِ وَ صَوَابِهِ، وَ عَلِمَ الصَّمْتَ وَ فَوَائِدَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ الْأَصْفِيَاءِ. وَ مَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ، وَ مَنْ أَشْرَفَ عَلَى مَا فِي لَطَائِفِ الصَّمْتِ وَ ائْتَمَّنَهُ عَلَى خَزَائِنِهِ كَانَ كَلَامُهُ وَ صَمْتُهُ كُلُّهُ عِبَادَةً وَ لَا يَطْلُعُ عَلَى عِبَادَتِهِ إِلَّا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ.»

۲. این حدیث را در ج دوم *اصول کافی*، ص ۱۱۳ و در *اختصاص*، ص ۲۳۲ و در *بحار الأنوار*، ج ۱۵ (قسمت اخلاق) ص ۱۸۴ از قرب الأسناد و عیون أخبار الرضا و خصال، و در *کافی*، ج ۲، ص ۱۱۳ با ادنی اختلافی در لفظ نقل کرده اند، و ما روایت را طبق لفظ *کافی* می آوریم: قال أبو الحسن الرضا علیه السلام: «مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ. إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.»

در *مصباح الشریعة*، باب ۲۷ آورده است که: «و كان بعض أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و

به این سبب جماعتی از صحابه، حصاة در دهان خود می گرفتند تا خود را به صمت معتاد سازند.^۱

صمت یعنی سکوت در غیر مواقع ضروری

«صمت یعنی سکوت در غیر مواقع ضروری. اگر ما یک نگاهی به خودمان بکنیم، اصلاً بنای ما بر صحبت کردن است، مگر وقتی که دیگر توانمان تمام بشود! یا طرف بلند شود برود! می گوید: آقا دیگر حرفی ندارید؟ مطلبی ندارید؟ آن قدر بگوییم، آن قدر این نوار بچرخد همین طور تا بایستد! باید حرف بزنیم! مثلاً می رویم دیدن رفیق: حال شما خوب است؟ چه خبر؟ اوضاع، احوال، و این حرف‌ها؛ دیدن رفیق که این حرف‌ها را ندارد! اوضاع چیست؟ ... هیچ ما یاد نگرفته‌ایم که اصل را سالک باید بر سکوت قرار بدهد. از این حرف زدن تا حالا چه چیزی گیرمان آمده است؟»

در ارتباطات خودمان تمرین کنیم؛ وقتی صحبت می‌شود، یک اثر عجیبی دارد. کسی که صحبت می‌کند، از نفسش یک خمیرمایه‌ای خارج می‌شود و نفسش را تهی می‌کند، کم می‌کند و خالی می‌کند. افرادی که صحبت نمی‌کنند، پُرند. افرادی که ساکتند، اینها یک استقرار دارند، یک اطمینان دارند.

نه اینکه انسان در مواقع ضروری هم حرف نزند و مثل برج زهرمار یک طرف بنشیند که: دستور داریم حرف نزنیم! نه آقا این طوری هم نیست. ضرورت مشخص است، [در مواقع] ضرورت، انسان خود تشخیص می‌دهد در کجا حرف بزند، در کجا حرف نزند.

سَلَّمَ يَضَعُ الْحَصَاةَ فِي فَمِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهَا عَلَّمَ آتَهُ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ لَوْجَهُ اللَّهُ أَخْرَجَهَا مِنْ فَمِهِ.»
 ۱. رساله سیر و سلوک بحر العلوم، ص ۱۵۷.

معمولاً مردم در ارتباطات، اصل را بر صحبت کردن گذاشته‌اند؛ این غلط است. در سیر و سلوک، یکی از مبانی سیر و سلوک، خلاف این است. یعنی اصل در ارتباطات، بر سکوت است! حرف نزنید!

سیره علامه طباطبایی بر صمت مداوم

علامه طباطبایی رضوان الله علیه در جلساتی که می‌آمدند یا ما خدمتشان می‌رسیدیم، ایشان تشریف می‌آوردند منزل ما، یا ما می‌رفتیم منزل ایشان؛ تا وقتی از ایشان سؤال نمی‌کردیم، همین‌طوری ساکت بودند. یکی دو مرتبه اتفاق افتاد که ایشان خودشان مستقیماً با بنده صحبت کردند، بدون اینکه من سؤال کنم؛ خیلی به ندرت. تا وقتی که کسی از ایشان سؤال نمی‌کرد، حرفی نمی‌زدند. چقدر سنگین! چقدر متین! چقدر این نفس مطمئن، و چقدر پُر.

اما اگر نه، انسان بخواهد حرف بزند، این مدام نفسش به دنبال این باشد که وقتش را به صحبت بگذراند، این حال خودش ضرر دارد. یعنی حال انتظار اینکه یک چیزی بگوییم! این حالی که یک چیزی بگویید، این خودش، حرف هم نزنید، این حال بد است، چه حرف بزنید، چه حرف نزنید.

وقتی در یک جا هستید، بنا را بر این بگذارید که همین‌طوری ساکت باشید. امتحان کنید! برای بعضی‌ها یک‌خُرده مشکل است دیگر! ولی باید تمرین کنند. مگر اینکه صحبتی پیش بیاید، سؤالی از شما بشود.

در این سه ماه بزرگان توصیه می‌کردند این مسئله بیشتر رعایت بشود. حتی‌الإمكان در منزل - نه اینکه اصلاً صحبت نکنید، نه! آن که اصلاً به‌طور کلی غلط است - ولی این مطلب را خلاصه رعایت کنیم؛ چه صحبت کردن، و چه شنیدن. البته صحبت کردن باز آثارش بیشتر از شنیدن است. مثلاً آدم در منزل می‌رود، رادیو دارد، همین‌طوری یک چیزی وِر وِر می‌کند، قِرقرِر می‌کند، دائم به گوش آدم

می خورد. آقا جان! آدم نیاز به سکوت دارد، آدم نیاز به آرامش دارد. آخر بیرون، خیابان، سر و صدا، در خانه هم آدم می آید، سر و صدا! این مطلب را بهتر است که در این سه ماه به خصوص، بیشتر رعایت کنیم و خودمان آثارش را هم می بینیم.»

دو. جوع و گرسنگی

«جوع به معنای گرسنگی است؛ نه گرسنگی مضر. انسان همیشه خودش را گرسنه نگه دارد، البته به نحوی که ضعف بر او غلبه نکند. بهترین حالت برای سالک از نقطه نظر جسمانی، حالتی است که احساس نکند، ثقلی بر معده اوست؛ بلکه احساس سبکی کند. ضعف، خوب نیست. این صحیح نیست و مطلوب نیست و اثرش هم اثر خوبی نیست... از جمله نکاتی که [مرحوم آقا رضوان الله علیه] به آن خیلی اهتمام داشتند، یکی مسئله کیفیت تغذیه بود که می فرمودند:

«در این ماه و همین طور در ماه شعبان و رمضان خوب است که سالک تغییری در تغذیه خود به وجود بیاورد و آن تغذیه به نحوی باشد که در عین سبکی بتواند او را برای انجام عبادات حفظ کند و نگه دارد.»
ایشان می فرمودند که:

در این سه ماه، انسان خوب است هیچ وقت احساس سیری نداشته باشد، احساس ثقل نداشته باشد، غذایش به نحوی باشد که همیشه احساس کند که غذا بر او مسلط نیست، معده او را درگیر نمی کند، فکر او را به خود مشغول نمی کند. این مسئله برای جلب فیوضات و جذبات به خصوص در ماه رجب خیلی اهمیت دارد.»

آنچه را که بنده در یکی جلسات از ایشان شنیدم این بود که:
«سالک توقع نداشته باشد آنچه خداوند متعال برای بندگانش در ماه رجب تخصیص داده است با معده پر قسمت او بشود؛ این مسئله انجام نخواهد

شد.»^۱

تغذیه و ماکولات، وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد عالی

«انسان باید غذا را به‌عنوان مقدمه و وسیله رسیدن به مقصود، مد نظر قرار بدهد، و به خود غذا و کیفیت ماکولات، به‌عنوان استقلال نباید نگاه کند؛ چراکه اگر این‌طور باشد، با حیوانات تفاوتی ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هُمُّهَا عَلْفُهَا.»^۲

حضرت افرادی را که هدف ندارند، مقصد ندارند، و منظور و مقصودشان در این دنیا رسیدن به مطامع دنیا و تکالب بر حُطام دنیاست، به حیوانی که در طویله بسته‌اند و جلوی او علف ریخته‌اند، تشبیه می‌نمایند. این حیوان غیر از خوردن و نگاه کردن به آنچه که دارد آن را می‌بلعد، هیچ فکر دیگری ندارد، تصور دیگری از عالم ندارد؛ عالم را سیل ببرد، این علف جلوی ما از بین نرود! این همی است که این حیوان دارد.

در نظام خلقت انسان، این مسئله به این کیفیت لحاظ نشده است. ماکولات به‌عنوان مقدمه برای ارتقاء روح و برای گذران این دنیا و رسیدن به آن مقصد و مقصود باید مورد توجه قرار بگیرد. و این هم از مسائلی است که انسان باید نسبت به آن مسائل دقت کافی داشته باشد و اشتباه برداشت نکند.

همیشه بزرگان سیر و سلوک نسبت به کیفیت اکل و تغذیه مطالبی داشته‌اند و دستوراتی می‌داده‌اند... همین قضیه و همین مطلب هست که خداوند متعال در

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۷۹.

۲. شرح نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۸۱.

دوازده ماه سال، یک ماه را بالاجبار و قهراً ماه گرسنگی و احساس جوع و صرف نظر کردن از مأكولات قرار داده است. و این نکته خیلی مهمی است که چرا بزرگان و ارباب سیر و سلوک، دستور دو روز روزه در هفته، یا آن دستور سه روز در ماه را در تمام مدت سال می دادند. البته خب این دو روز در هفته یک قدری خاص تر از آن سه روز در ماه است. یا روزه ماه رجب و شعبان را به ضمیمه رمضان مد نظرشان قرار می دادند. چنان که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داریم که حضرت ماه رجب و شعبان را به رمضان متصل می کردند.^۱

ضرورت توجه به ارتباط کیفیت غذا با نفس انسان، مخصوصاً در ماه

رمضان

«نسبت به غذا در ماه مبارک خیلی تأکید شده است که غذا سنگین نباید باشد. غذاهای چرب و سرخ کردنی ها و غذاهایی که اینها موجب ثقل بر بدن است، و همین طور که عرض کردیم و باز هم در مجالس عنوان عرض خواهیم کرد، یک ارتباطی بین غذا و بین نفس وجود دارد؛ بخوایم یا نخوایم، این است قضیه. اگر غذا غذای مناسبی باشد، حال ما سبک تر است. و اگر غذا غذای نامناسبی باشد، توفیق برای استفاده از رفتار و کردار و کارها برای انسان کم حاصل می شود، یا اصلاً پیدا نمی شود.

لذا در ماه رمضان، همیشه سعی کنیم که سبک باشیم. وقتی افطار می کنیم، بعد از افطار احساس سنگینی نکنیم؛ بلکه احساس سبکی بکنیم. این احساس سبکی بعد از افطار، تا صبح اثر دارد، یعنی در طول شب اثر دارد.

لذا پیغمبر می فرماید: «نومُّکُمْ فِیهِ عِبَادَةٌ، أَنْفَاسُکُمْ فِیهِ تَسْبِیحٌ». شما نفس

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۰.

می‌کشید، اما نفستان در اینجا تسبیح است. خُب این اعتبار نیست، خدا اینجور ننوشته؛ حساب و کتاب است. یعنی در یک شرایطی قرار می‌گیرید که خود بودن در ماه رمضان دارد برایتان هر لحظه نوشته می‌شود. چرا؟ تغییر کردید! تغییر کردید! حالتان عوض شده است. حالا مگر حتماً انسان هر وقت حالش عوض می‌شود، باید یک ذکر هم همراه آن بگوید؟ یا مگر حتماً باید نماز بخواند؟ یا مگر حتماً باید قرآن بخواند؟ نه! لازم نیست! لازم نیست که بیست و چهار ساعت، انسان فرض بکنید عین نوار قرآن بخواند. قرآن ماه رمضان هم یک جزء، دو جزء، بالأخره باید با نشاط باشد. عبادتی که انسان می‌کند، این عبادت باید با نشاط باشد. وقتی که انسان نشاط ندارد، تأثیر عبادت کم می‌شود. تأثیر عبادت برای انجام آن عبادت نیست، برای توجه قلب است که در هنگام عبادت برای انسان حاصل می‌شود و با حالت خستگی که این مسئله پیدا نمی‌شود، با شکم سیر پیدا نمی‌شود.

و همین‌طور از آن طرف، نباید کاری کرد و نباید انسان در غذای خودش آن‌قدر امساک کند که ضعف بر او غلبه کند، و از این طرف بیفتد؛ یعنی ضعف باعث شود که این نتواند کاری بکند، نتواند توجهی بکند، نتواند قدمی بردارد، این هم غلط است. هر دو غلط است. در هنگام سحر باید انسان غذای سبک و مقوی بخورد که بتواند او را در طول روز بکشد. در هنگام افطار، غذای سبکی که بتواند - حتی سبک‌تر از غذای سحر - آن آمادگی را برای او نگه دارد.

توصیه به دعوت اخوان و برادران ایمانی به افطار شده است. چقدر برای افطار ثواب نوشته‌اند؟ افطار دادن یک سنت است. و این سنت را همه بزرگان انجام می‌دادند. لازم هم نیست حتماً فرض بکنید که سفره هفت هشت قلم کذا و اینها باشد. آدم می‌آید در منزل، فرض بکنید که یک رفیقش را در راه می‌بیند:

-: کاری نداری؟

-: نه! تنها هستم.

-: بیا با هم افطار کنیم.

همان غذائی که آنجا هست، همان را برمی دارند که: «غذاء الإثینین یکفی الثلاثة!» سه نفری هم می توانند غذای دو نفر را بخورند. حتماً که نباید در تحت یک آداب و شرایط خاص باشد؛ افطاری خیلی مستحب است.^۱

کنترل نفس در وقت افطار، موجب استفاده از فیوضات شب‌های ماه

رمضان

«انسان هم در موقع افطار، بایستی که مواظب باشد، و خود را به نفس نسپارد که در هر فضایی بتواند جولان بدهد، بلکه خود را ضبط کند و نگه دارد.»^۲

«در موقع افطار باید غذایش غذای سبک باشد که بتواند از فیوضات شب بیشتر بهرمنند بشود، شکم پُر نمی تواند آن فیوضات را بگیرد، ذهن و قوای دماغی انسان متوجه معده و جهاز هاضمه است و نفس نمی تواند آزاد باشد. همچون کبوتری که او را در قفس محبوس کرده اند این نفس در قفس تن و پرداختن به امور تن گرفتار است.»^۳

مرحوم حدّاد: اگر بیش از حدّ غذا بخوری، غذا تو را خورده است!

«مرحوم آقای حدّاد بارها این جمله را می فرمودند که:

«اگر به اندازه غذا بخوری تو غذا را خورده ای و اگر بیشتر غذا بخوری غذا تو را خورده است.»

آن تو را در تحت حکومت خودش قرار داده و به هر جا که می خواهد

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی، جلسه ۲ (رمضان ۱۴۳۲).

۲. همان.

۳. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۶.

می‌برد، شکمت درد می‌گیرد سرت درد می‌گیرد. یکی از سردردها مربوط به پر شدن معده است، امتلاء معده است و چربیت بالا می‌رود قندت بالا می‌رود هزارتا مرض پیدا می‌کنی. این در تسخیر گرفتن غذا است. غذا که انسان می‌خورد باید متوجه باشد بیشتر به خاطر خاصیتش بخورد نه به خاطر رنگ و طعم و اینها، اینها ذهن انسان را به خود مشغول می‌کند.^۱

سنت افطاری دادن بدون پرداختن به امور اعتباری

«از استحباب افطاری دادن غفلت نکنید، سنت افطاری دادن مؤمن را نباید فراموش کرد و نباید انسان حالا فرض کنید که این سنت را دستخوش اعتبارات و چشم و هم چشمی‌ها و مجالس پررنگ و زرق و برق بخواهد بکند و به دیگری بخواهد نگاه کند و امثال ذلک. دو نفر مؤمن را انسان دعوت کند همان غذایی که عیال او درست می‌کند بدون اینکه زحمتی بر عیال باشد، برای چه انسان بخواهد عیال خودش را به زحمت بیندازد؟ همان که می‌خورد یک‌خُرده اضافه می‌کند نیازی نیست که حتماً پر زرق و برق باشد. این سنتی را که در زمان رسول خدا و ائمه علیهم السلام برای ما تبیین شده است ما به همان صورت وضع خود نگاه داریم، دست کاری نکنیم و اگر به همان وضع باشد هم ما به آن نتیجه رسیده‌ایم و هم اینکه زحمت را بر دیگران نیفزودیم و به آن استفاده و ثوابش رسیدیم. یک نفر را آدم سر راه می‌بیند بیا برویم منزل افطاری و همان غذایی که هست با هم می‌خورند. دو نفر را دعوت بکند سه نفر را دعوت کند و از آن طرف اگر انسان یک وقت می‌بیند که بخواهد جایی را برود این موجب می‌شود حالش را از دست بدهد. انسان که رودربایستی ندارد با رفقا و دوستانش که رودربایستی ندارد.

۱. همان.

در بسیاری از موارد من یادم است مرحوم آقا از این مجالس افطاری و اینها استنکاف می‌کردند، سر می‌پیچیدند. حالشان را از دست می‌دادند، مجلسی بود همه جور بیایند و بروند هر حرفی و بعد هم غذا و اوّل موقع افطار بیاورند و بعد یک ساعت دیگر بگذارند... این هم خیلی کار بسیار بد و کار قبیحی است که معده را انسان به این وضعیت دریاورد؛ اوّل افطار بخورد بعد از یک ساعت دیگر تازه بیاورند غذاهای چرب و نرم چه بلایی دریاورند بر سر آن معده بیچاره که در طی چند ساعت آمده یک نفس بکشد می‌گوید: خدایا این روزه را نخواستم از این بنده تو، آمدیم نفس بکشیم چی ریخت در ما؟ یک مشک، هر چی غذا و... یک چیز ساده در همان اوّل، اگر غذایی هست همان موقع آورده بشود و در همان موقع به میزان مطلوب، به آن میزانی که وقتی که از سفره برمی‌خیزید در معده احساس غذا نکنید، احساس اینکه سنگینی برای شما عارض شده آن احساس را نکنیم. غذا را آهسته‌آهسته بدون عجله تا اینکه آن ترشحاتی که موجب می‌شود که به واسطه مغز برای معده آن حالت امساک حاصل بشود و غذا را دیگر نپذیرد آنها کم‌کم بتواند روال عادی خودش را انجام بدهد و به آن مقداری که برای انسان ضرورت دارد، فقط به همان مقدار انسان اکتفا بکند.

لذا مرحوم آقا همیشه توصیه می‌کردند که:

«در کیفیت تغذیه و در کیفیت امساک و در سایر مسائل رفقا و تلامذه ایشان،

همان‌طور که در ماه مبارک توجه داشته‌اند، همان حال را ادامه بدهند!»

مثلاً اینکه در هر آنی فوراً انسان هرچیز که جلوی چشمش است را بخورد، حالا قبلاً یک چیزی خورده است، مثلاً یک میوه‌ای خورده است، یا دوباره نیم‌ساعت دیگر یک چیزی می‌آورند، دوباره همان را هم می‌خورد، دوباره نیم‌ساعت بعد، باز هم بخورد. این برای انسان خوب نیست، بلکه انسان باید از این نقطه نظر دقت بیشتری داشته باشد.

چرا انسان در ماه رمضان خود را به خدا نزدیک می‌بیند؟ آن رقت و لطافتی که برای حرکت روح و برای حرکت نفس لازم است، به واسطه سبکی و به واسطه عدم اشتغال نفس به هضم غذای پرکالری، این رقت را به واسطه عدم هم‌چنین غذایی می‌بیند، حال او را تغییر داده است، دیگر نمی‌خواهد از این حالش دست بردارد، نمی‌خواهد این حال تمام بشود، نمی‌خواهد این حال به انتها برسد. می‌خواهد این حال بماند. در این موقع موذن می‌گویند: الله أكبر... موقع اذان می‌شود، می‌بیند: به‌به! سفره از اینجا تا آنجا! انواع غذاها و اطعمه، آن‌هم غذاهایی که برای انسان موجب سنگینی خواهد شد.

خب نفس می‌گوید: از این بخورم، یک قاشق هم از آن [بخورم]. یک دفعه می‌بیند آن حال قبل از غذا رفت، چرا؟ چون در اینجا زیاد خوردی. این مسئله هست، اینکه همیشه تأکید کرده‌اند که انسان همیشه باید بر بدن راکب باشد، نه مرکب، برای این است، برای این نکته است؛ چون اگر بخواد هر چیزی را و به هر کیفیتی بخورد، دیگر آن توان حرکت از او ساقط می‌شود....

کلامی را که امام صادق علیه السلام به‌عنوان می‌فرمایند و کلام عجیبی است و مطلبی است که تجربه شده است، این است که حضرت می‌فرمایند: تا اشتها پیدا نکردی، چیزی نخور، هرچند که جلویت بگذارند.

اگر رفتی منزل رفیقت و میوه [جلویت] می‌گذارند، و هیچ میلی نداری، او هم ناراحت نمی‌شود، به جای میوه، چای بخور! هیچ اشکالی هم ندارد. یا فقط یک میوه مثلاً یک سیب بخور! اگر پرتقال است، نصفش را بخور. اگر می‌بینی تمام پرتقال را بخوری سنگین می‌شوی، دلیلی ندارد تمامش را بخوری، نصفش را بخور. نصف دیگرش را بده، کس دیگری بخورد.^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۰۶.

سه. بیداری شب و شب‌زنده‌داری

مرحوم علامه طهرانی می فرمودند:

«سَهْر: بیداری آخر شب است. اصلاً سالک که آخر شب و بین الطلوعین بیدار نباشد به جایی نمی‌رسد، هزار سال هم زحمت بکشد، فایده ندارد. این دستور اساسی است!»^۱

شب‌زنده‌داری با قرائت قرآن و اشعار و مطالب عرفای الهی

«اثر روزه در ماه مبارک، در شب ظاهر می‌شود؛ بزرگان ماه مبارک را خیلی غنیمت می‌شمردند. تا آنجایی که من یادم هست، اصلاً در شب‌های ماه رمضان نمی‌خوابیدند یا اینکه خوابشان خیلی کم بود. مثلاً یک ساعت یا نیم ساعت می‌خوابیدند؛ بعد یا مطالعه می‌کردند، یا قرآن یا نماز می‌خواندند و یا اشعار حضرت حافظ، مولانا، مرحوم فیض یا دیگر بزرگان از عرفاء الهی را می‌خواندند. پس شما خیال می‌کنید این اشعار برای چه وقتی است؟ برای همین شب‌هاست دیگر!^۲

ماه مبارک این نیست که فقط انسان بردارد روضه الشهداء کاشفی! یا لَهْوَف سید ابن طاووس یا مَقْتَل مُقَرَّم را بخواند و روضه و نوحه بگذارد! نه! این نیست! ماه مبارک رمضان، ماه نور است، ماه بهجت است، ماه سرور است، ماه کیف کردن است، ماه عشق‌بازی با خداست، گریه و روضه و این مسائل، البته آن هم جای خودش را دارد، و آن ایام و لیالی مصیبت به‌جای خودش هست؛ اما انسان باید حال و هوای خودش را با آن فضا نزدیک کند، و آشنا کند، نه این‌که همه‌اش بگذارد روضه بخواند، روضه گوش کند و گریه کند و بگوید: خب حالا خوب شد!

۱. آیین رستگاری، ص ۱۶۳.

۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

نه! این نیست قضیه! حکایات بزرگان، کلمات قصار بزرگان، مطالعه در احوال بزرگان، خواندن اشعار عرفاء و اولیاء الهی، حافظ شیرازی، البته خب برای فارسی زبان‌ها، حافظ شیرازی، مثنوی. بردارید یک شب بخوانید ببینید چکار کرده این مرد! یک صفحه، دو صفحه مثنوی بخوانید، تأمل کنید! در اشعار مولانا، و همین‌طور در سایر اشعار و حکایات و قصص بزرگان، کتاب‌های اخلاقی، کتاب‌های مرحوم آقا، نسبت به مسائل مختلف و اینها، این خیلی برای انسان می‌تواند کارساز باشد.»^۱

تأسی اولیاء الهی به بیتوته‌های رسول خدا در ماه رمضان

«شب‌های ماه رمضان را باید قدر بدانیم. بسیاری از بزرگان بودند - بنده هم سراغ دارم - که اینها از اوّل ماه رمضان، می‌رفتند و کسی از آنها اطلاع نداشت. چطور اینکه بسیاری از بیتوته‌های رسول خدا در غار حراء، در ماه رمضان بوده است و این برای این است که یک چیزی می‌فهمیدند و یک حساب و کتابی در اینجا بوده است. بعضی‌ها مثل مرحوم قاضی، دهه آخر ماه رمضان را می‌رفتند و کسی از آنها خبر نداشت و بعضی‌ها هم نه. آنهایی که ما دیدیم، آنها ماه رمضان‌شان این‌طور نبود که بروند، ولكن به احیاء می‌گذرانند، یا به اینکه چند نفری در کنار یکدیگر جمع می‌شدند - در صورتی که خب ظروف و قضایا و حوادث اجازه بدهد و مشکلی نباشد - و تعدادشان هم به پنج، شش نفر بیشتر تجاوز نمی‌کرد و نباید هم بکند. چون ذهن ما خیلی چموش است و دائماً باید محدودش کرد و افسار به او زد و تا تعداد [نفرات] بیشتر بشود، ذهن به سمت کثرت می‌رود.

چقدر خوب است افراد در ماه مبارک، پنج شش نفر، هر شب چند ساعتی در یک مکانی باشند. مثلاً هر شب در یک منزل، نماز شب یا دعا یا اشعار بخوانند و به شوخی و این‌گونه مسائل نگذرانند که فایده‌ای ندارد. یا اگر کسی می‌تواند چند

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۰.

دقیقه صحبت کند، یا یک روایتی را معنا کند، یا یک کلامی از بزرگان را مطرح کند و قبل از اذان افراد به منزل خودشان برگردند و سحری را بخورند، یا اینکه با هم میل کنند؛ البته عرض کردم در صورتی که مانعی نباشد. ولی اگر خدای ناکرده مانعی باشد، یا مثلاً بچه‌های انسان در یک موقعیتی قرار داشته باشند و واقعاً نگران باشند، آنجا صحیح نیست و حتی می‌توانیم بگوییم جایز هم نیست.

البته ما مطالب را بر حسب اقتضائات و استعدادها بیان می‌کنیم. این طور نیست که همه مطالب را یک دفعه بگوییم. انسان خیلی می‌تواند از این شب‌های ماه رمضان بهره بگیرد و کم‌کم اگر توفیق خاص الهی نصیب بشود، آن تغییری که به ثبات می‌رسد برای انسان، خدا حاصل کند. یعنی انسان کم‌کم برای او یک تغییراتی پیدا می‌شود، که آن تغییرات تثبیت و حک می‌شود و به‌عنوان یک واقعیت، نفس را برمی‌گرداند و آن دیگر نور علی نور است. این مسئله حتی بعد از ماه مبارک رمضان به اشکال دیگری می‌تواند ادامه پیدا کند.^۱

چهار. عزلت نفس و تنهایی قلب

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«سالک همین‌طور که از بدان، اشرار و افراد غیر اهل الله می‌برد، در عزلت می‌آید. عزلت یعنی در حالت دوری از نفوس شریر و نفوس خبیث، نه اینکه عزلت معنایش این است که انسان برود در کوه و در غار زندگی کند، یا در خانه را روی خودش ببندد. عزلت، عزلت نفس است، دوری نفس از آن میکروب‌ها، از آن هوای وبائی، از آن فضای افکار آلوده، که خواهی‌نخواهی هرکس در آن فضا باشد به آن میکروب آلوده می‌شود، یعنی انسان خود را واکسینه کرده و کنار بیاید، بعد آن وقت

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

است که کار خودش را می‌کند.

در مقابل این، معاشرت با خوبان، با اولیاء خدا، با هرکسی که درد خدا دارد، فکر خدا دارد، یک الله از روی اخلاص می‌گوید، خوب و لازم است؛ یعنی آدم را تقویت می‌کند، نیرو می‌دهد؛ و سالک احتیاج به رفیقی دارد، سالک نمی‌تواند به تنهایی سلوک کند، حتماً بایستی یک همدمی در اوقات خستگی داشته باشد که با همدیگر ملاقات کنند، با همدیگر قرآن بخوانند، یا شعرها را با همدیگر معنا کنند، یا نهج البلاغه را با هم معنا کنند، یا از خدا بگویند، یا از احوالات عرفاء و بزرگان و اهل یقین و صدیقین برایش تعریف کند؛ او برای این تعریف می‌کند، این برای او تعریف می‌کند؛ این نشاط می‌آورد. و اما اگر سالک رفیق نداشته باشد، خسته می‌شود؛ مثل اینکه انسان می‌خواهد یک بیابانی را طی کند، درست است، بیابان هم طی می‌شود؛ اما اگر انسان با یک رفیق همدل صحبت کند، این بیابان طولانی به آسانی طی می‌شود، به خوشی طی می‌شود؛ اما اگر انسان تنها طی کند، خسته می‌شود، کسل می‌شود، طی می‌شود ولی با خستگی طی می‌شود.

بنابراین، یکی از دستورات این است که انسان از افرادی که به دردش نمی‌خورند، روحش را آلوده می‌کنند، صحبت‌های آنان موجب تزلزل و اضطراب انسان می‌شود، انسان را ناراحت می‌کند، اشکال می‌کنند، ایراد می‌کنند که آقا چرا این کار را نکردی؟ چرا آن کار را نکردی؟ کاش این کار را می‌کردی! تو مثلاً صمصام‌السلطنه شده بودی! شما آقای دکتر هستید و باید در دنیا نامه بدهید! انسان باید از آنها فاصله بگیرد و فاتحه این حرف‌ها را بخواند؛ چون اینها فقط آدم را به پندار گرایش می‌دهند، و از عالم وحدت و نور خدایی پایین می‌آورند و به همین جاها گرفتار می‌کنند.»^۱

۱. آیین رستگاری، ص ۱۴۲.

پنج. ذکری مدام و پیوسته

«ذکر یعنی انسان در حال توجّه باشد، حالا چه اینکه ذکری بگوید یا نگوید. همیشه خدا را حاضر و ناظر ببیند. هیچ وقت حضور خدا را فراموش نکند. اگر یک شخصی در منزل باشد، انسان چقدر حواسش جمع است؟ چقدر متذکّر است؟ یک مقداری هم به خدا بها بدهد. ما نمی‌گوییم آن‌طور صد در صد، یک مقداری بها بدهد. یک مقداری خدا را هم در این مسائل دخالت بدهد، به دوام! این مسائل باید به دوام باشد؛ نه فقط ذکری به دوام بلکه صمت به دوام، جوع به دوام، سهر به دوام، عزلت به دوام، و همین‌طور ذکر به دوام. باید اینها دوام داشته باشند، و مقطعی نباشند که یک روز آدم بگوید، دو روز دیگر یادش برود، سه روز انجام بدهد بعد چند روز یادش برود؛ اگر این‌طور باشد فایده‌ای ندارد.»^۱

وعده اولیاء در صورت رعایت امور پنج‌گانه مراقبه

«إن شاء الله امیدواریم که خداوند متعال در این شهر مبارکه و در این موقعیت‌های خاص و در این ضیافت مخصوصی که خداوند نصیب بندگانش کرده است ... ما را هم از این ضیافت بهره‌مند بگرداند، و به آن وعده‌هایی که خودش داده است که: «ناتمامان جهان را کند این پنج تمام!» خام را پخته می‌کند، ناقص را کامل می‌کند، ضعیف را قوی و استعدادها را به فعلیت می‌رساند، إن شاء الله؛ خدا ما را به این وعده‌ها در زیر سایه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که آن حضرت واسطه برای این فیض است برساند.»^۲

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۹۸.

۲. همان.

شرط پنجم: اظهار عجز و فقر به درگاه ربوبی و عدم اتکاء به اعمال خود

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

«ای مردم، تمام شما به تمام شرایش وجود هستی نیازمندی به خدا هستید و فقط خداست که بی نیاز است و اوست که سزاوار تحمید و ستایش است.»
حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:
«روی این اصل، اظهار عجز و مسکنت و نیستی که پیامبران به درگاه الهی می نموده اند، و در برابر ذات اقدس حضرت ذو الجلال خود را فقیر و خالی و تهی می دیدند، و در مناجات ها سیمای مذلت بر خاک می سودند، نه از روی تصنع و تعارف بوده است؛ بلکه حکایت از یک امر واقعی می کرده است.
پس در این جهت ما بین پیامبران و امامان با سایر مردم از هر صنف و طبقه هیچ تفاوتی نیست که هر کس هر چه دارد به خدا دارد، و با خدا دارد، و بدون خدا هیچ کس هیچ ندارد.»^۲

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۵.

۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸.

بنابراین، یکی از مهم‌ترین موارد رعایت ادب حضور مع الله در ماه مبارک رمضان اینست که بنده، خود را باید عبد فقیر پروردگار ببیند و متاعی جز فقر و اظهار عجز با خود به این درگاه نیاورد. و به قول جناب حافظ رضوان الله علیه:

فقیر و خسته به درگاہت آمدم رحمی

که جز دعای توام نیست هیچ دست‌آویز^۱

مناجات ائمه علیهم السلام زبان حال واقعی آنهاست، نه صرفاً

برای تعلیم دیگران!

«یک وقت تصور نشود که حضرت این مطالبی را که [در مناجات شعبانیه] می‌گویند - چنانچه که خیلی‌ها این اشتباه را می‌کنند - خودشان از این مطالب مبرا هستند و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلکه صرفاً برای آموزش این دعا به افراد است که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را می‌خوانند و کآن خودشان بر کنار هستند از آنچه را که خودشان دارند با خدا مناجات می‌کنند. این‌ها همه غلط است، امام علیه السلام در مقام عبودیت، یکی از افراد است و تفاوت نمی‌کند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی‌بیند! این امام مال ماست. وقتی او دارد با خدا حرف می‌زند که دیگر در آن جا نمی‌گوید خدایا من امامم! معنا ندارد!

خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم دارم با تو حرف می‌زنم! حواست را جمع کن! ملائکه‌ات را به صف کن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند، حرف‌های ما را بشنوند!

یا فرض کن امیرالمؤمنین، سیدالشهداء در روز عرفه، امام سجاد، همه این‌ها

۱. دیوان حافظ، غزل ۲۶۶.

وقتی با خدا دارند مناجات می‌کنند، خدا را مورد خطاب قرار می‌دهند چه می‌گویند؟ چطوری با خدا صحبت می‌کنند؟ آیا خودشان را امام می‌بینند و بعد با خدا مناجات می‌کنند؟ خدایا حواست باشد چه کسی دارد با تو حرف می‌زند؟! خلاصه طرفت را باید بشناسی! طرفت خلاصه امام صادق است! با این علوم، با این تشکیلات، با این مسائل، با این... خدا می‌گوید این‌ها را از کجا آورده‌ای؟ به رخ من داری می‌کشی؟ که این‌ها را به تو داده؟

امام صادق برای ما امام است، اما در مقابل خدا هم امام است؟ پیغمبر با آن عظمت برای ما پیغمبر است، و باید از او اطاعت کنیم و واجب است که پای خود را جای پای او بگذاریم، اما برای خدا هم پیغمبر پیغمبر است؟! برای خدا چیست؟ پیغمبر از ما نسبت به خدا در عبودیت پایین‌تر است! ما چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می‌دانیم؟ چقدر ما خودمان را نسبت به خدا ذلیل می‌دانیم؟ چقدر ما در برابر خدا احساس کوچکی می‌کنیم؟ رسول خدا از احساسی که ما داریم در ارتباط با پروردگار، آن مقداری که ما خود را خوار می‌بینیم، پست می‌بینیم، نسبت به مقام کبریائیت حق، خود را ذلیل می‌بینیم، پایین می‌بینیم، ناچیز می‌بینیم، هیچ می‌بینیم، پوچ می‌بینیم، بدون هیچ اثر می‌بینیم، شما این را ضرب در بی‌نهایت بکنید و به حساب پیغمبر بگذارید.

این را ضرب در بی‌نهایت بکنید به حساب امام سجاد بگذارید، ضرب در بی‌نهایت کنید، چون مقام معرفت آن‌ها در آن حدی قرار گرفته است که همه وجود را درست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

این مطلبی را که عرض می‌کنم شوخی نمی‌کنم‌ها! اگر نباشد، رسول خدا نیست، اگر نباشد علی مرتضی نیست، اگر نباشد سیدالشهداء نیست!

امیرالمؤمنین علیه السلام که این فقرات را عرضه می‌دارد، چه احساسی دارد؟ چه احساسی دارد؟ ما باید بیاییم یک خرده خودمان را نزدیک کنیم. حال

امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراک آن حضرت را، آن موقعیت آن حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری که فهم ما اقتضا می‌کند ... خب این را که فقط بزرگان می‌فهمند، ما که نمی‌فهمیم، اما ما هم به اندازه خودمان یک حرکتی بکنیم. تصوّر نکنیم که خب مناجات شعبانیه خیلی خوب است گفته‌اند بخوان ما هم می‌خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی کم است. فایده دارد ولی فایده‌اش کم است. بیاییم خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین قرار بدهیم، آن فهم و ادراکی که الآن او دارد و با آن فهم و شعور و ادراک و معرفت و اطلاع بر مقام عزّ و کبریائیت حق، با همه اینها و از آن طرف ناچیزی و ذلّت و بی‌چیزی و خالی بودن دست.»^۱

شعر عجیب امیرالمؤمنین علیه السّلام بر قبر سلمان فارسی

«وقتی که امیرالمؤمنین بالای قبر سلمان با انگشت روی خاک می‌نویسد:

وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَعِيرَ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَحَمْلَ الزَّادِ أَقْبَحَ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ

«من وفود کردم، وارد شدم، داخل شدم، وارد شدم بر کریم و بزرگواری در حالتی که هیچ چیزی از زاد و توشه در دست ندارم. دست خالی، خالی خالی. خالی خالی.»

من فکر می‌کردم این عبارت امیرالمؤمنین چیست آخر؟ آدم نمی‌فهمد. می‌دانید چرا نمی‌فهمد؟ چون ما آن قدر از حقایق دور هستیم که نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین در اینجا واقعاً می‌خواسته شوخی کند؟ خب در رابطه با سلمان روایات داریم که «مَنْ أَهْلَ الْبَيْتِ»، «او به ده درجه ایمان رسیده»، چه و چه ... خب

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۱۱.

سلمان کم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، سلمان مسئله‌اش کم نبود.
 «من وارد شدم بر یک کریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر کسی شدم درحالی که هیچ چیزی دستم نیست؛ م «ن الحسنات و القلب السليم»، نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی.»

«و حمل الزاد أقبح كل شيء»: بعد حضرت خودشان جواب می‌دهند، می‌گویند که: نه، اتفاقاً کار بدی هم نکرده‌ام، خیلی هم کار خوبی کرده‌ام! آخر کسی که منزل بزرگی می‌رود برمی‌دارد غذایش را با خودش می‌برد؟ آیا به آن بزرگ بر نمی‌خورد؟ نمی‌گوید آخر ای مرد پست! اگر تو اینجا دعوت داری چرا ناهارت را برداشته‌ای آورده‌ای؟ تو که دعوت داری چرا زنبیلت را برداشته‌ای آورده‌ای اینجا؟
 حضرت می‌فرماید: اتفاقاً خیلی هم کار خوبی این سلمان کرده که چیزی دستش نیست. اگر چیزی دستش بود، به خدا می‌گفت خدایا آمدم پیشت نگاه کن! این هم عبادات من، کارهای خیر من، انفاق‌های من، خیرات و مبرات من ...»^۱

حکایت حال آن مرد صالح که شش ماه روزه‌داری و

شب‌زنده‌داری کرده بود

«یک شخص صالحی، یک عبد صالحی بود، خدا او را رحمت کند! بنده هم با ایشان ارتباطی داشتم. یک شب من منزلش بودم. گفتند: فلانی من در عمرم فقط یک کار کرده‌ام، یک کار کرده‌ام که آن را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم. و آن این بود که شش ماه شب‌ها را تا به صبح بیدار بودم، شش ماه تمام! و صبح را هم تا شب روزه بودم. گفتم: خدایا من از تمام عمرم، این یک کار را کرده‌ام که خلاصه بیاورم و عرضه کنم.»

همان‌جا در دلم گفتم:

الهی شکر که من این یک کار را هم نکرده‌ام! الهی من این یک کار را هم نکرده‌ام!^۱

مشاهدهٔ عجیب حضرت آیه الله طهرانی هنگام تأمل در شعر «وَفَدْتُ عَلَيَّ

الكَرِيمِ بَغَيْرِ زَادٍ»

این قضیه فوت والده که پیش آمده بود، خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم که ایشان را برای عمل ببرند و دیگر مشخص هم بود که خلاصه قضیه به کجا می‌رسد، دیگر تقریباً می‌شود گفت مسئله واضح بود.

ما کناری نشسته بودیم! من داشتم به این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فکر می‌کردم، آخر این چطور می‌شود؟ «وَفَدْتُ عَلَيَّ الْكَرِيمِ...» خیلی عجیب بود، نمی‌دانم چرا این یک‌دفعه به نظرم آمد که حضرت این را در روی قبر سلمان با انگشتشان می‌نویسند؛ یعنی از زبان سلمان می‌فرمایند که: خلاصه سلمان یک‌هم‌چنین حالی دارد، یک‌هم‌چنین کیفیتی دارد، یک‌هم‌چنین موقعیتی دارد که هیچی دستش نیست، دارد می‌رود سمت خدا، [اما با دست خالی می‌رود!] این سلمانی که الآن ما هزار و یک کرامت و معجزه برایش می‌شماریم ها! ولی وقتی پای واقعیت می‌آید جلو، پای حقیقت می‌آید جلو، پای وفود به مقام عز ربوبی می‌آید جلو، نه پای کارهایی که در دنیا انجام می‌شود، خیلی فرق می‌کند.

حَالِ عَزَّتْ وَ عَلُوِّ عَارِفٍ، وَ حَالِ ذَلَّتْ وَ فَنَاءِ وَی

یک وقتی سلمان می‌آید با آدم می‌گیرد می‌نشیند صحبت می‌کند، اما یک وقتی

سلمان می خواهد کنار خدا قرار بگیرد؛ این دو مقام است، این دو موقعیت است! بله، می خواهد در میان ما باشد، دیگر هر کاری که تصور می شود انجام می دهد. هر چه شما تصور کنید. بگویید ماه را نصف کن، می کند؛ مثل آب خوردن برایتان یک اشاره می کند، ماه دو نصف می شود. بگویید خورشید را نگه دارد، نگه می دارد. تمام اینها واقعیت دارد ها! اغراق نمی کنم. اصلاً برای اینها موجب وهن است! وهن است!

مرده زنده کن، می کند! مس را طلا کن، می کند. هر چه شما بگویید! ولی همین سلمان که می خواهد برود در کنار خدا قرار بگیرد، می بینید هیچی نیست! هیچی نیست!

من در همان اورژانس در گوشه ای روی صندلی نشسته بودم، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیایند و به قضیه رسیدگی کنند. این شعر یک مرتبه به نظرم آمد، و راجع به آن همین طور فکرم مشغول بود، که این چطور می شود انسان به یک هم چنین مسئله ای برسد؟

یک مرتبه دیدم که آمدند. آن افرادی که باید بیایند آمدند، والده - خدا رحمتش کند - ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا کرده بود، و مسائلش را به من می گفت و من می دیدم که مثل اینکه یک خبرهایی هست! آمدند و ایشان را بردند. همین که ایشان را آمدند در آسانسور ببرند، یک مرتبه دیدم من به جای ایشان خوابیده ام! من رفته ام و به جای ایشان قرار گرفته ام و دارند من را می برند بالا. یعنی به جای اینکه ایشان را ببرند، دیدم که من را دارند می برند.

یک دفعه گفتم که عجب! پس قرار است که ما خلاصه برویم زیر چاقو و عمل و... خیلی خوب! اگر قرار است برویم برویم! برویم ببینیم چه می شود. این هم بد نیست! تا حالا نرفته ایم ببینیم. برویم این دوره را هم بگذرانیم.

بعد دیدیم نه، این طور نیست! بعدش دیگر یک چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! دیگر برگشتی نیست! تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه کردم، دیدم تمام رفیق‌ها و دوست‌ها و صدیق‌ها همه رفتند کنار! همه در یک طرف ایستادند! نگاه به آنها کردم، دیدم که عجب! اینها همه یک طرف کنار قرار گرفته‌اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشته‌ام!

نگاه به قوم و خویش‌ها کردم، به فامیل کردم، نگاه کردم دیدم همه آنها هم صفشان را تشکیل دادند. البته خب خیلی‌هایشان خیلی وقت است این را جلو انداخته‌اند و کار ما را راحت کردند!

عجب! نگاه به آشنایان کردم، این همه ما در این مدت آشنا داشتیم، دیدیم همه اینها هم یک کنار ایستاده‌اند.

نگاه به کارهایم کردم، دیدم همه اینها اصلاً با من نیست! هرکدام رفت در جای خودش! و هرکدام رفت در عالم خودش! و هرکدام رفت در آن موقعیت خودش! هیچی با خودم نیست! خودم با خودم هستم!

یک دفعه مرا وحشت گرفت، عجب! پس الآن با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم می‌روم به ملاقات خدا؟ این خدایی که در همه این مدت ما او را در کنار خودمان می‌دیدیم، ما با او راز و نیاز می‌کردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می‌زدیم، با او درد دل می‌کردیم، ... پس کو؟ چه دارم ببرم؟ چه چیزی را دارم که عرضه کنم؟ دیدم هیچ! صفر! صفر! راحت! یک نیم هم پای پرونده‌مان ننوشته‌اند!

همین! در همین وضعیت یک مرتبه دیدم عجب! یک چیزی در من هست! آن هم خیلی قوی است! آن امید به رحمت خداست! همان خدائیت خدا! همان رحمت خدا! دیدم این را دارم! و دیدم که فقط همین همراهم هست.

نماز دیدم همراهم نیست، روزه‌هایی که گرفتم همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و فلان و اینها [همراهم نیست!] فقط و فقط تنها چیزی که

دیدم همراهم هست و آن از من جدا نشد، و آن را نتوانست کسی کنار قرار بدهد، دیدم همین امید به رحمت خدا و خدائیت خداست! دیدم به‌به! این یک چیزی است که به خود خدا می‌توانم نشان بدهم بگویم: حواست باشد این را داریم! این را نمی‌توانی دیگر کاری بکنی! هر کاری بکنی این یکی [نمی‌شود!]

یک مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا کردم]، گفتم: پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی‌شود؟ حالا که این طور است چرا زودتر انجام نمی‌شود؟

خب ولی یک مرتبه صحنه برگشت و صحنه‌های بعدی این نمایش، قسمت‌های بعدی [را دیدم!] آنجا فهمیدم عجیب! اینکه حضرت در اینجا می‌نویسد: «وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ...» درست است! واقع همین است! مگر سلمان می‌تواند نماز شب‌هایش را بردارد ببرد به خدا عرضه کند؟ مگر سلمان می‌تواند آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را [عرضه کند که]: خدایا ببین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم! اصلاً مگر به مُخَيِّلَه سلمان خطور می‌کند؟ مگر خطور می‌کند؟ مگر اصلاً به مخیله سلمان به یک طرفه‌العینی می‌آید که: من سال‌های سال در طلب او بودم!؟

خب چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود، خیلی زیاد نقل می‌کنند، مختلف هم نقل می‌کنند. سال‌های سال من دنبال بودم، از این صومعه به این صومعه از این راهب به آن راهب تا رسیدم و فلان و بعد هم این مسائل.

اصلاً مگر خطور می‌کند؟ اصلاً مگر خطور می‌کند من آن کسی هستم که صاحب اسرار شریعت هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سرّ هستم، «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» هستم... اینها را ببرم به خدا نشان بدهم، اینها را ببرم عرضه بدارم؟ اصلاً و ابدا! اینها مربوط به ماست. پس امیرالمؤمنین علیه السلام درست نوشت، صحیح نوشت! چرا؟ چون دارد سلمان به خدا وفود می‌کند! چون دارد به خدا وفود می‌کند باید آن چیزی را هم که عرضه می‌دارد، آن مکتوبی را که در اینجا باید آن مکتوب را به آن توجه کند، آن همان چیزی باشد که مناسبت با این مقام و مناسبت با این داشته باشد.

خب اینها واقعیت است دیگر.

معنای انقطاع کامل به سوی خدا

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»؛ «خدایا کمال انقطاع را نصیب من کن. یعنی من از همه چیز بترسم، فکرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همه اینها قطع بشود و فقط یک تعلق بماند و آن تعلق رسیدن به توست ... خدایا این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من کن. به من بچشان.

خیلی عجیب است ها! انسان وقتی یک هم‌چنین حالاتی به او دست می‌دهد، البته حالا یک ذره‌ای! کجا آنچه را که بزرگان ادراک می‌کرده‌اند ما می‌فهمیم! - تازه می‌فهمد عجب! تازه کلمات بزرگان را یک‌مقداری بفهمی نفهمی، هم‌چنین یک‌خرده می‌تواند تجزیه و تحلیل کند. تازه می‌تواند یک‌مقداری روی دعای اَبی حمزه حضرت سجّاد فکر کند. تازه یک‌مقداری می‌تواند روی مناجات شعبانیه تأمل کند. تازه دعای عرفه حضرت سیدالشهداء را می‌تواند بخواند.

ببیند حضرت که این دعا را می‌خواند و گریه می‌کرد مثل ابر بهار، برای چه بوده؟ آیا این گریه‌ها همه مصنوعی بوده؟! بله؟! یا می‌خواستند به ما یاد بدهند؟! برای چه بوده؟ که همین‌طور حضرت می‌خواند و متحوّل می‌شود و منقلب می‌شود.

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»؛ «خدایا کمال انقطاع را به من ببخش.»

که این خودش هم بخشش از ناحیه توست، و من به واسطه فیض این بخشش است که می‌توانم به تو منقطع بشوم.

«وَأَنْرَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ»^۱؛ «چشم دل ما را به واسطه آن

روشنایی دیدار تو باز کن!»

۱. فرازی از مناجات شعبانیه امیرالمومنین علیه السلام.

وقتی که این نظر به تو می‌کند، این چشم دل ما باز بشود، وقتی که دارد نگاه می‌کند، و تو را فقط می‌بیند و تو را مؤثر می‌بیند، و تو را همه چیز می‌بیند و تو را همه مسبب‌الأسباب می‌بیند و همه عالم را از وجود تو می‌بیند و تو را در همه امور ساری و جاری می‌بیند.

اگر ما کمی به این مسائل معرفت داشتیم؛ قضایا چه می‌شود؟ آن وقت این حرف‌ها را می‌زدیم؟ این کارها را می‌کردیم؟! آیا ما یکی از این حرف‌ها را دیده‌ایم که بزرگان بزنند؟! همین حرف‌هایی که همه جا هست و همه جا مثل نقل و نبات می‌زنند؟!!

«وَ أُنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.»

تا اینکه نه تنها از حجاب‌های کثرت و مردم ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هواها و هوس‌ها، اینها که هیچ! اصلاً راجع به اینها صحبت نمی‌کنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنا رد بشویم. تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ! حجاب‌های نور، عوالم و کثراتی که مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقائق عالم ربوبی است، در آنجا متوقف نشویم، نعمات تو را که در آن عوالم می‌بینیم نیستیم، از ماسوای تو که آنها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن هم بگذریم.»^۱

حالات فقر و فنای مخلصین و مقربین در اشعار ملا حبیب‌الله خراسانی

نیست جز فقر در طیل‌سانم نیست جز عجز طیّ لسانم
سفله‌تر از همه ناکسانم راست گویم خسی از خسانم

برده زین سو بدان سو هوایم

من ز خود هست و بودی ندارم من ز خود ربح و سودی ندارم

من ز خود تار و پودی ندارم من که از خود نمودی ندارم

بی خودانه چسان خود نمایم

بنده را پادشاهی نیاید از عدم کبریائی نیاید

بندگی را خدایی نیاید از گدا جز گدایی نیاید

من گدا من گدا من گدایم

بندهام گر به خویشم بخواند راندهام گر ز پیشم براند

آستانم چو بر در نشاند پاسبانم چو بر ره بماند

هر چه گوید جز او را نشایم

گر بخواند به خویشم فقیرم ور براند ز پیشم حقیرم

گر بگوید امیرم امیرم ور بگوید بمیرم بمیرم

بنده حکم و تسخیر رایم

از عدم حرفِ هستی نشاید دعوی کبر و مستی نشاید

خاک را جز که پستی نشاید از فنا خود پرستی نشاید

من فنا من فنا من فنا

بندهام ره به جائی ندارم عقل و تدبیر و رائی ندارم

در سر از خود هوایی ندارم ره به دولت سرایی ندارم

درگه دوست دولت سرایم

بندهام با دو صد عیب و علت عجز و خواری و زاری و ذلت

باهمه شرمساری و خجلت ای خداوند اقبال و دولت
نیست جز بر درت التجایم
من اگر با تو همراه باشم از دل خویش آگاه باشم
در ره بندگی شاه باشم در صف کانِ لّله باشم
تو مَرایی اگر من تُرایم
ای غمت مایه شادمانی یاد روی تو روز جوانی
وصل تو دولت جاودانی تار زلف تو سبغ المّثانی
لعلّ دل جویت آب بقایم

۱. دیوان حبیب (مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی)، ص ۵۴ به بعد؛ این اشعار
منتخبی از اشعار اوست.

بخش سوّمین

نقش روزه در سیر تجرّدی سالک الی الله

فصل اول: جایگاه روزه و علت تشریح آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرّ تاکید بر روزه در آیات و روایات به خاطر حالت اتصال قوی و تجرّد
بیشتر در روزه

«در روایتی آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: "الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي بِهِ."»^۱

یا «أَنَا أُجْزِي بِهِ»؛ که بنا بر قرائت دوّم حاوی معنای بسیار بالاتری است.^۲

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۵.

۲. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۵؛ أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۴۷:

«علماء را در معنی "أُجْزِي بِهِ" خلاف است: بعضی به صیغه معلوم خوانده‌اند، یعنی من خودم بنفسه جزای روزه‌دار را می‌دهم؛ و بعضی به صیغه مجهول، یعنی من خودم جزای روزه‌دار هستم. و در هر صورت معنی بسیار عالی است: اما اگر "أُجْزِي بِهِ" خواندیم، پس برای شرافت روزه همین بس که در میان عبادات و نُسُک، خدا خود را بنفسه پاداش‌دهنده این فریضه دانسته است؛ و اگر "أُجْزِي بِهِ" خواندیم، یعنی هیچ نعمتی و هیچ درجه از درجات جَنّت سزای روزه‌دار نیست، مگر ذات مقدّس او جلّ و علا که به نفس شریف خود جزای اوست. و از اینجا استفاده می‌شود که راه وصول به لقای خداوند و فنای در ذات او که از لوازم جزای روزه باشد، بدون روزه میسر نیست.»

اجری که برای روزه‌دار در این روایت ذکر شده، مختص به ماه مبارک نیست و شامل همه موارد صوم صائمین می‌شود.

رسول خدا و بالتبع ائمه و بزرگان، ماه رجب و شعبان را به ماه مبارک رمضان متصل می‌کردند و سه ماه را پشت سرهم روزه می‌گرفتند.^۱ چه خاصیتی در صوم وجود دارد که تا این اندازه در روایات نسبت به آن تأکید شده است؟!^۲

مسئله روزه بسیار مهم است و گویا در صوم، حال تجرد بیشتر و اتصال قوی‌تر است؛ خطورات شیطانی کمتر به سراغ صائم می‌آید و حالات شهوانی کمتر پیدا می‌شود. در حال صوم تخیلات و توهمات و شیطنتها و مجالس غیبی که در سایر ایام وجود دارد، کمتر، و در مقابل، جود و بخشش بیشتر است و اشخاص

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۴:

«و عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و كان رُبَّما صامَ رَجَبَ و شعبانَ و رمضانَ يصلُّهنَّ.»

۲. مصباح الشريعة، ص ۱۳۵:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَ حِجَابٌ مِنْ عَذَابِ الآخِرَةِ فَإِذَا صُمْتَ فَأَنْوِ بِصَوْمِكَ كَفَّ النَّفْسَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ قَطَعَ الْهَمَّةَ عَنْ خُطُورَاتِ الشَّيْطَانِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ أَنْزَلَ نَفْسَكَ مَنزِلَةَ الْمَرْضَى لَا تَشْتَهِي طَعَامًا وَ لَا شَرَابًا وَ تَوَقَّعْ فِي كُلِّ لَحْظَةٍ شَفَاكَ مِنْ مَرَضِ الذُّنُوبِ وَ طَهَّرْ بَاطِنَكَ مِنْ كُلِّ كَذِبٍ وَ كِدْرٍ وَ غَفْلَةٍ وَ ظُلْمَةٍ يَقْطَعُكَ عَنْ مَعْنَى الإِخْلَاصِ لِوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى ...»

و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "قَالَ تَعَالَى: الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ" وَ الصَّوْمُ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ وَ فِيهِ صَفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ وَ عِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ وَ الشُّكْرِ عَلَى النِّعَمِ وَ الإِحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ وَ زِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْبُكَاءِ وَ حَبْلِ الإِلتِجَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ سَبَبُ انْكِسَارِ الْهَمَّةِ وَ تَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ وَ تَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ وَ فِيهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى وَ كَفَى بِمَا ذَكَرْنَا مِنْهُ لِمَنْ عَقَلَهُ وَ وُقِّقَ لِاسْتِعْمَالِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.»

راحت تر انفاق می‌کند. لذا در روایاتِ صوم تعابیری شبیه به آنچه درباره نماز [آمده] وارد شده و می‌فرمایند: «الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْتَرَّ»^۱ آمده است و از این نقطه نظر تفاوتی وجود ندارد.^۲

علت احتیاج معصومین علیهم السلام به انجام عبادات همچون روزه

«واقعاً ما وقتی که یک رسول خدایی می‌شنویم، یک ائمه‌ای می‌شنویم، یک امام زمانی می‌شنویم، گاهی با خودمان فکر می‌کنیم که مگر این‌ها هم نیاز به این مطالب دارند؟ مگر پیغمبر نیاز به روزه دارد؟ این چه قضیه‌ای هست؟ انسان برای این که تجرّد پیدا کند، روزه می‌گیرد؛ یعنی آنها تجرّد پیدا نکرده‌اند؟! امام برای چه روزه می‌گیرد؟ برای این که تزکیه و آن جنبه تقرّب بیشتر برای او حاصل شود؟! او که دیگر به اصل و به حقیقت تقرّب، که عین وحدت و وحدت در عین است، واصل شده است. انجام این دستورات دیگر برای چیست؟

چندی پیش بود با یکی از رفقا در یک جلسه‌ای چند نفری بودیم، صحبت راجع به این شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا وقتی که حیات داشتند برای حضرت خدیجه سلام الله علیها کارهای مستحب انجام می‌دادند، صدقات انجام می‌دادند و ثواب آن را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند، گوسفند می‌کشتند، ثوابش را برای حضرت خدیجه هدیه می‌کردند، که بعضی از همین زن‌های پیغمبر اعتراض می‌کردند: هنوز که هنوز است در فکر آن -اسم می‌آوردند پیرزن- هنوز باقی هستی و چه و چه؟!؟

حالا کاری به اعتراض آنها و پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. روضة المتّقین، ج ۲، ص ۴۷؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲.

۲. تکرار عمره مفرد، ص ۶۳.

نداریم، ولی پیغمبر تا عمر داشتند از فکر حضرت خدیجه بیرون نبودند. گوسفند می‌کشتند به فقرا می‌دادند، ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند. پول به فقیر می‌دادند، ثوابش برای حضرت خدیجه بود؛ نماز می‌خواندند، ثوابش برای حضرت خدیجه بود، قرآن می‌خواندند، همین طور... خُب مگر پیغمبر نیاز به این کارها داشت؟ او که اصل همه وجود است و آن که رأس واسطه فیض بین خدا و بین موجودات است، او که دیگر تمام عالم در دستش است! او وسیله برای نزول برکات و نعمت‌ها و نفحات الهی به همه عالم وجود است، از جمله حضرت خدیجه. دیگر حالا چرا گوسفند می‌کشد که ثوابش را برای حضرت بفرستد؟ او اراده بکند می‌تواند ثوابش را به ایشان بدهد دیگر!

نه! این نیست! در نظام عالم باید این عمل در خارج انجام بگیرد، پیغمبر بخواهد انجام بدهد، یا غیر پیغمبر. هر دو باید گوسفند بکشند. ثواب می‌خواهد برسد، باید صدقه داده شود. حالا من پیغمبرم دیگر، آن ثوابی که صدقه دارد، یک اراده می‌کنم صد برابرش برسد؛ نه! این نیست! باید پیغمبر هم صدقه بدهد، پیغمبر هم باید قرآن بخواند، پیغمبر هم باید نماز بخواند، پیغمبر هم باید وقتی سر قبرش می‌رود، فاتحه بخواند؛ نمی‌شود بگوید حالا من پیغمبرم، یک اراده می‌کنم آن نفحات می‌رسد....

پیغمبر هم برای تقرّب بیشتر و استفاضه بیشتر باید روزه بگیرد. باید ماه رجب و شعبان را روزه بگیرد. باید در طول سال روزه بگیرد، نباید بگوئیم چرا؟ او که دیگر پیغمبر است!

بله! پیغمبر است. اما آن روزه‌ای که پیغمبر می‌گیرد، در یک مرتبه است، و او را به مسائل مورد نظر و افق‌هایی که باید به آن افق‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسد، او را در آنجا قرار می‌دهد؛ روزه‌ای هم که ما می‌گیریم، به همان مقداری است که برای ما مفید است. هرکس به اندازه خود و به اندازه سعه وجودی

خود بهره می برد. همان طور که در همین دنیا، برای دوام حیات و برای دوام بقاء، نیاز به غذا خوردن است. پیغمبر گرسنه می شد، ائمه گرسنه می شدند، مثل سایر افراد. بگوییم: حالا چون پیغمبر است، نه! دیگر نیاز به غذا ندارد. این غلط است! [پیغمبر نیز وقتی] مریض می شد، مثل سایر افراد دارو می خواست.

بنابراین، این قضیه روزه یک مسئله ای است که ما باید این را در نظر بگیریم. خداوند این را در سیر صعودی ما و در حرکت تقرب و تجردی ما، قرار داده است، و منتی است که بر گردن ما گذاشته شده است، و این یک ماه را ماه صیام و ماه روزه برای ما قرار داده است. این یک منت است! اگر می خواهیم که در روز قیامت از نعمات بیشتر متنعم باشیم، از دوازده ماه یک ماه آن را حداقل باید روزه بگیریم. این جریان، جریانی است که انسان به عنوان وسیله حیات باید آن را ارزیابی کند، نه یک جریان تحمیلی که خُب دستور خداست، باید بگیریم دیگر! خُب حالا بگیریم دیگر! نگیریم آن دنیا معلوم نیست چه به سرمان می آورند! نشنیده اید بعضی ها مثلاً می روند مکه، اینها وقتی آن جا هستند، روزشماری می کنند چه وقت برگردند! ...

بزرگان برای ماه مبارک رمضان یک هم چنین حالی دارند! آخ! روز سوّم ماه رمضان هم گذشت! آخ یک هفته گذشت! آخ ده روز گذشت! چرا؟ چه می فهمیدند؟ چه درک می کردند؟ چه احساسی داشتند و دارند که ناراحت است از اینکه این روز و شب دارد پیوسته می آید و او را به آخر ماه نزدیک می کند. اصلاً ناراحت هستند؛ با خود می گویند: ای کاش شبانه روز می ایستاد، خورشید و ماه از حرکت می افتادند! این چه قضیه ای است که این مطلب باید به این کیفیت انجام بشود؟ باید دید اینها چه قسم روزه می گرفتند؟ اینها چه قسم نسبت به این فریضه اهتمام داشتند؟

اولاً ما باید بدانیم: برکاتی که در روزه ماه رمضان هست، در هیچ روزه ای از ایام سال نیست. ما در ایام سال خیلی روزها داریم که روزه اش مستحب است: روز

عید غدیر، روز نیمه شعبان، ایام رجب، روز عرفه، دحوالأرض و امثال ذلك. روزه همه اینها مستحب است، خب از این مسائل کم و بیش اطلاع داریم. ولی روزه ماه مبارک رمضان روزه‌ای است که در یک هوا و فضای خاص انجام می‌شود. آن هوا و فضای خاص در هیچ روزی از ایام سال نیست! یعنی آن لطف خاص، و آن عنایت خاص که رسول خدا فرمودند: «رَمَضَانُ شَهْرٌ أُمَّتِي»، رمضان ماه امت من است! در اوقات دیگر نیست. راجع به رجب دارند که: شهر الله. راجع به شعبان که حضرت فرمودند: شهر من است، اما رمضان را حضرت می‌فرمایند که مربوط به امت من است. اینکه مربوط به امت من است، یعنی چه؟ یعنی یک فضای خاصی و یک ظهور خاصی و یک اثر خاصی از آن مقام رحیمیت پروردگار نسبت به بندگان در این ماه مبارک رمضان وجود دارد که برای اینکه انسان به آن مقام و موقعیت و استفاضه و استفاده برسد، چاره‌ای جز روزه نیست! باید روزه گرفت! این روزه روزه‌ای است که انسان را به آن هوا و به آن فضا می‌رساند.»^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۹۹.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۰.

فصل دوم: اقسام سه‌گانه روزه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قسم اوّل: روزه عام

«روزه عام آن روزه‌ای است که از مفطراتی که در رسالات توضیح المسائل هم نوشته شده که از خوردنی‌ها انسان باید امساک کند، دود غلیظ مانند سیگار و غیرسیگار به حلق نبرد که موجب بطلان روزه است...، خوردن موجب بطلان است، سر زیر آب کردن و سایر مسائلی که خوب اینها به عنوان مفطرات در رساله‌های عملیه هم ذکر شده است. از اوّل طلوع فجر باید انسان نیت امساک داشته باشد تا هنگام غروب آفتاب و غروب شمس. حالا اگر در بین این روزه غیبت کرد، تهمت زد، جای حرام رفت، محلّ حرام رفت، اینها دیگر این روزه عام را باطل نمی‌کند. این روزه عام به حال خودش هست.»^۱

قسم دوّم: روزه خاص

«روزه خاص روزه‌ای است که انسان اعمالش را و جوارحش را از ارتکاب حرام، چه زبان، چه چشم، چه قدم، چه دست، از ارتکاب حرام اینها را نگه دارد. حتّی می‌توانیم در این روزه خاص فکر حرام را هم بگنجانیم، قبل از اینکه به مرتبه

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۶۲.

اقدام برسد. سوءظن نسبت به برادر مؤمن نداشته باشد. فکر بد نسبت به برادر مومن و نسبت به دیگران نداشته باشد، از شرکت در جای حرام خودداری کند، زبانش به غیبت برنگردد. حتّی بعضی از چیزهایی که جایز است؛ مثلاً فرض کنید که مرحوم آقای انصاری سؤال کردند: آقا فلان شخص گناهش را آشکارا انجام می‌دهد، می‌شود غیبتش را کرد؟ ایشان فرمودند که: گفتند که [بیان] گناه آشکار جایز است، امّا خُب واجب که نیست!

یعنی یک کسی که عمل حرام انجام می‌دهد، همه هم می‌دانند، انسان بیاید این مطلب را بگوید؛ خُب این جایز است، غیبت به حساب نمی‌آید، ولی آیا واجب است؟ حالا انسان این مطلب را بگوید. انسان باید کار صحیح‌تر را انجام بدهد، کار بهتر را انجام بدهد. غیبت نکند، تهمت نزنند، جای خلاف نرود، در ارتباط با مردم پرخاش نکند، سوءظن نسبت به برادر مؤمن نداشته باشد. وقت خودش را بیهوده به چیزهایی که ضرر دارد، تلف نکند.^۱

قسم سوّم: روزه خاصّ الخاص

«روزه سوّمی که می‌فرمودند این روزه را بگیرد، روزه‌ای است که از وقتی که از خواب برمی‌خیزد تا وقتی که سر به خواب می‌گذارید، غیر از خدا در فکر و ذهن ما نباشد. حرف لغو نزنیم، گرچه اشکالی نداشته باشد، فکر بیهوده نکنیم، گرچه حرام نباشد، همین فکر بیهوده هم بیهوده است، چرا؟ ضرر کردیم. این ماهی است که نباید در آن غیر از خدا باشد. نشسته‌ایم، با کسی کار نداری، به جای اینکه به این طرف و آن طرف و این خبر و آن خبر و ... فکر کنیم، دهانمان، زبانمان به

۱. هم‌چنین رعایت کیفیت تغذیه در سحر و افطار، و کیفیت خواب و بیداری در ماه رمضان از شرایط روزه خاص به حساب می‌آید که در فصول بعدی شرایط آن بیان خواهد شد.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۶۲.

ذکر لا اله الا الله مشغول باشد، این بهتر است یا اینکه الآن توی آن خیابان چه اتفاق افتاده است، الآن فلان جا زلزله شده است، الآن...؟ به چه درد ما می خورد؟ کدام یک نتیجه اش بهتر است؟ هر کدام بهتر است برویم انجام بدهیم... این را می گویند روزه خاصّ الخاص. پس روزه خاصّ الخاص روزه ای است که سالک و صائم حتّی فکر خود را به غیر از او به چیز دیگری مشغول ندارد.^۱

روزه خاصّ الخاص آن روزه ای است که انبیاء و اولیاء و ائمّه داشتند و در آن روزه حتّی سرّ آنها مُسترد به غیر خدا نمی شد، نه اینکه خطورات نیاید، آنها که از این خطورات گذشته بودند. اینها برای ماست، آنها که از این مسائل گذشته بودند. بلکه سرّ آنها از حالت اتّحاد و اتّصال با مبدأ دچار لرزش و اضطراب نشود. روزه خاصّ الخاص آن روزه ای است که دریچه قلب را به روی غیر خدا ببندد...

«القلب حرم الرّحمن فلا تجعل فی حرم رحمانه غیر الرّحمن» یا «القلب حرم الله فلا تدخل فی حرم الله غیر الله.»

قلب حرم خداست، حریم خداست. در حدیث قدسی داریم:

«لا یسعی أرضی ولا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن.»

«آسمانها و زمین نمی توانند وسعت مرا داشته باشند، یعنی قابلیت برای جذبه های جمالیّه و جلالیّه مرا ندارند. ظرفیت وجودی آنها محدود است. محدود است...»

حالا این قلبی که جای خداست، ما بیاییم غیر خدا قاطی آن کنیم. خیلی کلاه سرمان رفته است. این یک ماه را به قول مرحوم آقای حدّاد می فرمودند:

«شیطان کیست؟ انسان باید بر باب قلب و بر باب دل خودش بایستد با یک خنجر و همین که از دور می خواهد پیدا بشود، از همان دور پرت کند، نگذارد این جلو بیاید.»

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۴۵.

ما حالا این می‌آید قشنگ جا باز می‌کند، رختخوابش را هم می‌اندازد، بعد یکساعتی هم استراحت می‌کند، تازه می‌گوییم چه شد؟ این که بود و چه بود که آمد!»^۱

دعوت اولیاء الهی به روزه خاصّ الخاص و مقام انقطاع الی الله

عالم فقیه و نبیل و عارف بی‌بدیل غایب از انظار و افکار در مدّت هفت قرن، سیّد حیدر آملی رضوان الله علیه در کتاب نفیس *اسرار الشریعه* بعد از تبیین حقیقت روزه در مسلک شریعت و طریقت، به شرح و توضیح اسرار روزه بر طبق مسلک اهل حقیقت پرداخته و می‌فرماید:

«و أمّا صوم أهل الحقيقة: بعد قیامهم بالصّومین المذكورین فهو عبارة عن إمساك العارف عن مشاهدة غیر الحقّ تعالی مطلقاً بحکم قولهم: "لیس فی الوجود سوی الله تعالی و أسائه و صفاته و أفعاله، فالكل هو و به و منه و إليه"»

«و اما روزه اهل حقیقت پس از قیام به دو روزه مذکور: - روزه بر مسلک شریعت و طریقت - عبارتست از امساک عارف از مشاهده غیر از خداوند متعال، بدین کیفیت که مطلقاً غیر از او نمی‌بیند. چراکه اهل حقیقت می‌فرمایند: "در عالم وجود غیر از خداوند تعالی و اسماء و صفات و افعال او چیزی نیست؛ پس هر چه هست اوست و به او قائم است و از او نشئت گرفته و به سوی او باز می‌گردد."»

«لأنّ كل من لم یمسك نفسه عن مشاهدة الغير مطلقاً فهو مشرك، و المشرك لا یصحّ صومه و لا صلاته.»

«زیرا هر کس نفس خود را مطلقاً از مشاهده غیر حقّ باز ندارد، مشرک

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۶۲.

است و روزه و نماز انسان مشرک صحیح نمی باشد.^۱ «لأنّ الأصل في الصوم الطهارة الباطنية من رجس الشرك و خبث رؤية الغير بقاء التوحيد و نور الإيمان كما أنّ في الصلاة و أكثر العبادات مع هذه الطهارة طهارة أخرى شرط.»

«چون اصل در روزه این است که با آب توحید و نور ایمان، طهارت باطنی از هرگونه پلیدی شرک و رؤیت غیر پروردگار حاصل گردد، هم چنان که در نماز و اکثر عبادات به همراه این طهارت ظاهری، طهارت دیگری نیز شرط می باشد.»

«و معلوم أنّ الصلاة و باقی العبادات كما لا تصحّ إلّا بالطهارة المعلومة و لا تصحّ من المشرك و الكافر أصلاً، فكذلك الصوم فإنّه لا يصحّ من المشرك جليّاً كان الشرك أو خفياً، و كلّ مشرك كافر و كلّ كافر مشرك لقوله تعالى: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۲»

«و معلوم است که نماز و هم چنین سایر عبادات هم چنان که صحیح نخواهد بود، مگر اینکه با طهارت معلومه انجام گیرد و لذا عبادات از انسان مشرک و کافر اصلاً صحیح نخواهد بود؛ حکم روزه نیز همین گونه خواهد بود و روزه از انسان مشرک صحیح نخواهد بود، خواه شرک او جلیّ و آشکار باشد و خواه شرک او خفیّ و باطنی باشد. و هر مشرکی کافر است و هر کافری مشرک می باشد، چون پروردگار متعال می فرماید: ﴿و هر کس که به خداوند شرک بورزد، به تحقیق گمراه شده است﴾^۳»

«و هذه قاعدة کلیّة في طریق التوحيد و أربابه، و لا يجوز إظهارها إلّا عند أهلها، كما قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۳»

۱. اشاره به روایت «حسنات الأبرار سيئات المقربين».

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۵۸.

«و این یک قاعده کلی است در طریق توحید و اهل آن، که جایز نیست اظهار گردد، مگر نزد اهلش؛ همچنانکه پروردگار می‌فرماید: «خداوند به شما امر می‌کند که امانات را به اهلش بسپارید.»

سپس ایشان بعد از تبیین معنای شرک و مراتب آن و لزوم ورود در حریم توحید می‌فرمایند:

«و الغرض أنّه يجب على العارف أولاً الإمساك عن مشاهدة فعل الغير مطلقاً ليصل به إلى مقام التوحيد الفعلي، ثمّ الإمساك عن مشاهدة صفة الغير مطلقاً ليصل به إلى مقام التوحيد الوصفي، ثمّ الإمساك عن مشاهدة وجود الغير مطلقاً ليصل به إلى مقام التوحيد الذاق الذي هو المقصود من السلوك مطلقاً، و بل من الوجود بأسره، و يصدق عليه أنّه صائم بالصوم الحقيقي ممسك عمّا سواه بالكلّي، و هذا هو الصوم الذي ورد: "إنّ كلّ حسنة بعشر أمثالها إلى سبع مائة ضعف إلّا الصيام فإنّه لي و أنا أجزى به."»

«و غرض آنست که واجب است بر عارف که اولاً امساک نماید از مشاهده فعل غیر پروردگار بصورت مطلق تا به وسیله این امساک به مقام توحید فعلی نائل آید؛ و بعد از آن امساک کند از مشاهده صفت غیر پروردگار به صورت مطلق تا به وسیله این نوع روزه و امساک به مقام توحید صفاتی نائل آید؛ و بعد از آن امساک کند از مشاهده وجود غیر پروردگار به صورت مطلق تا به وسیله این نوع روزه و امساک به مقام توحید ذاتی نائل آید و این همان مقصود از حرکت و سلوک می‌باشد. بلکه باید از خود وجود به تمام مراتبش امساک نماید. اینجاست که بر او صدق می‌کند که او صائم و روزه‌دار است، به همان صیام حقیقی که از هر چه غیر اوست، امساک نموده است و این همان روزه‌ای است که در حدیث آمده است که: "هر حسنه و کار نیکی ثوابش ده برابر تا هفتصد برابر خواهد بود، مگر روزه چون روزه برای من است و من پاداش آن هستم."»

«لأنّ غير هذا الصوم لا يستحقّ أن يكون هو جزاءه، بل جزاء هذا الصوم لا

یکون إلّا هو، لأنّ الصومین المذكورین جزائهما الجنّة و النعیم، و الحور و القصور، أو القرب و الوصول و الكشف و الشهود، و هذا الصوم جزاءه هو لا غیر، فیکون أعظم و أعلى منهما، و ذلك لأنّه أعظم العمل، و أعظم العمل لا یتحقّق إلّا أعظم الجزاء، و لیس هناك أعظم منه فلا یکون جزاءه إلّا هو فافهم جدّاً، و فیه قال: ﴿إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾^۱ و إلیه أشار بقوله: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲.

«چون غیر از این روزه نمی‌تواند مستحقّ این باشد که ذات پروردگار به‌عنوان پاداش آن قرار بگیرد، بلکه پاداش چنین روزه‌ای فقط ذات پروردگار است. چون روزه بر طبق مسلک شریعت (روزه عام) و مسلک طریقت (روزه خاص) پاداش آن بهشت و نعیم و حورالعین و قصرها است. یا پاداش آن قرب و وصول و کشف و شهود است؛ ولی این روزه (اهل حقیقت و خاصّ الخاص) پاداشش خود خداست و لا غیر. و این پاداش از آن دو پاداش قبل بزرگتر و بالاتر است، چون آن روزه بزرگ‌ترین عمل است و بزرگ‌ترین عمل فقط مستحقّ بزرگترین اجر و پاداش است، و هیچ چیزی با عظمت‌تر از پروردگار نمی‌باشد؛ بنابراین، فقط اوست که پاداش روزه عارف می‌باشد، پس این معنی را به‌صورت جدی بفهم و در همین باره گفته است: ﴿به تحقیق این است فوز و بهره‌یابی و پیروزی عظیم. برای چنین چیزی عمل کنندگان باید عمل کنند.﴾ و به همین مسئله پروردگار در قرآن اشاره دارد که: ﴿و هر کس برای به‌دست آوردن رضای خدا چنین کند، پس البته به زودی به وی اجر و پاداش عظیمی عنایت خواهیم نمود﴾.

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۰ و ۶۱.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۱۴.

«و قد ورد أيضا في الحديث القدسي أنه قال: "من طلبني فقد وجدني، و من وجدني فقد عرفني، و من عرفني فقد أحبني، و من أحبني فأنا قتلته، و من أنا قتلته فعلىّ ديته، و من علىّ ديته فأنا ديته."»

«و هم چنین در حدیث قدسی آمده است که پروردگار می فرماید: "خداوند می فرماید: کسی که مرا طلب کند، مرا می یابد؛ و کسی که مرا یافت، مرا می شناسد؛ و کسی که مرا شناخت، مرا دوست می دارد؛ و کسی که مرا دوست داشت، او را می کشم؛ و کسی که من او را کشتم، بر عهده من است پرداخت کردن دیه او؛ و کسی که بر عهده من است دیه او، من خودم دیه او می باشم."»

«و الكلّ إشارة إلى فناء العبد فيه و بقاءه به في مقام الوحدة الصرفة المعبر عنه بأحدية الفرق بعد الجمع المشار إليه بقوله: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۱ و يقول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "من رآني فقد رأى الحقّ."»

«و همه اینها به رسیدن عبد به فناء فی الله و بقاء بالله در مقام وحدت صرف اشاره می کند که از آن به مقام احدیت و کثرت در وحدت که با این آیه به آن اشاره می شود: ﴿و در هنگامی که تو تیر پرتاب کردی تو پرتاب نکرده ای و لیکن خداوند پرتاب کرده است.﴾ و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "هرکس مرا ببیند، حق را دیده است."»

«و الفرق بين صوم أهل الطريقة و صوم أهل الحقيقة، أنّ الأوّل سبب لتهديب الأخلاق و الاتّصاف بصفات الحقّ، لقوله: "تخلّقوا بأخلاق الله."^۲ و الثاني سبب لفناء العبد و بقاءه بالحقّ في مقام التوحيد الصرف المعبر عنه

۱. سوره انفال (۸) آیه ۱۷.

۲. إرشاد القلوب (دیلمی) الباب ۳۸: فی الصبر؛ إحياء علوم الدّین غزالی، ج ۴، ص ۶۱.

بالفناء فی التوحید.»

«و فرق بین روزه اهل طریقه و اهل حقیقت در این است که روزه اوّل سببی است برای تهذیب اخلاق و اتّصاف به صفات حق، همچنانکه فرمود: «به اخلاق پروردگار متخلّق شوید!» و دوّمی (روزه اهل حقیقت) سبب می‌شود که عبد در ذات پروردگار به فناء و بقاء در مقام توحید صرف برسد که از آن به فناء در توحید تعبیر آورده می‌شود.»

و در پایان بعد از توضیح مختصری درباره فناء در توحید می‌نویسد:

«و هاهنا أسرار لا یجوز إفشاءها أكثر من هذا، و الله یقول الحقّ و هو یدعی السبیل.»

«و در اینجا اسراری است که جایز نیست بیش از این افشاء گردد و خداست که حقّ را می‌گوید و اوست که به‌سوی راه رستگاری هدایت می‌کند.»^۱

عدم یأس از لطف پروردگار در رسیدن به روزه خاصّ الخاص

حضرت آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه بعد از تبیین قسم سوّم از روزه، که همان روزه خاصّ الخاص است، می‌فرمودند:

«برای خدا هم چیزی نیست، خدا می‌دهد، اگر ما بخواهیم خدا می‌دهد، برای خدا مگر مهم است؟! مگر برای خدا منعی دارد که از آن جامی که اولیای خود را سیراب کرد، ما را هم سیراب کند. ما نمی‌خواهیم، ما می‌گوییم خدایا همین یک استکان برای ما بس است؛ می‌فرماید: بیا. اگر بگوییم خدایا ما یک جام می‌خواهیم؛ می‌فرماید: بیا. اگر بگوییم خدایا ما یک خم می‌خواهیم و دریا می‌خواهیم؛ می‌گوید بیا!

۱. أنوار الحقیقة و أطوار الطریقة و أسرار الشریعة، ص ۶۴۰.

نگوییم دریا برای امام است و برای پیغمبر است، نه! ما را هم در همان دریا می‌اندازد و ما را هم در همان اقیانوس می‌اندازد. بنابراین نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای اولیاء و بزرگان است، نه! ما یک مقدار جرأت هم داشته باشیم! بعید ندانیم! چه اشکال دارد؟ حالا خدا در همه بیست و چهار ساعت نصیبت نکند، دو ثانیه‌اش را هم بکند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم از آن حال و هوا قسمت بکند، باز ارزش طلب را دارد که انسان از خدا طلب کند که او را در آن حال و هوا قرار بدهد. منتهی همّت می‌خواهد، باید همّت داشته باشیم؛ به قول خواجه شیراز قدّس الله سرّه و رضوان الله علیه:

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد شد
همه‌اش همّت است و کسی که همّت نداشته باشد، یک سانت نمی‌تواند بالا
بیاید. چرا؟ چون به همین مرتبه خودش قناعت می‌کند، می‌گوید همین برای من بس
است، می‌گویند بابا این یک پارچ اینجاست؛ می‌گوید برای من همین قدر بس است!
نمی‌گوید بر سر تربت ما چون گذری، عبادت بخواه، و رزق حلال بخواه،
نه! همّت داشته باشیم همه چیز درست می‌شود، همّت خواه!

علی‌کُلِّ حالِ امیدواریم خداوند به برکت انفاس اولیای خودش و پاکان درگاه
خودش آن روزه و آن صیامی که نصیب خاصان درگاه خودش کرده است، همان را
برای ما مقرّر بفرماید.»^۱

طی شدن راه سلوک با حالت امید

«بزرگان همیشه دأبشان بر این بود که روح امید را در شاگردان و تلامذه‌شان
تزریق کنند، نه یأس را؛ همیشه روح امید، همیشه شادی، همیشه سبکی، همیشه

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۵۸.

انبساط و همیشه ابتهاج، راه سلوک این است. یعنی انسان در راه ابتهاج و در راه امید حرکت بکند و با امید برود.

راه اگر بخواهد همراه با یأس باشد، در همان حال شک و یأس توقف می‌کند و تمام می‌شود و دیگر قدم از قدم بر نمی‌داریم، مگر اینکه از آن مرتبه بگذریم. تا وقتی که ما در توقف یا یأس هستیم، قدم از قدم بر نمی‌داریم، هزار رکعت نماز شب بخوانید، به اندازه یک رکعت ارزش ندارد. راه باید راه با امید باشد، راه باید با حرکت باشد، آن امید است که مثل بنزین که در ماشین می‌ریزند، جلو می‌برد، ماشینی که بنزین ندارد، حرکت نمی‌کند، آن امید [مانند] بنزین است، آن امید سوخت برای این موتور محرکه است که انسان را به جلو ببرد.^۱

جایگزینی رجاء بر یأس در مسیر سیر و سلوک

«خدای متعال می‌فرماید:

هرکس به دنبال ما بگردد، ما اجرش را ضایع نمی‌کنیم، هر کسی به دنبال ما بیاید و امید ما را داشته باشد، ما هم خودمان را در اختیار او قرار می‌دهیم. اما نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که بالأخره ما با توجه به ضعفی که داریم و با توجه به نقصانی که داریم، چه کنیم؟ بالأخره ما ناقصیم، ما در مدرکات خودمان ضعف داریم، ما آن نیت خالصی که باید در حضور پروردگار آن نیت را تقدیم کنیم، آن نیت را نداریم! چه حالتی باید بر ما عارض بشود؟ آیا حالت یأس باید بر ما عارض بشود؟ حالا که ما یک‌هم‌چنین همّتی نداریم، حالا که یک‌هم‌چنین قدرتی نداریم، حالا که یک‌هم‌چنین امیدی که پاکان درگاه خدا این امید را داشتند و آن همّت‌ها را داشتند و آن رجاء‌ها را داشتند؛ حالا

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۶)، جلسه ۱۵.

که ما نداریم، پس بیاییم دیگر رها کنیم؟! پس بیاییم در منزل بشینیم و آیه یأس برای خودمان بخوانیم؟! بنشینیم مدام بگوییم: ای آقا چه کسی رفته است؟! چه کسی رسیده است؟ چه کسی به این مسائل دسترسی پیدا کرده است؟! این همه افراد آمدند و رها کردند!

یا اینکه نه! اگر از این طرف خدا گفته باید رجائت را نسبت به من تصحیح کنی، از آن طرف هم گفته است که من غفور و رحیم هستم، من خطای بندگان را می پوشانم، من نقص آن ها را جبران می کنم. اگر از این طرف، حالت یأس بر ما عارض می شود، چرا از آن طرف، نعمت ها و وعده های خدا را نادیده بگیریم؟ مگر خدا وعده نداده است؟ مگر نگفته:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾^۱ «ای

بندگان من که ایمان آوردید، از رحمت خدا مأیوس نشوید.»

چطور شد شیطان که آیه یأس را برای ما می خواند، ما کلام او را می گیریم؛ ولی کلام خدا را که ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۲ است، نمی گیریم؟! چرا ما در ارتباط با راه خودمان همه اش این جنبه ضعف را باید مورد توجه قرار بدهیم، اما آن جنبه تقویت را مورد نظر قرار [ندهیم؟]، شما یک مرضی دارید، مرضتان هم مرض بدی است. می روید پیش دکتر، یک دکتر فرض بکنید که خب فقط دو سه سال، چهار سال درس خوانده است و تا شما را می بیند، ای داد بیداد برو دیگر وصیّت را بکن، کارت تمام است! تا یک ماه دیگر مرخص هستی، برو همین الآن، هیچ فایده ای ندارد، ولی یک دکتری هست، تخصص دارد، متخصص در همین رشته است، می آید می گوید، نه آقا! این مسئله قابل علاج است. این مسئله قابل درمان

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

است، شما در ارتباط با این دو کدام طرف را ترجیح می‌دهید، اصلاً طبیعی است که انسان می‌آید و آن جنبهٔ راجح را غلبه می‌دهد.

چرا ما در اینجا تماماً به سمت آن جنبهٔ نقص می‌خواهیم تمایل پیدا بکنیم؟ چرا؟ این بخاطر ضعف ماست. این بخاطر عدم اتکاء ما و عدم حس ظنّ ما به خدا هست. ما به خدا حسن ظنّ نداریم...

حالا صحبت ما این است که آیا در این دو کفهٔ ترازو که یکی یأس است و یکی امید، کدام کفه را باید ترجیح بدهیم؟ کدام کفه را؟ یک طرف کفه خداست، انبیاء الهی هستند، پیغمبر ماست، ائمهٔ ما هستند، اینها نوید به رحمت خدا می‌دهند، اینها بشارت به جنت می‌دهند. یک طرف کفه هم شیطان است، یأس می‌آورد، سستی می‌آورد، تنبلی می‌آورد، خاموشی می‌آورد، اطفاء می‌آورد، "نه، دلت به این نماز خوش نباشد"، "می‌خواهی چه کار بکنی؟! این نماز را دیدی، فلانی آنقدر نماز خواند، آخر چه شد؟! " به این بلعم با عورا نگاه کن، چقدر این نماز خواند، آدم خوبی بود، آخرش یک مخالفت کرد به چه روزی درآمد؟! آقا بیا برو پی کارت! این همه ذکر، این همه ورد، این همه نمی‌دانم اخلاص، این همه مراقبه، این همه چی، همهٔ اینها آخرش چه می‌شود؟ آخرش همه هدر می‌شود. یک خطا بکنی، چنان تو را کنار می‌اندازند که اصلاً انگار هیچ کاری انجام نداده‌ای. اینها را شیطان می‌گوید.

آن طرف، خدا می‌گوید خطا کردی، پس من توبه را برای چه کسی قرار دادم؟ اشتباه کردی، پس من رجوع را برای چه کسی قرار دادم؟ گناهی از تو سر زد، پس من بازگشت را برای چه کسی قرار دادم؟ توجه و تنبّه را برای چه کسی قرار دادم؟ این آن طرف قضیه است و نسبت به این قضیه روایات و آیات و ادله و شواهدی که هستند، إلی ماشاءالله وجود دارد که اصلاً جای صحبت نیست.

چرا و این چه مرضی است در ما که هر کسی می‌خواهد بیاید درد و دلی با ما بکند، این جنبهٔ یأس را می‌آورد و این را خلاصه در ذهنش و در قلبش رشد

می دهد؟ چرا ما نباید آن جنبه رحمانیت خدا و آن جنبه نورانیت خدا [را در قلب خود بیاوریم].

اگر خدا به اندازه شیطان هم بود، این ترجیح جنبه یأس بر جنبه رحمت ترجیح بلا مرجح بود، چه برسد به اینکه این طرف کفه خداست، و خدا گفته است رحمت من همه را شامل می شود. آن وقت ما می آییم این شیطان را که اصلاً به اندازه یک دانه سنگ ریزه هم در قبال این مسائل ارزشی ندارد، طرف او را می گیریم. این چه نقطه ضعفی در ماست؟ چرا باید این طور باشد؟ آیا این سوء ظن به خدا نیست؟

اینجاست که مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه می فرمودند که: «سالک اصلاً به شیطان نباید فکر کند.» فکر کردن به شیطان به معنای چیست؟ به معنای کنار گذاشتن خداست. شیطان چه رقمی است آقا؟ اصلاً به شیطان نباید فکر کنی که آخ یک شیطان الآن اینجا هست و می خواهد ما را گول بزند؛ مواظب باشید. سالک باید [کار] خودش را درست انجام بدهد، تکلیف را عمل بکند و برود جلو، نیتش خدا باشد که عمل کند. اصلاً نباید به این طرف قضیه که شیطان هست، [توجه کند]. اصلاً برای چه شیطان را در ذهنش بیاورد؟ حیف نیست در این ذهن آدم شیطان بیاید؟ حیف نیست؟ ...

اینها آن رهنمودهای اساسی سلوک است که بزرگان برای ما شرح دادند که ما را از این گذرگاهها عبور بدهند. ما نایستیم، اگر ما بیاییم بایستیم، شیطان بر ما غلبه کرده است. می گوید: ها! نگهت داشتم! همین که داری به من فکر می کنی، برای من بس است. حالا نمی خواهد گناه بکنی، همین که در قلب شریف تو بیایم، و در آن قلب تو جا باز بکنم، همین قدر برای من کافی است؛ لذا ما پاتکی که باید فوراً بزنیم این است که بگوییم ما اصلاً به تو فکر نمی کنیم. تو اصلاً کی هستی که بخواهی بیایی؟ حالا بیایی و بعد هم ما از تو بترسیم، دست و پایمان را جمع کنیم و

مواظب کارهایمان باشیم و این طرف نکنیم. نه! فرض می‌کنیم اصلاً شیطانی وجود نداشته است، خدا اصلاً شیطانی قرار نداده است، شیطان نیست.

این که خداوند در آیات قرآن نسبت به شیطان تذکر می‌دهد که:

«ای بنی آدم، ﴿لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ﴾؛ شیطان و جنود او شما را نفریبند.»

این به معنای ادراک ابتدائی مسئله است. بله! شیطانی وجود دارد، اغواء می‌کند، فتنه می‌کند، انسان را به اشتباه می‌اندازد. این هوی و غرائز نفسانی را شیطان در اختیار خودش می‌گیرد و انسان را به همان راه خلاف می‌برد؛ آیات قرآن راجع به شیطان زیاد است، اما اگر انسان آمد این نکته را دریافت و این نکته را فهمید که حق این است و باطل هم این است و دیگر نباید به باطل فکر بکند، دیگر این می‌شود برای مرتبه بالا. پس مراتب معرفت و مراتب فعل مختلف است.»^۲

امید، تنها مرکب راهوار سالک الی الله

«بزرگان فرمودند:

«تنها مرکبی که سالک می‌تواند بر آن سوار شود، امید است. بدون امید،

انسان هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد.»

شما وقتی می‌خواهید به راه خدا بروید، باید با امید به رحمت خدا باشد.

باید در سالک، جنبه رحمت غلبه داشته باشد، باید در سالک جنبه ابتهاج غلبه داشته

باشد. امید به پروردگار و امید به رحمت او و امید به اینکه دست او را می‌گیرد. پس

در هر جا شما دیدید یک فکری فوراً در ذهنتان آمد؛ مثلاً فرض بکنید که حالا ما

بخوایم این کار را انجام بدهیم، چه می‌شود و بعضی از افراد بودند و نشده ...

[این درست نیست.]

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۲۷.

۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۲۲)، جلسه ۸.

این امیدی که هست، انسان را جلو می‌برد. این امیدی که هست، انسان را نسبت به [مبانی] پایدار می‌دارد. کسی که دارای تذبذب است، کسی که دارای شک است، کسی که دارای تردید هست، این دائماً فقط در حول و حوش این تردید دور می‌زند، دائماً فکرش در [تشویش] است. نماز می‌خواند، می‌گوید: فلانی هم نماز خواند، دیدی رفت، فلانی هم یک عمر قرآن خواند، زیارت رفت، [دیدی رفت]، فلانی از من بیشتر زیارت امام رضا آمده و هر کاری می‌کند، فلانی، فلانی. فلانی این کار را کرده، فلانی آن کار را کرده! هیچ با خود نمی‌گوید هرکسی پرونده خاص به خودش را دارد، هرکسی پرونده خودش را دارد، ربطی به دیگری ندارد. شما وقتی سر یک کلاس هستی، آنچه استاد می‌گوید گوش می‌دهی، هیچ فکر می‌کنی که الآن آن [شخص] دارد با موبایلش کار می‌کند یا با چه کسی حرف می‌زند؟ یا نه! می‌گویید ولش کن! آن نفهمید، نفهمید، صحبت استاد از دست می‌رود، این مطلب از دست می‌رود.

معامله می‌خواهید انجام بدهید، نمی‌گویید [چون] فلانی در این معامله خطا کرده، ورشکست شده و من [در این معامله] نمی‌روم. می‌گویید خُب این [خطا] کرده، می‌خواست نکند. در معاملات کاری به دیگران ندارید، سر کلاس کاری به دیگران ندارید، موقعی که می‌خواهید به منفعتی برسید، [کاری به دیگران ندارید]. اما سر سیر و سلوک که شد، نگاه کن به فلانی رفت؛ آن یکی فلان شد...

این شیطان است، شیطان می‌آید و این تخم یأس را بر دل‌های ما می‌پاشد، نمی‌گذارد ما با امید حرکت کنیم، نمی‌گذارد امید بر ما تقویت شود، نمی‌گذارد این امید در ما جوانه بزند و رشد کند و بیاید و حرکت کند. اینجا ما باید مواظب باشیم و آن مراقبه بیاید و آن را کنار بزند. تا می‌خواهد تخم یأس بیاید و بذر یأس در دل می‌خواهد قرار بگیرد، یک‌دفعه می‌بینیم این شیطان اینجا ایستاده است. ولی وقتی که انسان با این قضایا خیلی راحت برخورد کرد، فلان شخص فرض بکنید که فلان

حرف را می‌زند، [بگوید ای داد بیداد!] چرا می‌گوید ای داد بیداد؟ [بلکه بگوید] خداحافظ شما، تمام شد. فلان شخص دیگر مثلاً فلان جا نمی‌آید، خُب خداحافظ. فلان شخص ... خیلی راحت! خواست آمد، نخواست [نیامد].

این بردن ذهن به این طرف و آن طرف یکی از راه‌های نفوذ شیطان است. همین که شما ذهنت را می‌بری، همین که ذهنت را می‌بری، البته خوب است انسان بالأخره از خطاهای دیگران عبرت بگیرد. این اشکال ندارد، حتی مستحسن هم هست. اما اینکه بیاید در انسان قرار بگیرد این قضیه، نفس انسان را اشغال کند، ذهن انسان را اشغال بکند، نه! این مسئله درست برخلاف سلوک است و برخلاف راه خداست و در مسیر ایجاد یأس شیطان از رسیدن به مراحل قرب است.^۱

۱. همان (رمضان ۱۴۳۶)، جلسه ۱۶.

بخش چهارمین

تأثیر قرائت قرآن، ادعیه و نوافل در تعالی روح

فصل اول: تاثیر انجام عبادات در اوقات مخصوصه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارتباط شاكلة وجودی انسان با با طیّ مدارج کمالی و عبادات مختلفه

«شاكلة وجودی انسان در ارتباط با طیّ مدارج کمالی و جریانات اطرافش اقتضا می کند که خداوند متعال در طول شبانه روز عبادات مختلفی را در نظر بگیرد: نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر چهار رکعت باشد. طلوع فجر تأثیری بر قوای روحی و جسمی انسان می گذارد که لازمه آن، قیام به عبادت با این کیفیت خاص است؛ آن تأثیر، در نماز ظهر نیست و نماز ظهر تأثیر خاص خود را دارد.

این مسئله کاملاً مشهود است که حال انسان در موقع بین الطلوعین با حال او در هنگام غروب آفتاب تفاوت می کند؛ در بین الطلوعین که خورشید طلوع می کند، حال انبساط است و موقع غروب آفتاب که خورشید پرتو خود را برمی چیند، حال غم و قبض حاصل می شود، درحالی که هر دو یکی است و هر دو مظهري از مظاهر پروردگار هستند: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾^۱ وارداتی که ممکن است در این دو حال برای انسان اتفاق بیفتد، کاملاً با یکدیگر متفاوت

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۳۹: نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۲:

«و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، با حمد پروردگارت او را تسبیح کن!»

است.

در هنگام ظهر، حال مخصوصی برای انسان پیدا می‌شود که آن حال در صبح و در غروب وجود ندارد؛ لذا دعا در هنگام زوال از سایر مواقع به استجابت نزدیک‌تر است و بزرگان نیز به نماز ظهر بیش از سایر نمازها اهمیت می‌دادند.^۱ تمام این اختلافات به جهت کیفیت ارتباط بین نظام وجودی انسان و نظام حاکمی است که در اطراف او قرار دارد، و الاً این حالات نباید اختلاف داشته باشد.^۲

تأثیر وضعیّت اجرام آسمانی بر اعمال انسان

«تمام موجودات این عالم با یکدیگر تأثیر و تأثر و فعل و انفعال دارند؛ کرات و اجرام آسمانی در خصوصیات عالم ماده و غیرماده تأثیرات بسیار عجیب و پیچیده‌ای دارند. ارباب طلسمات و صاحبان علوم غریبه در این مسئله مطالبی دارند و اصولاً پایه علوم آنها بر ارتباط بین اجرام سماوی قرار گرفته است. اینکه یک ذکر در موقع اقتران یا تقابل بین دو جرم سماوی اثرات متفاوتی دارد، به جهت کیفیت ارتباط بین نفوس ملکوتی اجرام سماوی با قضایایی است که در این کره خاکی و سایر کرات اتفاق می‌افتد. این تأثیر و تأثرات موجب کیفیتی خاص از اعمال انسان می‌شود، و لذا تأثیری که عبادت و ذکر در بین الطلوعین دارد، فقط مربوط به خصوصیت آن موقع است.»^۳

۱. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۹۷؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. این تأثیر در خصوص نماز ظهر است و حتی نماز عصر چنین نیست.

۳. عنوان بصری، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴. همان.

لزوم بهره‌مندی از ادعیه در ظروف خاص مبتنی بر حالات و مراتب مختلف انسان

«ادعیه‌ای که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، برای حالات و مراتب مختلف انسان در ظروف خاص خود بیان شده است. کسی نمی‌تواند از جانب خود کتاب دعائی را از اوّل تا آخر آن دوره کند. دعاهاى افتتاح، ابوحمزه ثمالی، کمیل و صباح هرکدام اثر خاصی دارد که دعاهاى دیگر ندارد.^۱ اثری که مناجات شعبانیه دارد ادعیه ماه رجب ندارد؛ این دعا برای ماه رجب و آن برای ماه شعبان است، و چه بسا ممکن است قرائت بعضی از ادعیه در بعضی از حالات برای انسان مناسب نباشد.

بنابراین هرکدام از ادعیه‌ای که از طرف ائمه علیهم السلام برای رشد و تکامل انسان وارد شده است، مرتبه خاصی را می‌طلبد. اگر شما هنگام غروب آفتاب دعای صباحی را که مختص به صبح است، بخوانید، اصلاً وفق پیدا نمی‌کند. اگر دعای سیماتی را که برای عصر جمعه وارد شده است، در صبح جمعه بخوانید، آن اثر را ندارد. دعای افتتاح در شب‌های ماه مبارک رمضان وارد است، نه صبح تا ظهر؛ این دعا برای وقتی است که انسان از سحر تا غروب مبطلی انجام نداده و روزه در او تأثیر گذاشته و بعد از افطار اثرات خاصی برای صائم پدید آمده است.^۲

۱. البته دعای صباح به دعای کمیل بسیار نزدیک است.

۲. همان.

فصل دوم: آداب قرائت و تدریس قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فضیلت قرائت قرآن در ماه رمضان

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«لِكُلِّ شَيْءٍ رِبِيْعٌ وَ رِبِيْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ»^۱ «برای هر چیز، فصل بهار و

شکوفایی وجود دارد و بهار قرآن، ماه رمضان است!»

نزول قرآن کریم بر نفس و قلب تک تک افراد تا روز قیامت

«در مکتب اهل بیت علیهم السلام، نه تنها قرآن نسبت به جمیع مَنْ فی الأرض
إلى يوم القيامة، حجّیت و سندیت دارد، بلکه بالأصالة و التّفرد به نفس و قلب
یکایک افراد إلى يوم القيامة نازل شده است، و هر کدام از افراد که قرآن را باز
می کنند، همان شخص بالأصالة مخاطب قرآن و مقصود بالخطاب خواهد بود؛ نه
اینکه چون بر پیامبر نازل شده است و او دستور به قرائت و عمل بدان داده است،
پس بر ما لازم است که از دستور او تبعیت نماییم تا مأجور باشیم.

علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمّد از سلیمان بن داوود منقری از

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰.

حفص روایت می کند:

در کافی با إسناد خود از سلیمان بن داوود المنقری عن حفص، قال: «سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ لِرَجُلٍ: «أَتَحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟» فَقَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ: «وَلَمْ؟» قَالَ: لِقِرَاءَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ: «يَا حَفْصُ! مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عَلَّمْ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ؛ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَارِقْ! فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرَقِي.»

قال حَفْصٌ: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَا أَرْجَى النَّاسِ مِنْهُ، وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا، فَإِذَا قَرَأَ فَكَانَتْهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا.»^۱

در این روایت شریفه امام علیه السلام درجات بهشت را بر حسب میزان معرفت انسان به مفاهیم و عمق قرآن قرار داده‌اند، آن وقت چگونه می‌تواند چیزی

۱. همان، ص ۶۰۶:

«و نیز کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص روایت کرده است که گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم به مردی می‌گفت: آیا دوست داری در دنیا باقی بمانی؟! گفت: آری! حضرت فرمود: چرا؟! گفت: به جهت خواندن سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.

حضرت در پاسخ وی هیچ نگفتند؛ پس از یک ساعت به حفص گفتند: ای حفص! هر کس از موالیان ما و از شیعیان ما بمیرد و قرآن را نتواند بخواند، در میان قبرش به او یاد می‌دهند، تا بدین وسیله خداوند درجه و منزلت او را بالا برد؛ چون درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است؛ به مؤمن گفته می‌شود: بخوان و بالا برو! مؤمن می‌خواند و سپس بالا می‌رود.

حفص می‌گوید: من در میان مردم هیچ‌کس را ندیدم که خوفش از خدا بر نفسش، و نیز امیدش به خدا از موسی بن جعفر علیهما السلام شدیدتر و بیشتر باشد. قرآن را که تلاوت می‌نمود، با حال حزن و اندوه می‌خواند. و چنان غرق توجه ذات اقدس ذوالجلال بود که گویی با انسانی مخاطبه و گفت‌وگو دارد.»

که مربوط به انسان نباشد و حجّیت آن در انحصار مشافهین بالخطاب باشد، موجب رشد و رقاء انسان گردد؟!۱

نکته قابل تأمل در این روایت این است که حفص می‌گوید: وقتی امام علیه السّلام قرآن تلاوت می‌کرد، گویا این آیات را به فردی دیگر خطاب می‌نمود؛ و به عبارت دیگر خود را مخاطب این آیات قرار می‌داد و به نفس خود آن را انشاء می‌فرمود.۱

دستور بزرگان در قرائت قرآن: قاری را ندائی از جانب پروردگار دانستن!

و بر همین مبنا که قرآن بر تک تک افراد نازل شده است می‌فرمودند:

«بزرگان می‌فرمایند: وقتی قرآن می‌خوانی، باید قاری را ندائی از جانب پروردگار و مستمع را نفس خود تلقی نمایی! و این پروردگار است که آیات را به نفس و قلب تو نازل کرده است و تو مقصود و منظور از این خطاب می‌باشی و تک تک این آیات و معانی و حقایق بر قلب تو نازل شده و فرود آمده است.

بنابراین، اینکه بعضی فتوا می‌دهند که: «هنگام قرائت سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۲ و امثال آن که خطاب متوجّه رسول الله است، مصلی باید قصد حکایت و اخبار کند و الا نماز او باطل خواهد شد.»، [چنین مسئله‌ای] باطل است؛ زیرا مخاطب ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ همان قاری و مصلی می‌باشد، متّهی از زبان و قلب رسول الله؛ بدین معنی که رسول الله حیثیت مرآتیه پیدا نموده است برای جمیع افراد الی یوم القیامة.

پس نمازگزار در هنگام نماز و نیز در وقت قرائت قرآن باید خود را جدّاً و

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۸۱ (تعلیقه).

۲. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

تحقیقاً و واقعاً و اصالتاً مخاطب آیات کریمه بداند و از این منظر به آنها توجه نماید، و قاری را ذات اقدس الهی فرض کند که از مقام شامخ ربوبی، این بنده و مخلوق خود را مورد خطاب خویش قرار داده است و او را به سوی خود می‌طلبد.^۱

عارف در لذت وصل است و زاهد به دنبال ثواب آخرت

«پغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «أرحنی یا بلال!» بیا بلال ما را راحت کن، برگردان به آن توجه به ذات. به آن توجه به احدیت و ذات، برویم آن‌جا فقط ذات را ببینیم، همه مظاهر را بگذاریم کنار برای اهلش. اگرچه مظاهر نوریّه باشد. اگرچه این مظاهر، مظاهر حوریّه باشد. اگرچه این مظاهر، مظاهر ملک و ملائک باشد. همه مال شما! ملک را بخشیدیم به خودش و حوری را بخشیدیم به صاحبان حور و...! جناب خواجه چه می‌فرماید؟

من که امروزم بهشت وصل حاصل می‌شود

و عده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

امروز من در وصلم! امروز در مقام مصاحبت با پروردگار قرار گرفتم! امروز در حریم انس قرار گرفتم! زاهد می‌گوید فردا بیا بهشت، به تو حوری می‌دهند، غلمان می‌دهند، سیب و گلابی و پرتقال [می‌دهند]؛ خلاصه آنجا برایت در جعبه‌ها آماده کرده‌اند.

من امروزم، امروز وصل است. امروز... چرا به هوی و نیت و آرزو و آمال مستقبل و آینده دل خوش کنم؟ اینها هم همین را دارند می‌گویند! حافظ هم همین را دارد می‌فرماید.^۲

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۸۱ (تعلیقه).

۲. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۳.

حقیقت «أرحنی یا بلال!» عبور از مظاهر و رسیدن به ذات

«پیغمبر، می فرماید: «أرحنی یا بلال!»؛ «بلال بیا من را راحت کن.» وقتی که می فرماید بلال بیا من را راحت کن، یعنی مرا به ذات برسان. پس نمازی که پیغمبر می خواند، نماز عبور از مظاهر ذات است به خود ذات. این همانی است که مرحوم آقا راجع به آقای حداد می فرمودند که وقتی می گفت الله اکبر، دیگر آقای حدادی در میان نبود. و انسان احساس نمی کرد کسی دارد می گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... ﴿۱﴾ این همان است! ﴿۲﴾

از بین رفتن استعدادهاى رشد، بر اثر تبعیت از اهل ظاهر

«خب! جناب ثقة الأعلام و فخر الإسلام! آن نمازی که شما ما را دعوت می کنید، با این نمازی که رسول الله دعوت می کند یکی است؟! خنده دار نیست؟! آن وقت چه سرمایه‌هایی و چه استعدادهایی در این دنیا از بین می‌روند؟ چه استعدادهایی؟ بر اثر اعتماد به این حرف‌هاست که این استعدادها نابود می‌شود، اینهایی که می‌توانستند دستور رسول الله را عمل کنند... این استعدادها چه می‌شود؟ همه از بین می‌رود! چرا؟ چون به این حرف‌ها گوش دادند! کسی که می‌رود پیش این دکتر... اگر این دکتر نسخه عوضی داد، خب دواى عوضی خورده است! دواى عوضی هم بخورد، می‌میرد! خیلی اتفاق افتاده است دیگر؛ نسخه عوضی، تشخیص عوضی و بعد هم مریض مرده است. هیچ! مرده! بعد معلوم می‌شود ای داد بی‌داد! این "ای داد بی‌داد" را زودتر می‌گفتی، آقا جان! مرده، دیگر مرده!

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۲ و ۳.

۲. همان.

این هم همین است. این عُمَر را که خدا دو بار به انسان نمی دهد. یک بار تجربه کند، و بار دیگر به کار بیند، نه! یک عمر خدا به انسان می دهد. حالا اگر قرار باشد انسان بیاید به این نسخه عمل کند، چه می شود قضیه؟ همه استعدادها از بین می رود.^۱ چون بالاتر از نسخه، فکرش نمی تواند برود. در حد همین نسخه، بروید با مردم صحبت کنید! ببینید نمازی که می خوانند، چیست؟!^۲

کیفیت نگرش اولیاء الهی در قرائت قرآن

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه در تعلیقه کتاب ترجمه صلاة جمعه می فرماید:

«قرآن اگر چه در دوران رسالت تا هنگام وفات بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است اما آن حضرت فقط واسطه برای ابلاغ و ایصال قرآن و تبیین مفاهیم و احکام و بیان نصایح و وعید و انذار آن برای مردم نبوده اند بلکه نفس شریفشان مانند آینه ای که انوار خورشید را به جوانب و اطراف منعکس کند، بوده و آینه از این جهت صرفاً وسیله ای برای انتشار و رساندن نور به اطراف و جوانب خواهد بود و خصوصیت بیشتری ندارد. آیات قرآنی هم حاکی از این معنا می باشد. همانند آیات:

﴿لَا تُذِرْكُم بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾^۳ «دلیلش آن است که شما و هر کس که این پیام

۱. به قول حضرت مولانا رضوان الله علیه که می فرماید:

گفت هر دارو که ایشان کرده اند آن عمارت نیست ویران کرده اند

بی خبر بودند از حال درون اَسْتَعِيذُ اللّٰهَ مِمَّا يَفْتَرُونَ*

*. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۳.

۳. سوره انعام (۶) آیه ۱۹.

و مطالب به او برسد را هشدار دهم.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛^۱ «به حقیقت که ما آن را، قرآنی

عربی نازل کردیم، تا شاید شما بیندیشید.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ

لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا﴾؛^۲ «ما این کتاب را بر اساس حق به سوی تو فرستادیم تا

به آنچه خدا به وحی خود بر تو پدید آورده میان مردم حکم کنی، و نباید به

نفع خیانتکاران (با مؤمنان) به خصومت برخیزی.»

﴿نَلْهُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...﴾؛^۳ «در حقیقت این

آیات، دلایل روشنی است در سینه آنان که [از خدا نور] دارای علم و دانش

هستند...»

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾؛^۴ «اهل

معرفت و بینش کسانی هستند که هر گاه به آیات پروردگارشان متذکرشان

سازند، کر و کورانه در آن ننگرند.»

که همه این آیات دلالت نموده بر اینکه قرآن بر تک تک حاضرین و غایبین تا روز

قیامت نازل شده است.

پس آنچه که گفته شده - که قرآن برای غیر مشافهین بالخطاب حجیت ندارد

و ظواهرش برای آنان معتبر نبوده و لذا از مرتبه ظهور ساقط می‌باشد. - در نهایت

ضعف و بطلان است. از این جهت که هنگام تلاوت قرآن کأنّ خود را بدون هیچ

واسطه‌ای مخاطب این آیات شریفه می‌یابیم. و گویا خداوند متعال خودش این

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۵.

۳. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۹.

۴. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۳.

آیات را به ما القاء می نماید و این ما هستیم، که آیات را از او تلقی می کنیم. پس این نحوه از قرائت قرآن است که موجب تأثیری عمیق و روحانیتی مشهود بر نفس می گردد.

و هم چنین این مطلب - که گفته می شود: که قرائت سوره‌هایی همانند: ﴿قل هو الله أحد﴾ باید با لسان حکایی باشد نه با لسان خطاب!! - خروج از میزان وحی و تنزیل بوده و از اساس ساقط و باطل است.

به جانم قسم! که گمان نکنم که در این مطلب اشتباه و خطا کنم، که این مسائل مطروحه همه ناشی از عدم تدبّر در حقایق و معارف اسلامی و رفض و کنار گذاشتن معارف الهیه و مُعظم دروس دینی مثل تفسیر و فلسفه و عرفان و دور نگه داشتن آنها از دایره تعلیم و تعلّم بوده و فقط اکتفا نمودن به فقه و اصول و انعزال و دوری گزیدن از مبانی که رکن رکین و اصل اصیل آن دو بوده، می باشد. مبانی که توسط عرفان و ولایت مشید و با بهره‌گیری و اقتناص از انوار معرفتی که از منبع وحی و اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم اجمعین مستحکم گردیده است.

پس بنابراین، فاصله و تفاوت بین این دو مسلک و روش مانند فاصله بین مشرق و مغرب چقدر از یکدیگر دور و بعید است!؟

آن چنان که یک مسلک و طریق می گوید: تمام انسان‌ها مخاطب حقیقی و واقعی قرآن کریم بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم آینه و مرآة را داشته که مسئولیت ایشان فقط ابلاغ و بلاغ می باشد. فلذا بر اساس این مبنا نفوس همگان محل نزول قرآن و دریافت‌کننده حقائق و حیانی و مخاطب حقیقی قرآن می باشد.

و مسلک دیگر معتقد است: قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و مخاطب آن حضرت بوده و [هیچ] ارتباطی با ما ندارد و ظواهر آن برای آن حضرت و یا نهایتاً حاضرین در وقت نزول حجّت است و هیچ حجّیت و

فایده‌ای غیر از تبرک جستن در مجالس برای ما ندارد.

[هم‌چنین] نتیجه افتراق شدید این دو مبنا در کیفیت انجام نماز دیده می‌شود که در یک طرف احساس روحانیت و حیات و نشاط علوی و در طرف دیگر بویی از این معانی احساس و ادراک نمی‌شود.

و چه تفاوت عمیقی است بین قرائت قرآنی که در آن قاری خود را مستمع و خداوند متعال را قاری و ملقی می‌داند، همان‌گونه که بعضی از روایات به این حقیقت اشاره می‌کند، مثل روایتی که حالت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در هنگام قرائت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را بیان می‌کند. و بین قرائت کسی که معتقد است:

«قرآن نسبت به ما هیچ‌گونه حجّیتی نه در ظواهر و نه در اطلاقات و نه و نه و... ندارد!!»

چنین طریقی انسان را از راه خدا و تقرب به سوی او دور می‌سازد و نتیجه آن محرومیت از فیوضات ربّانیه خواهد بود و اعمال عبادی انسان را منحصر به صرف تحرّک جوارح بدون هیچ روح و حیاتی بلکه به افعالی جامد و متحرّج و خشک که هیچ حقیقتی در ورای آن وجود ندارد، تبدیل می‌نماید، ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾.

از مطالب گذشته کسی گمان نکند مقصود ما - که عموم مردم مخاطب قرآن هستند - با آنچه که در روایات آمده است تنافی دارد. چون که در روایات آمده:

«قرآن در بیت وحی و ولایت نازل شده و حضرات ائمه علیهم‌السلام همان اهل ذکری هستند که در قرآن به آن اشاره شده است و هیچ مسلمانی چاره‌ای جز رجوع به آن حضرات صلوات الله علیهم اجمعین برای وصول به معرفت و شناخت قرآن کریم و روشن شدن حقایق و حیانی آن ندارد.»

که این مطلب، حق است و حق پشتیبان و ورای اوست، بلکه مقصود ما این است که انسان باید بداند که وقتی قرآن می‌خواند مخاطب حقیقی خداوند است و چاره‌ای برای فهم معانی خطابات و حقایق قرآن غیر از رجوع به اهل ذکر که همان اهل بیت و وحی سلام الله علیهم اجمعین باشند، ندارد.

هم‌چنین مقصود ما از نزول قرآن بر تک‌تک افراد، آن چیزی نیست که جهال و منعزلین از حقایق معارف و اسلام مطرح کرده‌اند، آنها می‌گویند:

«قرآن مراتب مختلفی از معنا بر حسب ادراک هر شخص دارد و آنچه که هر فرد از آیات قرآن می‌فهمد همان برای او حجت است و در نتیجه برای قرآن یک معنای ثابت و حقیقی که مراد خداوند باشد، وجود نخواهد داشت.»

زیرا بدیهی است که التزام به این مبنا [ی‌سخیف] قطعاً موجب سقوط آیات قرآن از حجیت می‌شود و آن را هم‌تراز کلامی بیهوده و عبث و لغو و شوخی و هزل قرار می‌دهد؛ نعوذ بالله من الجهالة والضلالة!

پس از خداوند متعال مسالت داریم که به ما توفیق معرفت حقیقی نسبت به شریعت خویش و آنچه بر رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده و حضرات ائمه اطهار و پیشوایان ما صلوات الله علیهم اجمعین آن را تبیین نموده‌اند، عنایت فرماید. و فهم و ادراک ما را بالا برده و ما را بر منهج مرضی اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم قرار دهد؛ اِنَّه خیر موفّق و معین، آمین.»^۱

بیان تمثیلی درباره قاری بودن خداوند در هنگام قرائت قرآن

«از شما می‌پرسم، تابه‌حال از کسی غیر از این مکتب عرفان، شنیده اید که بگوید وقتی قرآن می‌خوانید، قاری را کسی دیگر و خود را مستمع بیندارید؟!»

۱. ترجمه صلوة جمعه، ص ۱۲۶ (تعلیقه).

یعنی وقتی که انسان قرآن بخواند، قاری کس دیگری است، مستمع ما هستیم. برای شما مثال می‌زنم: یک نامه‌ای یک نفر برای شما می‌نویسد و در این نامه مطالبی را مربوط به خود ما یا از مسائل گذشته تذکر می‌دهد. این نامه به دست شما می‌رسد، پاکت را باز می‌کنید، می‌بینید یک نامه است. شما این‌طور هستید، این خصوصیات را دارید، این صفات خوب را دارید، این صفات غیر مستحسنه را دارید، این کار را باید بکنید، آن کار را باید بکنید، آنجا این اتفاق افتاد... در مجموع، مطالبی را در یکی دو صفحه، برای شما در این نامه می‌نویسد و شما شروع می‌کنید آن را خواندن. آیا این احساس برایتان پیدا نمی‌شود الان که دارید این نامه را می‌خوانید، در واقع او دارد این نامه را برای شما می‌خواند، چون دستش نمی‌رسید، به روی کاغذ آورد. این نیست؟! هست دیگر. یعنی آن شخص به جای اینکه بیاید و بگوید آقا شما یه هم‌چنین آدمی هستید، این خوبی‌ها را دارید، این بدی‌ها را دارید، این کارها را باید انجام بدهید، فلان کس این کار را کرد، چه کرد، یک چند تا مطالب بگوید. آن [فرد] در آن شهر است، دستش نمی‌رسد، [نامه می‌فرستد]. اگر می‌رسید، مثل قبلاً که تلفن و این حرف‌ها نبود. [ولی حالا] اگر کسی با شما کاری داشته باشد چکار می‌کند؟ نامه می‌دهد؟ امروزه که این‌طور نیست، تلفن می‌کنند دیگر. پس در تلفن، گوینده کیست؟ آن کسی است که می‌خواهد این مطالب را القاء کند. شنونده کیست؟ شما که این مطالب را می‌خواهید دریافت کنید، شما شنونده هستید.

تلفنش قطع شده، ندارد. چاره‌ای نیست که آن مطالب را که باید در تلفن به شما بگوید، آن مطالب را می‌نویسد - مثل اینکه در زمان سابق همین‌طور بود - وقتی که [آن نامه] به دست شما می‌رسد، یعنی چی؟ یعنی من دارم اینها را برایت می‌خوانم. پس وقتی شما دارید این را می‌خوانید، شما زبان تکلم نویسنده هستید. آن زبان چون در اینجا نیست، وکالتش را به شما داده که شما بخوان. حالا می‌توانید

بخوانید، می‌توانید هم نخوانید، فقط با چشم مرور کنید، ولی می‌خوانید. پس این خواندن، می‌شود حکایتی که این از آن مُلقی، کسی که القاء می‌کند، مطالب را القاء می‌کند، مطالبش را به شما می‌خواهد برساند، به شما مستمع و مکلف که می‌خواهید عمل کنید. قرآن همین است.

خدا این قرآن را برای چی فرستاد؟ برای اینکه به ما بگوید: آقا جان! بنده که نمی‌توانم بیایم تو این دنیا، و در گوشت این مطالب را از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس بگویم! من در مقام تجرّد قرار دارم، تو ماده و از جنس مادیات هستی. و از آن طرف، برای هر کسی هم که نمی‌توانم یک قرآن جدا و یک دستورالعمل جدا بیاورم، به تعداد افراد. یک کتاب آوردم، یک نامه آوردم، یک دستورالعمل آوردم، برای تک تک افرادی که به اسم آدم، آدم دو پا، در این دنیا پا به عرصه وجود می‌گذارند. نماینده خودم را رسول الله قرار دادم که فقط بیاید این نامه را به دست شما برساند و بس!

پیغمبر چه کسی بوده است؟! نامه‌رسان. متوجه شدید؟ همین! نه اضافه. ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾^۱... ای رسول من، تو باید فقط نامه را برسانی. مطلب را باید برسانی. مطلب را باید به افراد برسانی. این طور نماز بخوانید، این طور روزه بگیرید، این جور با خدا ارتباط داشته باشید، این طور با مردم ارتباط داشته باشید، این طور زندگی را بگذرانید، این تصرفات را بکنید، تمام شد! یک نسخه را خدا به من داده، یک نسخه را هم به شما داده است. بردارید این نسخه را چاپ کنید، هر کدامتان این نسخه را بگذارید در خانه‌تان. پس این می‌شود چی؟ یک نامه و یک دستورالعمل که از ناحیه پروردگار برای من است.

اهل معرفت، می‌گویند قرآن را این طوری بخوان. این حرف را تا حالا از چه

۱. سوره مائده (۵) آیه ۹۹.

کسی شنیدید؟^۱

قرائت قرآن برای فهم است، نه جمع آوری ثواب

«یک وقت این را باز می‌کنید، آقا بخوان ثواب دارد! همین طوری! ثواب دارد، اصلاً نمی‌فهمی این آیه چیست؟ چه معنایی دارد؟ به کجا برمی‌گردد؟ راجع بهش فکر کنیم، نکنیم، ول کن آقا ثواب دارد! روزی یک جزء بخوان، ماه رمضان است دیگر! «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ، نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ» و این حرف‌ها، خوابتان عبادت است. خب این یک قسم است.

قسم دیگر این هست: آیه‌ای که می‌خوانی: ﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾^۲ مو بر بدن راست می‌شود! ﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَّحِيمٌ﴾^۳ همین یک آیه آقا! بنشینیم فکر کنیم، این آیه چه بوده است؟ ما آمدیم، ای کسی که من باید با تو تلفنی صحبت کنم و بهت بگویم چکار کنی، آن حرف تلفنیم را اینجا نوشتیم، دادم به پیغمبرم برایت آورد، این است. آیاتی را، نشانه‌هایی را، علائمی را، مظاهری را، برای شما آورد، تا شما را از ظلمت جهل و تخیل و توهم و مجاز، به عالم نور بکشاند که عالم حیوان و انسانیّت و حیات و فلاح سرمد است. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَّحِيمٌ﴾^۳؛ اگر رحمت نداشت که این کار را نمی‌کرد. در این آیات فکر کردیم؟ تفکر کردیم؟ چه آیاتی خدا برای ما آورده است که ما را از ظلمت به نور بکشاند؟ چه آیاتی آورد؟ خب بیایید نگاه کنید! چه نشانه‌هایی؟ چه مسائلی؟ چه خصوصیات؟ آمدند گفتند

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۳.

۲. سوره حدید (۵۷) آیه ۹.

۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۹.

دیگر آقا! ما چهارده معصوم داریم، آمدند دستورالعمل‌ها را به ما دادند، قرآن به اضافه دستورالعمل‌هایی که معصومین دادند، تمام است دیگر. دیگر نیاز به چیز دیگر نداریم.

اولیاء و عرفاء الهی می‌آیند آن‌ها را پیاده می‌کنند، مصداقیّت آنها را به ما نشان می‌دهند، آن حقایق را به صورت عینیّه و خارجیّه برای ما ابراز و اظهار می‌کنند، می‌گویند آن معنا، این هم مصداقش. آن معنا، این هم حقیقت خارجیش. کار دیگر که نمی‌کنند.»^۱

ظهور حالات تجرّدی سالکین در هنگام قرائت قرآن کریم

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در نتیجه این نحوه قرآن خواندن می‌فرمودند:

«اگر این طور بخواهیم قرآن را بخوانیم، که می‌فرمودند:

«قرآن را وقتی می‌خوانید، سعی کنید قاری را پروردگار، و خود را مستمع بدانید.»

با این وضعیت بخوانید، یک مرتبه می‌بینید، عجب! این آیه را من صدها بار خواندم، ولی این معنا [تا به حال به ذهنم نیامده بود]، ولی الآن چه شد که این معنا در ذهن آمد؟ حالا این البته فقط معناست‌ها! ممکن است برای انسان در این زمینه مکاشفاتی پیدا بشود، حقایقی پیدا بشود. اکثر مواردی که برای سلاک راه خدا مکاشفات تجرّدیّه پیدا می‌شود، اکثراً در موقع خواندن قرآن است.»^۲

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۳.

۲. همان.

کیفیت برخورد علماء اهل ظاهر با قرآن و عدم ترغیب طلاب به اشتغال به قرآن کریم

مگر مرحوم آقا نفرمودند که:

«من با یکی از فضلاء نجف صحبت می‌کردم، و می‌گفت ما نیاز به قرآن نداریم. آقای آسید محمدحسین! طلبه‌ها نیاز ندارند قرآن بخوانند. قرآن عبارت است از یک عدّه آیات احکام، که اینها مربوط به احکام کلیّه است و خیلی کاربرد ندارد؛ خصوصیات و جزئیاتش که در سنن و روایات وارد است. یک مقدار هم مسائل اخلاقی هست که می‌دانیم! کمک کنید، نیکی کنید، دروغ نگوئید، فلان نکنید... یک مقدار هم قصص و حکایات است که خیلی خوب، یک دفعه خواندیم و فهمیدیم قضیه موسی و خضر چه بوده است! برای چه بیاییم قرآن بخوانیم؟ برای چی قرآن بخوانیم؟ این حرف‌ها زده شده است! و الانم هست.

این را شما بگذارید کنار روایتی از امام رضا علیه السلام که می‌فرماید:

«به این علت مردم امر شدند بر اینکه در نماز قرآن بخوانند، (نه اینکه هم‌اش ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾! بخوانند) که: «أَنْ لَا يَصْبَحَ كِتَابُ اللَّهِ مَهْجُورًا»^۱ تا کتاب الله مهجور نباشد. تو سینه‌ها باشد. به آن عمل بشود. به آن توجه بشود.»

این آقا می‌گوید نیاز به قرآن نداریم! آن وقت امام معصوم ما دستور اینجوری می‌دهد. به کدام باید عمل کنیم؟ کدام نسخه را باید بیچیم؟ کدام نسخه؟ آن امام معصوم، امام صادق می‌گوید در روز قیامت به میزانی که فرد از معارف قرآن در سینه او متحقق است، مدارج پیدا می‌کند. این آقا می‌گوید نیازی نداریم که قرآن

۱. من لا يحضره الفقيه ج ۱، ص ۳۱۰.

«عن الرضا عليه السلام أنّه قال: «أمر الناس بالقراءة في الصلاة لئلا يكون القرآن مهجوراً.»»

بخوانیم. و عبارتشان این است که: «طلبه نباید وقتش را به قرآن خواندن بگذرانند. کارهای مهم تر دارد!»^۱

تفاوت مجالس اهل ظاهر با مجالس اولیاء الهی

«آدم وقتی می رود پیش اینها می نشیند، می بیند... حرف هایشان چیست؟ مردم را می گویم! ذهنتان جایی نرود. حالا رفت هم رفت. مردم را می گویم. [آن وقت می بینیم] حرف ها در چه افقی است؟ در چه سطحی است؟ در چه فضائی است؟ اصلاً آقا حال تهوع پیدا می شود! حال تهوع! وقتی که بلند می شوی می روی مجالس آقای حدّاد را می نشینی، اصلاً می خواهی بال در بیاوری بروی. قضیه چیست؟ نگاهشان معجزه، کلامشان معجزه، نشستشان معجزه، برخاستنشان معجزه، حرکتشان معجزه، سکونشان... چون مصداق شده است. الآن این وجود ایشان مصداق شده است. مصداق برای آن حقایق نورانی و آن مسائل عالی.»^۲

عبارت مرحوم حدّاد به مطهّری: «پس کیّ نماز می خوانی؟!»

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب روح مجرد آورده است که:
«مرحوم مطهّری در مراجعت از این ملاقات ها بسیار مشعوف بودند، و می فرمودند: در یک بار که خدمتشان بودم از من پرسیدند: نماز را چگونه می خوانی؟ عرض کردم: کاملاً توجّه به معانی کلمات و جملات آن دارم!
فرمودند: پس کیّ نماز می خوانی؟! در نماز توجّهت به خدا باشد و بس!
توجّه به معانی مکن!»

انصافاً این جمله ایشان حاوی اسرار و دقائقی است، و حقّ مطلب همین طور

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۳.

۲. همان.

است که افاده فرموده‌اند.

چراکه در نماز اگر انسان متوجه معانی نماز شود که مثلاً ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱ به معنی آنست که: «من فقط تو را عبادت می‌کنم و از تو استعانت می‌طلبم.» ذهن و فکر نمازگزار بدین حقیقت متوجه بوده و از توجه کامل به خدا غافل است؛ درحالی که باید توجه صد در صد به سوی خدا باشد و مخاطب فقط خدا باشد، و در این صورت دیگر توجه به معنی نیست، مگر به نحوه آلی و مرآتی؛ هم‌چنان که در نماز نباید انسان توجه به الفاظ و عبارات آن داشته باشد، مگر توجه آلی و مرآتی. زیرا اگر توجه به الفاظ نماز از صحت ادا کردن و تجوید آن و أداء از مخارج آن شود، دیگر آن نماز، نماز نیست؛ نه توجه به خداست و نه توجه به معنا. ولی اگر توجه به خدا شود و انسان در خطاب و مکالمه‌اش با خدا لحظه‌ای فرود نیاید، نه فکر الفاظ نماز را بنماید و نه فکر معانی آن را، در این صورت تمام الفاظ خود بخود به نحو آلی و مرآتی یعنی با نظر غیر استقلالی آمده و به دنبال، جمیع معانی نیز به طریق آلی و مرآتی نه با نظر استقلالی آمده و همه به نحو صحیح و مطلوب ادا شده است، بدون آنکه در توجه تام به خداوند و حضور قلب خللی وارد آید.

مثلاً در همین مکالمات و گفت‌وگوهایی که ما شبانه‌روز با هم داریم، و در سخنرانی‌ها و خطابه‌ها و مراجعات و فصل خصومت‌ها و سائر اموری که در آنها عنوان مخاطب و گفت‌وگو است، تمام توجه ما به شخص مخاطب است نه به خطاب. آنچه در خطاب از مغز و اندیشه انسان بر زبان جاری می‌شود، همه‌اش درست و صحیح است، بدون اینکه ما توجه به صحت آنها داشته باشیم؛ و اگر یک لحظه توجه‌همان را به عبارات و مطالبی که ردّ و بدل می‌شود منعطف سازیم، اصل

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

توجه به خطاب از میان می‌رود و در آن لحظه دیگر مخاطبی وجود ندارد.
بزرگان فرموده‌اند:

جمع میان دو لحاظ استقلالی و آلی نمی‌شود. اگر لحاظمان در نمازها مستقلاً به خدا باشد، حتماً به الفاظ و معانی آنها باید آلی و غیر استقلالی و تبعی باشد؛ و اگر لحاظمان را به الفاظ نماز و یا معانی آن مستقلاً بدوزیم، قهراً و اضطراراً باید توجّهمان به خدا تبعی و ضمنی باشد، نه استقلالی.
من وقتی با شما سخن می‌گویم و مثلاً می‌گویم: آقا شما امروز مسافرت نکنید، و در حرم امام رضا بمانید! صد در صد توجّهم به شما و حقیقت شماست. این را نظر استقلالی نامند. و البته این معانی بدون غلط در ذهن من می‌آید و ذهن من الفاظی را متناسب با آن معانی استخدام می‌کند و بر زبان جاری می‌سازد، و بدون هیچ خطائی مُسلسلاً این معانی و الفاظ استخدام شده و به شما برای إبراز و اظهار آن مقصود منتقل می‌گردد. اما اگر بخواهم معنی «امروز مسافرت نکنید» را در ذهن بیاورم و یا الفاظ آن را بخصوصه تصوّر نمایم، دیگر مخاطب بودن شما از میان می‌رود و استقلال خود را از دست می‌دهد؛ مگر ضمنی و تبعی و آلی و مرآتی.
در نماز که اهمّ امور است، باید انسان در حضور قلب به خدا منقطع باشد و هیچ خاطره‌ای و اندیشه‌ای از ذهن عبور نکند، و این فقط در صورتی امکان‌پذیر است که جملات و عبارات نماز که طبعاً حاوی معانی خود می‌باشند، بدون اندک توجه به خود آنها در ذهن بیاید و بر زبان جاری شود. در این صورت نماز، نماز است. یعنی مخاطب خداست؛ حضور قلب با خداست.

وگرنه حضور قلب با الفاظ و یا با معانی است؛ و خداوند علیّ‌اعلیّ مهجور گردیده، و فقط به نظر ضمنی که در حقیقت نظر نیست، به او ملاحظه شده است.^۱

۱. روح مجرد، ص ۱۶۲.

آیات و روایات معصومین علیهم السّلام در آداب قرائت قرآن

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب *انوار الملکوت* به ذکر مجموعه‌ای از آیات و روایات در مورد آداب قرائت قرآن و فضیلت آن پرداخته است که ما همان مطالب را (از صفحات ۱۷۳ الی ۱۸۵ از جلد دوم) در اینجا نقل می‌کنیم:

لزوم قرائت قرآن با تأمل و دقت

«تفکّر در قرآن موجب زیادتی بصیرت و نور چشم معنی خواهد شد، هم‌چنان‌که در ظلمات به وسیله نور می‌توان راه پیمود؛ پس ای مردم بر شما باد به آنکه خود را از چنگال هوی خلاص نموده، و چنگ به دامان قرآن بنزید و از انتظار و تردید ناگهان خود را خارج کنید!

و در مقابل این افراد کسانی هستند که قرآن را با تأمل و دقت می‌خوانند و آرام و با تفکّر، بطوری که دل‌های آنان از خوف خدا به لرزه می‌آید و آثار حزن در چهره آنها هویدا می‌گردد: ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُتَمِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۱.

سه گروه قاریان قرآن و ذکر خصوصیات هر یک

و در کافی با إسناد خود روایت می‌کند از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام، قال: «قَرَاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَأَتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَ اسْتَدَّرَ بِهِ الْمُلُوكَ وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَمِعَ حُدُودَهُ وَ

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۳۴ و ۳۵. ترجمه:

«بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفته شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دل‌هایشان به هراس افتد، و شکیبایان در مشکلات و مصائب و واردات، و به‌پادارندگان نماز را، و آنان که چون به آنها روزی برسانیم، از آن در راه ما انفاق می‌نمایند.»

أَقَامَهُ إِقَامَةَ الْقِدْحِ، فَلَا كَثْرَ اللَّهُ هُوَ لَاءٍ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ! وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ
فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ، فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ وَأَضْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَقَامَ بِهِ فِي
مَسَاجِدِهِ وَتَجَافَى بِهِ عَنِ فِرَاشِهِ؛ فَبِأَوْلَيْكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ، وَ
بِأَوْلَيْكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَبِأَوْلَيْكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَيْثَ
مِنَ السَّمَاءِ، فَوَاللَّهِ هُوَ لَاءٍ فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ!^۱
و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ.»^۲

روایاتی در فضیلت و کیفیت قرائت قرآن

و راجع به قرائت قرآن روایات بسیاری وارد است.

در کافی با إسناد خود حدیث می‌کند از لیث بن ابی سلیم رَفَعَهُ، قال:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «تَوَرَّوْا بِيُوتِكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ لَا
تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، صَلَّوْا فِي الْكِنَائِسِ وَ الْبَيْعِ وَ

۱. ترجمه: «و تجوید و وقوف و مخارج و سائر جهات ظاهری را کاملاً مرتب و منظم می‌نماید. خداوند امثال این‌گونه افراد را در میان حاملین و پاسداران قرآن زیاد نکند. و مردی است که قرآن را می‌خواند و دواي حاصل از آن را، چون مرهمی بر روی درد دلش می‌گذارد. شب‌های تار با قرآن سر و کار دارد و با تفکر در آن بیداری می‌کشد، و روزهای گرم را با آن بسر می‌برد، و در هنگام سجده‌ها و نمازهایش قرآن را تلاوت می‌کند، و بدین جهت پهلو از رخت‌خواب بر کنار می‌دارد. به‌واسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزیز جبّار، بلا را از میان مردم برمی‌دارد. و به‌واسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزّوجلّ نوبت حکومت و ولایت را از دست دشمنان می‌گیرد و به مؤمنان می‌دهد. و به‌واسطه این افراد است که خداوند عزّوجلّ باران رحمت خود را از آسمان فرود می‌آورد. سوگند به خدا که این دسته در میان قاریان قرآن، نایاب‌تر از اکسیر* هستند. * مراد از کبریت احمر، اکسیر است و آن، چیزی است که چون به مس بزنند طلا می‌شود، و آن غیر از کیمیا است؛ کیمیا ترکیباتی است با شرایط خاصه که نتیجه آن طلا خواهد شد.

۲. *المحجّة البيضاء*، ج ۲، ص ۲۱۹، بروایة عامیة:

«کسی که محرّماتی را که در قرآن وارد است، حلال بداند، ایمان به قرآن نیاورده است.»

عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ! فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ
أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا.»^۱

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که: إِنَّهُ قَالَ:

«إِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ فِيهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ يَتْلُو الْقُرْآنَ يَتَرَاءَاهُ أَهْلُ السَّمَاءِ كَمَا يَتَرَاءَى
أَهْلُ الدُّنْيَا الْكَوَكَبَ الدَّرِّيَّ فِي السَّمَاءِ.»^۲

و هم چنین در کافی از ابن قلداح روایت می کند از حضرت ابی عبدالله

علیه السلام، قال:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ
وَ جَلَّ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ
السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ أَنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ
وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ
الشَّيَاطِينُ.»^۳

۱. الكافی، ج ۲، ص ۶۱۰. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید؛ شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها می‌خوانند؛ و خانه‌های خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‌یابد، و اهلش زیاد می‌شوند؛ و همان‌طور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این خانه به ساکنین آسمان‌ها نور می‌فرستد.»

۲. همان. ترجمه:

«حضرت صادق علیه السلام فرمود: "اگر در خانه، مرد مسلمان به تلاوت قرآن مشغول شود، چنان اهل آسمان به تماشای او مشغول می‌شوند، مثل تماشایی که اهل دنیا از ستارگان متأللاً و درخشان آسمان می‌کنند.»

۳. همان، ص ۶۱۷. ترجمه:

«امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: "خانه‌ای که در آن قرآن بسیار خوانده شود و ذکر خداوند

ولی البتّه برای آنکه قاری قرآن از معنای آن استفاده کند، نباید آن را تند و سریع بخواند.

در کافی باسناده عن محمد بن عبدالله، قال:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْرَأَ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟ قَالَ: «لَا يُعْجِبُنِي أَنْ تَقْرَأَهُ فِي أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ!»^۱

و در کافی ایضاً روایت می‌کند از علی بن حمزه، قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ: «لَا!» قَالَ: فَفِي لَيْلَتَيْنِ؟ قَالَ: «لَا!» قَالَ: فَفِي ثَلَاثٍ؟ قَالَ: «هَا!» وَأَشَارَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَحُرْمَةً لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ، وَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ أَحَدُهُمُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ أَوْ أَقَلِّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذَرَمَةً وَلَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِيلاً. فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَحَقِّفْ عِنْدَهَا وَسَلِّ اللَّهُ [عَزَّ وَجَلَّ] الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَحَقِّفْ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ!»^۲

عزّوجلّ بسیار شود، برکتش زیاد می‌گردد، و فرشتگان در آن حضور می‌یابند، و شیاطین از آنجا رخت بر می‌بندند، و نور و روشنی به اهل آسمان می‌دهد، همان‌طور که ستارگان به اهل زمین نور و روشنی می‌دهند. و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خداوند عزّوجلّ در آن برده نشود، برکتش کاهش می‌یابد، و فرشتگان حضور نمی‌یابند، و شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند.»
۱. همان. ترجمه:

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: "من تمام قرآن را در یک شب بخوانم؟!" فرمود: "برای من جالب نیست که قرآن را در کمتر از مدت یک ماه بخوانی!"»
۲. همان. ترجمه:

«علی بن حمزه گفت: من بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم. ابوبصیر به آن حضرت گفت: "من در یک شب از ماه رمضان، یک ختم قرآن را بنمایم؟!"»

و در کافی عن حریر عن اَبی عبدالله علیه السَّلام، قال:
 «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ، فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ
 يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.»^۱

صوت حَسَن، یکی از جهات قابل توجه در قرائت قرآن

و یکی از جهات دیگری که باید در قرآن مراعات شود صوت حسن است؛ سزاوار است قرآن را با صوت نیکو و به حالت حزن انسان قرائت نماید. در کافی با إسناد خود از عبدالله بن سنان روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السَّلام، قَالَ:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "لِكُلِّ شَيْءٍ حِلِيَّةٌ وَ حِلِيَّةُ الْقُرْآنِ
 الصَّوْتُ الْحَسَنُ."»^۲

حضرت فرمود: "نه!" گفت: "در دو شب؟!"; حضرت فرمود: "نه!" گفت: "در سه شب؟!"; حضرت با دست اشاره‌ای فرموده و گفتند: "ها!" یعنی عیب ندارد. سپس به ابوبصیر فرمود: "ای ابا محمد! ماه رمضان حقی و احترامی دارد که سائر ماه‌ها ندارند. و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم عادتشان بر این بود که: قرآن را در مدت یک ماه یا کمتر از آن می‌خوانده‌اند. قرآن را نباید با سرعت خواند، ولیکن باید آرام با حفظ موارد وقف و اداء کلمات قرائت نمود. چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از بهشت بود، درنگ کن و از خداوند بهشت را بخواه؛ و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از آتش بود نیز توقّف کن، و از آتش به خداوند پناه ببر!"
 ۱. همان، ص ۶۰۹. ترجمه:

«از حریر، از حضرت صادق علیه السَّلام روایت است که فرمود: «قرآن کریم عهدنامه و پیمان‌نامه‌ای است از خدا به سوی خلقش؛ بنابراین سزاوار است مرد مسلمان در این عهدنامه نظر افکند و هر روز، از آن به مقدار پنجاه آیه بخواند.»
 ۲. همان، ص ۶۱۵. ترجمه:

«عبدالله بن سنان روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السَّلام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: "هر چیزی یک جمال و زیبایی دارد؛ و جمال و زیور قرآن صدای نیکوست."»

و ایضاً در کافی از علی بن اسماعیل المیثمی روایت می‌کند، عن رجلٍ عن
أبي عبد الله عليه السلام قال:

«ما بعث الله عز وجل نبياً إلا أحسن الصوت.»^۱

و باز در کافی است از حضرت صادق علیه السلام، قال:

«كان عليُّ بنُ الحسينِ صلوات الله عليه أحسنَ الناسِ صوتاً بالقرآن، وكان
السَّقاءونَ يَمُرُّونَ فَيَقِفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ؛ وكان أبو جعفرٍ عليه السلام
أحسنَ الناسِ صوتاً.»^۲

و هم‌چنین در کافی با اسناد خود حدیث می‌کند از علی بن محمد النوفلی
عن أبي الحسن عليه السلام، قال:

«ذَكَرْتُ الصَّوْتَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: "إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ
قُرْبَمَا مَرَّ بِهِ الْمَاهُ فَصَبَقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ؛ وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً
لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ." قُلْتُ: "وَلَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟" فَقَالَ: "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] كَانَ يُحْمَلُ النَّاسُ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ."»^۳

۱. همان، ص ۶۱۶. ترجمه:

«علی بن اسماعیل میثمی از مردی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
گفتند: "خداوند عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث ننمود، مگر آن که صدایش نیکو بود."»

۲. همان. ترجمه:

«حضرت سجّاد علیه السلام از بهترین خوش صداها در قرائت قرآن بوده‌اند؛ و عادت سقا‌های
مدینه این بود که چون با مشک‌های پر آب و سنگین خود عبور می‌کردند، در خانه آن حضرت
توقف می‌کردند و قرائت‌ش را می‌شنیدند. و حضرت باقر علیه السلام از جهت صدا بهترین خوش
صداها بودند.»

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«کلینی با سند متصل خود از حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام آورده است که:

پناه‌بردن به خدا هنگام قرائت قرآن

وبالجملة، غیر از اینها باید در موقع قرائت قرآن به خدا پناه برد:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۱.

معلوم است که پناه‌بردن، نه تنها أَعُوذُ بِاللَّهِ گفته‌ن است، بلکه دل به خدا دادن و در موقع قرائت قرآن غیر خدا را فراموش کردن و با تَفَكَّر و تَأَمَّل شروع کردن [است]، چه قرآن در نماز خوانده شود و یا در غیر نماز.

حسن بن علی بن شعبه حرانی در تحف العقول حدیث می‌کند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند:

«لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ وَلَا فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ»^۲.

گرچه قرائت در نماز به خصوص بسیار ممدوح، و قرآنی که در نماز خوانده شود، ثوابش بیشتر است.

در کافی با إسناد خود از عبدالله بن سلیمان حدیث می‌کند از حضرت امام

چون نوفلی در محضرش سخن از صوت به میان آورد، فرمودند: «حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام در وقتی که مشغول خواندن قرآن می‌شدند، از زیبایی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می‌گذشت مدهوش می‌شد. اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکویی صوت خود را ظاهر نماید، از شدت دلربایی و دلبری، مردم طاقت شنیدن ندارند.»

گفتم: «مگر رسول خدا با مردم نماز نمی‌گذاشت، و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی‌کرد؟!»
حضرت گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قدر طاقت و قدرت مردم پشت سر خود، بر آنها تحمیل می‌کرد.»

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۸. ترجمه:

«پس هنگامی که قرآن می‌خوانی، پناه ببر به خداوند از شیطان رانده شده لعنت زده.»

۲. تحف العقول، رواه مرسلاً، ص ۲۰۴. ترجمه:

«ابداً خیری در عبادت نیست در صورتی که از روی فهم و درایت نباشد؛ و خیری در قرائت نیست، در صورتی که در آن تأمل و تفکر و تدبّر نباشد.»

محمد باقر علیه السلام، قال:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِئًا فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَمَنْ قَرَأَهُ فِي صَلَاتِهِ جَالِسًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَمَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ.»^۱

و حجة الإسلام غزالی این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السلام تا «خمسین حسنة» نقل کرده و تتمه‌ای هم بر آن نقل کرده است، که:

«وَمَنْ قَرَأَ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ حَسَنَةً، وَمَنْ قَرَأَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَعَشْرٌ حَسَنَاتٍ، وَ مَا كَانَ مِنَ الْقِيَامِ بِاللَّيْلِ فَهُوَ أَفْضَلُ، لِأَنَّهُ أَفْرَغُ لِلْقَلْبِ.»^۲

فضیلت قرائت قرآن در نیمه‌های شب

خداوند علیّ اعلی در قرآن مجید توصیف می‌کند اشخاصی را که شب به قرائت قرآن و ذکر در حال نماز و غیره مشغولند: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۳، تمام این اصناف را در حال قیام و قعود و در حال خوابیدن و به

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۱. ترجمه:

«کسی که قرآن را در حال ایستاده در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف یک صد حسنه می‌نویسد. و کسی که قرآن را در حال نشسته در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف پنجاه حسنه می‌نویسد، و کسی که قرآن را در غیر نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف ده حسنه می‌نویسد.»

۲. علی ما نقلها عنه فی المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۰. ترجمه:

«و کسی که قرآن را در غیر نمازش با وضو بخواند، بیست و پنج حسنه دارد. و کسی که در غیر نمازش با غیر وضو بخواند، ده حسنه دارد. و آنچه از قرآن در شب در حال قیام خوانده شود، افضل است؛ چون دل را فارغ‌تر می‌کند.»

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. ترجمه:

پهلوی افتادن مدح نموده است، ولی قیام را بر قعود و قعود را بر ذکر به پهلوی مقدم داشته است.

خداوند به پیغمبرش امر می‌کند که پاسی از شب را به نماز و خواندن قرآن در نماز مشغول شود:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قُرْآنًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ مَجْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

«آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر خدا می‌کنند و آن‌گاه که بر پهلوی‌شان می‌آرامند، ذکر خدا می‌کنند.»

۱. سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰. ترجمه:

«تحقیقاً پروردگار تو ای پیغمبر می‌داند که: تو مقداری کمتر از دو ثلث شب را برای نماز و قرآن بپا برمی‌خیزی؛ و به قدر نصف شب، و ثلث شب قیام داری! و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند این چنین می‌باشند. و خداوند است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید می‌کند و معین و مقدر می‌فرماید؛ و می‌داند که شما هیچ‌گاه نمی‌توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه‌اش را به عبادت برخیزید، فلذا از مقداری از آن درگذشت و برای شما تخفیف داد. بنابراین به مقداری که از قرائت قرآن برای شما میسر است، دست بردارید و حتماً آنرا بخوانید. خدا می‌داند که پس از این در میان شما جمعی مریض خواهند شد، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل و رحمت خدا حرکت می‌کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می‌زنند؛ فعلی‌ها به مقداری که شب‌ها قرائت قرآن برای شما میسر است و در تعب و رنج نمی‌افتید، دست بردارید و آنرا بخوانید، و نماز را بپای دارید، و زکات را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض الحسنه، اعم از آن که معادلش را بگیریید و یا نگیریید و آنرا

منظور از: ﴿فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ و ﴿فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ﴾ خواندن قرآن در نماز است به قرینه قوله تعالی: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ﴾. چون مراد از قیام در این آیه شریفه قیام به نماز است، و چون قرآن خواندن در نماز واجب است، لذا تعبیر از خواندن نماز به قرائت قرآن می‌شود، مثل قوله تعالی:

﴿وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾؛ یعنی: «اقامه کن قرآن فجر (نماز صبح) را، به درستی که نماز صبح مشهود دو صفاً از ملائکه شب و ملائکه روز است!»

کیفیت قرائت سور قرآن در نمازهای یومیه

مؤمنین در صدر اسلام در نمازهای خود سوره‌های کوچک را نمی‌خواندند، بلکه در نمازهای واجب طبق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سزاوار است که در نماز ظهر و عصر بعد از حمد سوره‌های کوچک مانند القارعة و امثالها بخوانند، و در نماز مغرب و عشاء امثال سوره‌های والشمس و الأعلى، و در نماز صبح امثال سوره‌های مزمل و مدثر، و در نمازهای شبانه روز حتی یک مرتبه توحید بخواند، و در نمازهای مستحبی از سور طوال قرآن بخواند؛ و خلاصه در نمازها قرآن خیلی خوانده شود و ابداً انسان به یک سوره خاص در نمازها اکتفا نکند که موجب تزییع و مهجوریت قرآن خواهد شد.

صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده‌اید). و هر عمل خیری که انجام داده‌اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آن را خواهید یافت که با آن موجودیت فعلی و حتمی که ذخیره اخروی است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و اجر و پاداشش نیز عظیم‌تر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محققاً خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸.

در من لا يحضره الفقيه از فضل بن شاذان در جمله علل از حضرت رضا علیه السلام روایت است که، إِنَّهُ قَالَ:

«أَمَرَ النَّاسَ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا مُضَيَّعًا، وَ لِيَكُونَ مَحْفُوظًا مَدْرُوسًا فَلَا يَضْمَحِلُّ وَلَا يُجْهَلُ. وَإِنَّمَا بُدِيَ بِالْحَمْدِ دُونَ سَائِرِ السُّورِ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَالْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ؛ ثُمَّ شَرَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ الْحَمْدِ إِلَى آخِرِهَا.»^۱

مؤمنین با پیغمبر اکرم در نمازهای شب سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در نمازهای واجب - غیر از جماعت با رسول خدا - و در نمازهای مستحبیه خود سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در عالمی از لذت و انس و تکلم با خدا غرق و مسرور می‌شدند.

حکایتی در اهتمام اصحاب پیامبر صلوات الله و سلامه علیه در قرائت قرآن

در خبر است که:

در یکی از غزوات^۲ که پیغمبر و مسلمانان با دشمن مواجه شدند، از شدت

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۱۰. ترجمه:

«از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: "علت آنکه مردم مأمور شده‌اند در نمازهای خود قرآن بخوانند این است که: قرآن متروک و مهجور و ضایع نشود، بلکه پیوسته مردم آن را حفظ کنند، و به درس و تدریس و تعلیم و تعلم آن مشغول باشند. و در این فرض، دیگر نه قرآن، مضمحل می‌شود و از بین می‌رود، و نه نادیده گرفته شده و مجهول می‌ماند. و علت آنکه در قرآن به سوره حمد ابتدا شده است، نه سائر سوره‌ها آن است که: نه در قرآن و نه در کلامی دیگر، مانند آنچه در سوره حمد از جوامع خیر و مطالب حکمت‌آمیز گرد آمده است، در آنها گرد نیامده است. در این حال حضرت شروع نمودند به تفسیر سوره حمد از اول تا به آخر آن."»

۲. این غزوه، ذات الرقاع بوده است.

خوف و اضطراب، دشمنان زنان خود را گذارده همگی به کوه‌ها فرار کردند. مسلمین رسیدند و زنان آنان را اسیر گرفتند، و پیغمبر با مردم نماز خوف بگزاردند و مراجعت کردند. گویند زنی در بین اسراء بود که شوهرش غائب بود؛ چون مسلمین حرکت کردند شوهرش برسد و به دنبال آنها آمد. چون حضرت در منزلی فرود آمدند فرمودند که: کیست امشب پاسبانی ما بنماید؟ یک تن از انصار و یک تن از مهاجرین گفتند: ما پاسبانی خواهیم نمود! و در دهان درّه بایستادند برای نگهبانی نمودن. مهاجری خوابید و آن شخص انصاری را گفت: تو اوّل شب حراست کن و من در آخر شب حراست می‌نمایم. شخص انصاری به نماز بایستاد. شوهر آن زن بیامد و دید کسی ایستاده است، یک تیر بدو انداخت و آن تیر بر بدن انصاری نشست، انصاری تیر را کشیده به نماز خود ادامه داد، تیر دوّم انداخت انصاری تیر را کشید و به نماز خود ادامه می‌داد، چون تیر سوّم بر بدن انصاری نشست، آن تیر را کشید و رکوع و سجود بجای آورده سلام داد و مرد مهاجر را بیدار کرد که: دشمن آمده است، برخیز! چون شوهر آن زن دید که اینها مطّلع شده‌اند، فرار کرد. مهاجری به انصاری گفت: چرا زودتر مرا خبر نکردی؟ سبحان الله! چرا در تیر اوّل مرا بیدار نکردی؟ گفت در نماز سوره می‌خواندم و نخواستم آن سوره را قطع کنم؛ چون تیرها پیاپی آمد به رکوع رفته، نماز را تمام کردم و تو را بیدار نمودم، و به خدا قسم اگر خوف آن نداشتم که مخالفت رسول الله کرده باشم و در پاسبانی تقصیر نموده باشم، هرآینه جانم قطع می‌شد، قبل از آنکه سوره را قطع کنم!^۱

مرحوم محدّث قمی (ره) گوید:

«آن مرد مهاجری عمّار بن یاسر بود، و آن انصاری عبّاد بن بشر بود و

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۴؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۵، سطر آخر ذکره مجملاً؛ و اصل این داستان را واقعی در مغازی خود ضمن حوادث غزوه ذات الرقاع، در ج ۱، ص ۳۹۷، نقل کرده است.

سوره‌ای که می‌خواند، سوره کهف بود.»

این‌طور مسلمین با قرآن مجید انس داشتند و با خلوت با خدا و تلاوت کتاب خدا در عوالم معنی غرق می‌شدند، و راضی بودند که جان تسلیم کنند و از لذت مکالمه دست نشویند.

خطبه امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین هفته از عمر شریفشان

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین هفته عمر خود خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه آن حضرت بود، و در آن خطبه فرمود:

«أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٍ وَ أَيْنَ ابْنِ التَّيَّهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظْرًاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ ابْرَدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟! ثُمَّ صَرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُهُ إِلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ: [عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ!»^۱ انتهى كلام العلامة.

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۰؛ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۹، خطبه ۱۸۲. ترجمه:

«کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند، و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنان که بر اساس حق گذشتند، و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار می‌دادند. عمار کجاست؟ ابن تیهان کجاست؟ خزیمه ذوالشهادتین کجاست؟ امثال و نظائرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوت بستند، و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حدّ شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت برندارند؟ آنان که شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایتکاران روزگار همچون معاویه بردند.

در این حال دست خود را به محاسن مبارکش زد، و گریه طولانی نمود؛ و پس از آن فرمود: آه! بر آن برادران در گذشته من که قرآن را تلاوت کردند، و آن را استوار و محکم داشتند. و در واجبات تدبّر کردند، و آنها را اقامه نمودند. سنت را زنده کردند، و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند. و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پیروی کردند!»

فصل سوم: آداب قرائت و تدرود ادعیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبان حال واقعی ائمه علیهم السلام با پروردگار در ادعیه مأثوره

«این مطلب، مطلب واقعی است، یعنی این مطلب را ما باید بدانیم، بارها هم عرض کردم خدمت رفقا، ولی احساس می‌کنم هرچه بیشتر بگویم باز کم است که رفقا، در وهله اول تا این ادراک در ما نیاید که این ادعیه مال خود ائمه است، خواندن ما خیلی فایده‌ای ندارد.

وقتی فهمیدیم واقعاً این ادعیه برای ائمه است، می‌گوییم: خیلی خوب! دیگر ما به طریق اولی، وقتی امام بیاید با خدا این‌طور حرف بزند، ما دیگر جای خود داریم، اصلاً ما دیگر هیچ... این را ما باید بفهمیم که این ادعیه متعلق به ائمه است. واقعاً برای ائمه است، واقعاً امام‌رضا وقتی که یک دعایی می‌کند در این مضامین، وقتی این مطالب را می‌خواند، چون ائمه بعد، وقتی یک دعائی بوده که یکی از ائمه قبل خوانده اند، آنها هم همین‌ها را می‌خوانده اند؛ مثلاً امام رضا یا سائر ائمه، همه این دعای ابوحمزه و یا مثلاً افتتاح و امثال ذلک را می‌خواندند.

روایت داریم از امام صادق که جدّم علی بن الحسین فلان دعا را این‌طور بیان کرد؛ یعنی دعائی که از امام سجّاد است، ما از زبان امام صادق می‌شنویم، امام صادق بیان می‌کند دعای امام سجّاد را یا امام باقر مثلاً دعای امام سجّاد را بیان می‌کنند یا

دعای مثلاً سیدالشهداء علیه السلام را و ادعیه‌ای که از آن حضرت آمده است. این واقعیت را باید بدانیم که این ادعیه، این مطالب، این مضامین، این مفاهیم، این معانی، واقعاً این مفاهیم برای خود ائمه است و در ارتباطشان با خدا این مطالب را اینها بیان کردند. وقتی این را بفهمیم، آن وقت کم کم این دعا به ما می‌نشیند، می‌گوییم: هان! ما هم همین هستیم، ما هم همین هستیم! وقتی امام دارد این حرف‌ها را می‌زند که: خدایا بیا به من تصدق کن، صدقه بده، به عفو خودت بر من صدقه بده، من مستحق نیستم، دیگر آن وقت کجا می‌توانیم روی آن عملی که انجام دادیم، حساب باز کنیم؟ وقتی این مطلب را متوجه بشویم، دیگر روی کدام عملمان می‌توانیم حساب باز کنیم؟ وقتی یک امر خیری انجام می‌دهیم، کی می‌توانیم آن را بگذاریم - حالا به زبان که نمی‌آوریم، به زبان که اصلاً جایش نیست - حتی به ذهنمان خطور بدهیم که این انجام شد. بله! یک وقتی آدم خوشحال است که خدا آمده و این توفیق را داده است که بتواند این را انجام بدهد؛ آن اشکال ندارد، اتفاقاً خوب هم هست و شاید ان شاء الله بیان بکنیم که حتی شکر بر نعمتی که می‌کنیم، ثوابش از استغفار از یک گناه بیشتر است.^۱

نشاط و رغبت، شرط اساسی در تأثیر گذاری عبادات

«عبادت شما خیال می‌کنید فقط همین‌طور نماز خواندن است؟ فقط نماز خواندن است؟ فقط دعا خواندن است؟ همین؟ هرچه بیشتر نماز بخوانیم، هرچه بیشتر دعا بخوانیم، نتیجه‌مان بیشتر است. نه! این طور نیست. دعا و نماز باید از روی رغبت باشد. از روی نشاط باشد. از روی انبساط باشد. دو صفحه، یک صفحه، دعای ابوحمزه ثمالی را بخوانید، و به معنا توجه کنید. آن وقت ببینید که دیگر

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۶)، جلسه ۱۰.

می توانیم فردا سرمان را جلوی افراد بلند کنیم یا همیشه سرمان باید پایین باشد؟ یک صفحه دعای ابوحمزه ثمالی را با فهم و درایت، نه همین طوری، بگیریم از اول تا آخر. به آن فقراتی که حضرت انگشت گذاشتند یکی یکی روی دردهای ما در این فقرات. یکی یکی آمدند عیب‌های ما را برملا کردند و دوایش را هم آمدند ذکر کردند. دارویش را آمدند ذکر کردند. ضعف‌های ما را آمدند برملا کردند. آن وقت ببینیم از خجالت می توانیم از فردا تو روی رفیقمان نگاه کنیم که آن حرف‌ها را برایش زدیم؟ می توانیم؟ امام سجّاد اینها را برای چه کسی گفته است؟ برای ما گفته است. برای ما امام سجّاد آمده و این مطالب را گفته است. خُب همین طوری بشنویم؟! بشنویم و برویم... خب! این هم یک جور است دیگر! شما خیال نکنید این اختصاص به الآن دارد! نه آقا! در زمان خود امام سجّاد هم چنین خبرهایی نبود! چند نفر با امام سجّاد بودند؟! یک ابوخالد کابلی بود و نمی دانم چند نفر دیگر و خود ابوحمزه ثمالی و یک عدّه قلیلی... یک عدّه قلیلی از حواریون امام سجّاد بودند. بقیه می آمدند حضرت! یابن رسول الله! اشکشان هم درمی آمد! مالی نبودند!»^۱

تأثیرگذاری دعا در صورت قرائت با تائی و پرهیز از تند خوانی

من می بینم که رفقا دعا که می خوانند، تند می خوانند و می روند. روی دعا باید ایستاد، روی جملات دعا باید با تائی جلو رفت که آن مفاهیم دعا تأثیر بگذارد. شما که یک دعای افتتاح می خوانید، اگر همین طور [تند و گذرا] بخوانیم: **اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُّ...** خب این آدم نمی فهمد چه شد، افتتاح آن چطور شد و اختتامش چطور شد. ولی اگر با تائی بخواند و طول بدهد و افراد و رفقا هم قبلاً دعا را گوش داده باشند و نگاه کرده باشند به معانی (آنها که حالا خیلی با عربیت آشنا نیستند)، نسبت به معانی و اینها توجه

۱. همان (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

کرده باشند، آن وقت این هم با تائی خوانده شود، تأثیر بیشتری دارد و در انسان مؤثرتر است. و فوقش حالا یک نیم ساعتی بیشتر می شود، البته در دعاهایی که کوتاه است مثلاً ده دقیقه فوقش اضافه می شود، ولی آن خیلی تأثیرش بیشتر است.

ما خیال می کنیم که دعا یعنی فقط همین! یک چیزی بخوانیم و بعد این تمام شود و بعد بگوییم خب آن دعا را خواندیم دیگر! خب دعای افتتاح را امشب خواندیم و به فیضش رسیدیم! فیض دعای افتتاح به یواش خواندنش است، به اینکه انسان آهسته و با تائی بخواند.^۱

دستور مرحوم علامه بر خواندن دعای ابو حمزه

و رفقا هم دعای ابو حمزه را در شب های ماه رمضان بخوانند. مرحوم آقا توصیه داشتند: «اگر هم همه آن را نمی خوانید، اقلاً دو یا سه صفحه با معنا بخوانید!» نه اینکه همین طوری بخوانید بروید جلو. دعا خواندن و جلو رفتن فایده ندارد. باید انسان به معانی دعا توجه داشته باشد. [تند خواندن] فایده اش کم است، نمی گویم ندارد. مرحوم آقای حداد وقتی که به بنده فرمودند فلان کار را بکن، فرمودند:

«در هر فقره باید به معنا توجه داشته باشی. این می تواند تأثیر کند، گرچه

هم اگر از روی غفلت باشد، بی هیچی نیست!»

عبارت ایشان این بود که «بی هیچی نیست.» بالأخره ذکر خدا گفتن، بهتر از منتر^۲ گفتن است. یاد خدا کردن بهتر از تصنیف خواندن و ترانه خواندن است. اینها با هم یک کمی و مقداری تفاوت دارد!!^۳

۱. جلسات سخنرانی شهرستانها، مشهد مقدس (۲ رمضان المبارک ۱۴۳۶).

۲. فرهنگ فارسی معین: «م ت) ۱- افسون، کلام مؤثر؛ ۲- ذکری برای رام کردن و دفع گزند جانور درنده؛ ۳- مسخره کرده شده.»

۳. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۲۸)، جلسه ۴.

فصل چهارم: معرفی اجمالی ادعیه ماه رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

یک. دعای افتتاح

«از جمله ادعیه وارده در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح می‌باشد، گرچه قرائت آن در سایر مناسبات نیز ممدوح و مناسب است.

دعای افتتاح بسیار عالیة المضامین و از نوادر ادعیه‌ای است که روح و شوق انتظار ادراک ولایت را ظاهراً و باطناً در نفس انسان زنده می‌کند، و آدمی را برای ادراک حضور صاحب ولایت کبری حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف و ارواحنا لتراب مقدمه الفداء آماده و مهیا می‌سازد.

گرچه در بسیاری از ادعیه، همچون زیارت جامعه کبیره و دعای ندبه، روی محوریت عالم کون بر مدار ولایت حضرات معصومین علیهم السلام تکیه شده است، و توجه و تنبّه قاری را به سمت و سوی آن مرکز و مدار سوق می‌دهند، و کیفیت ربط بین خالق و مخلوق را که همان «حبل الله المتین» و یا به تعبیر دیگر «امام مبین» می‌باشد، بیان می‌کنند و از این جهت نسبت به سایر ادعیه دارای امتیاز و ویژگی خود می‌باشند؛ ولی در دعای افتتاح، ابتدا موقعیت و جایگاه بنده در ارتباط با پروردگار و کیفیت ایجاد ربط و برقراری اتصال تبیین می‌گردد، و آنگاه رابط و

واسطه و وسیله این ارتباط و اتصال برای خواننده مشخص و معین می‌شود که جز این راه و طریقی که موجب وصول و وفود به حریم إله باشد، وجود ندارد. و لذا صرف‌نظر از زیارات معصومین علیهم السّلام که اسامی آنها در زیارت‌نامه ذکر شده است، دعایی که صراحتاً با این کیفیت خاص تمامی اسماء چهارده معصوم علیهم السّلام در آن آمده باشد، مثل دعای افتتاح وجود ندارد، و این خود نکته‌ای حائز اهمیت و توجه است!^۱

عبارات و جملات دعای افتتاح به نحوی است که کم‌شخص عالم و مطلعی را می‌یابیم که در سخنان و نوشته‌جات از آنها استفاده نکرده و در موارد و مناسبت‌های گوناگون شاهد نیاورده باشد، و لذا می‌توان گفت که این دعا برای بزرگان اهل معرفت علی‌الخصوص اولیای الهی ورد اللسان و در ألسنه و بیان، رایج و دارج گشته است، مخصوصاً تعبیری که در قسمت انتهای دعا درباره حضرت صاحب‌الأمر علیه السّلام وارد شده است، کمتر در جای دیگر می‌توان یافت. و بدین لحاظ در واقع می‌توان این دعا را وسیله‌ای برای تقرب و ربط با صاحب ولایت کلیه قلمداد نمود و برای همین منظور از ناحیه معصوم علیه السّلام انشاد شده است، و برای هر دو زمان غیبت و ظهور راه‌گشا و حیاتی می‌باشد.

مرحوم والد حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در طول حیات خود به نحو شگفت‌آمیزی نسبت به این دعا شائق و راغب بودند و فقرات آن را در

۱. در زمان مرحوم والد رضوان الله علیه ارتباط بین ایشان و شاگردان، معمولاً توسط نامه و رساله‌نگاری انجام می‌شد، و چه‌بسا در این نامه‌ها با سلام به فرزندان ایشان ابراز محبت و ارادت بیشتری از خود می‌نمودند که غالباً با ذکر: «خدمت آقازادگان، و یا نور چشمان سلام برسانید» انجام می‌شد. ولی در میان آنان فردی بود که تمامی اسامی فرزندان ایشان را یک‌یک ذکر می‌کرد و سلام می‌رساند. روزی مرحوم والد به من فرمودند: «فلانی، این شخص که به این کیفیت تک‌تک فرزندان را با ذکر نام سلام می‌رساند، به رمز سلوک پی برده است!»

جای جای سخنان و آثار خویش متذکر می‌شدند، حتی در سنواتی که همراه و همگام با رهبر انقلاب، مرحوم آیه الله خمینی رحمه الله علیه وارد مسائل سیاسی و اجتماعی شدند، در شب میلاد حضرت صاحب‌الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف این فقره از دعای افتتاح را به صورت اعلان در قالبی شکیل و نیکو منتشر نمودند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا التَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ! وَ نَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ!»

اعلان این مسئله آن هم در آن برهه از زمان، اعلامی جز تبدیل حکومت جائرانه به نظام امن و حکومت عدل و داد در سایه سیطره و هیمنه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، نبوده است.^۱

دو. برخی از خصوصیات دعای ابو حمزه ثمالی

در کتاب *الإقبال بالأعمال الحسنة*، آمده است که:

«أبو حمزه ثمالی روایت کرد که امام سجّاد علیه السّلام در ماه رمضان تمام شب را نماز می‌خواندند، و چون هنگام سحر می‌شد، این دعا را قرائت می‌فرمودند.»^۲

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه، در مقدمه کتاب *آموزه‌های معرفت*، که مجموعه بیانات ایشان در شرح دعای ابی حمزه ثمالی است، چنین می‌نگارد:

«جدّاً باید اذعان نمود که تأمل در مضامین دعای ابی حمزه تار و پود آدمی را درهم می‌ریزد و سرنوشت انسان را دگرگون می‌سازد و حقیقت وجودی و موقعیت شئون او را به‌خوبی می‌نمایاند، و ارتباط او را با پروردگار نمایان می‌سازد و راه

۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۱۷.

۲. *الإقبال بالأعمال الحسنة*، ج ۱، ص ۱۵۷.

سلوک و طریق عبودیت و سیر إلى الله را به او نشان می‌دهد، و تمام نقائص و ضعف‌های نفس او را در برابر او واضح و آشکار می‌سازد؛ و از طرفی روح امید و شوق و رغبت به سوی خالق معبود را در وجود او زنده و فروزنده می‌سازد. خلاصه در یک جمله باید گفت: این دعا برای یک سالک مستعد و جوینده راه خدا دستورالعملی است روشن و آیین‌نامه‌ای است که او را از سایر مطالب و مباحث بی‌نیاز خواهد نمود و خوشا به حال آنان که این دعا را نه تنها در شب‌های ماه مبارک، بلکه در سایر ازمنه از سال نیز با تأمل و تدبیر قرائت و مطالعه می‌نمایند.^۱

و درباره مختصّ نبودن این دعا به ماه رمضان می‌فرمودند:

«حالا دأب بر این شده است که دعای ابوحمزه را فقط در ماه رمضان بخوانند ولی دعای ابوحمزه فقط اختصاص به ماه رمضان ندارد، انسان باید همیشه بخواند و همیشه متوجّه باشد.»^۲

هم‌چنین می‌فرمودند:

«این دعای ابوحمزه ثمالی عجیب دعائی است! حضرت سجّاد آمده لباس ما را پوشیده به خودش و دارد دعا می‌کند. یعنی آمده در قالب من نوعی و دارد دعا می‌کند. یک عبارت‌هایی در آن هست که عجیب است! اصلاً آمده خودش را آن‌قدر پایین آورده در حدّ یک فرد عادی معمولی و دارد از زبان او می‌گوید: خدایا من اینم، من اینم، من اینم، من اینم! یعنی تمام اطوار کون را که بر یک انسان می‌گذرد، کون وجودی خودش را، دارد حضرت به لسان دعا [بیان می‌کند]؛ یعنی واقعاً این دعای ابوحمزه یک کتاب تربیتی است، یک دستور سلوکی است.

نکته این است که در این دعای ابوحمزه ما می‌دانیم که صفریم، از صفر پایین‌تر هستیم، هیچیم و محویم و این‌ها تمام در ما تحقق دارد.

۱. آموزه‌های معرفت، ج ۱، ص ۲۴.

۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۲۸)، جلسه ۱۳.

حالا ما باید چه کنیم؟ یعنی ما واقعاً باید برخوردمان با این دعا چگونه باشد؟»^۱

بررسی پرونده حیاتی انسان در دعای ابو حمزه ثمالی

«این کلام، کلامی است که از یک معصوم علیه السّلام سرزده و حاوی نکات بسیار دقیق و عجیب و آموزنده‌ای برای همه ما است. برای همه افراد و به‌طورکلی همان‌طوری که سابقاً عرض شد، در دعای ابو حمزه ثمالی، امام سجّاد پرونده حیات ما را مورد بررسی قرار می‌دهد. پرونده زندگی ما را، پرونده افکار ما را، پرونده تمایلات ما را، پرونده خواست‌های ما را، به طوری که هیچ کس نمی‌تواند خود را از مضامین و مفاهیم این دعا منعزل و مبرا نگه دارد. نمی‌تواند. خواهی نخواهی برای انسان، یک‌هم‌چنین موقعیت‌هایی که نشان بدهد کاملاً ما با این دعای ابو حمزه منطبق هستیم، خدا پیش می‌آورد. برای همه پیش می‌آورد و ضعف وجودی را به هر کسی خدا در موقعیت‌های مختلف نشان می‌دهد. نشان می‌دهد که چطور انسان در شرایط زندگی همیشه به یک منوال نیست و همیشه یک جور فکر نمی‌کند و همیشه یک قسم راه و منش خود را تعیین نمی‌کند، بلکه بسیاری از تصوّرات و تخیلات ما بر اساس شرایط محیط شکل گرفته است. اگر آن شرایط تغییر پیدا کند، آن تفکرات هم تغییر پیدا می‌کند.

ما خبر نداریم و خیال می‌کنیم خیلی آدم خوبی هستیم، خیلی آدم سر به راهی هستیم. ولی این سر به راهی، سر به راهیِ اختیاری و انتخابی نیست، آن سر به راهیِ اختیاری صحیح است که در شرایط مختلف همان طرز تفکر و همان مشی و همان موقعیت و همان سلیقه و همان طریق و منهج پذیرفته شده در حوادث

۱. شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی، ص ۴۱.

مختلف و در جریانات مختلف تفاوتی نکند. آنجا این مسئله قابل توجیه است. ولیکن در شرایط عادی، انسان هر حرفی را می‌زند. هر مطلبی را می‌گوید و همه‌جور فکر می‌کند و همه‌جور نظر می‌دهد. به قول خواجه که می‌فرماید: خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد «محک تجربه» یعنی شرایطی که آن شرایط، با خواست و میل انسان متفاوت است. با روش انسان، آن شرایط متفاوت است. آن شرایط، آیا برای انسان پیش می‌آید یا نمی‌آید؟»^۱

دعای ابوحمزه ثمالی برای سالک مانند اکسیر و از اوجب واجبات

«رفقا دعای ابوحمزه را حتماً بخوانند و منتظر توضیح و شرح ما نباشند و خود را از فیوضات این دعای عجیب و غریب که اکسیر حیات اخروی ما است، [محروم نکنند.] واقعاً اکسیر است! در این دعای ابوحمزه ثمالی، امام سجاد تمام پرونده حیات ما را صاف در کف دست قرار داده و به ما نشان داده است، ما این هستیم، تمام آنچه که برای ما در طول زندگی پیش خواهد آمد: ارتباطات ما، تعلقات ما، قطع تعلقات ما، افرادی که دور و بر ما هستند، همان‌هایی که یک روز می‌روند، همان‌هایی که تا دیروز فدایت شوم می‌گفتند، امروز سلام می‌کنی به خاطر رضای خدا جواب سلامت را نمی‌دهند: نخیر! صلاح نیست. اینها منحرف هستند، مرتد هستند، کافرند، مگر نگفتند؟ مگر به بعضی‌ها نگفتند که اینها مرتد شده‌اند؟ ما هم شنیدیم دیگر. خیلی‌ها از این طرف خیابان می‌رفتیم، می‌رفتند آن طرف خیابان. همین دیروز، همین حرف را می‌زد، چه شد؟ ما که همان هستیم، کم نکردیم، زیاد نکردیم، و زنمان همان است، تغییر و تبدلی هم پیدا نشده است. پس قضیه چیست؟

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۰)، جلسه ۵.

اینها همه برکات بود. تمام اینها را امام سجّاد در این دعای اَبی حمزه مو به مو نقل می‌کرد. زنت با تو چطور است، شوهرت با تو چطور است، بچّه‌ات با تو چطور است، همسایه‌ات، دوستت، آشنایت، رفیقت، قوم و خویش و غریبه و غیر غریبه و خیالاتت، تمام سراسر وجود ما را امام علیه السلام دارد بیان می‌کند. لذا برای سالک راه خدا به اعتقاد این حقیر، مطالعه و تدبّر در دعای اَبی حمزه ثمالی فقط اختصاص به ایّام ماه رمضان ندارد، تدبّر در دعای اَبی حمزه ثمالی از اوجب واجبات است.^۱

سه. دعای توحیدی امام باقر علیه السلام

«دعای سحر ماه مبارک رمضان از امام باقر علیه السلام: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِهِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئِهِ»، مو بر بدن انسان راست می‌کند. واقعاً این دعای حضرت، دعای عجیبی است که فقط و فقط به خود ذات پروردگار توجّه دارد و بس، حتّی به آلاء و نعماء و مظاهر او اصلاً توجّه ندارد. خیلی دعای عجیبی است.^۲ این دعا فقط مربوط به شب‌های ماه رمضان نیست؛ بلکه در تمام طول سال خوب است انسان در سحرها این دعا را بخواند، همان طوری که بزرگان برای شاگردان خودشان دستور می‌دادند که در نماز شب در آن دو رکعت یا در آن یک رکعت، فرق نمی‌کند یا در شفع یا در وتر فرقی نمی‌کند، در هر کدام از اینها در دعای قنوت، دعای سحر امام باقر علیه السلام: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِهِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ»^۳ را بخوانند.

۱. همان، جلسه ۲.

۲. همان، جلسه ۵.

۳. مفاتیح الجنان، دعای سحر ماه رمضان.

و مرحوم حدّاد رضوان الله علیه بسیار بسیار تأکید داشتند به مرحوم آقا و شاگردانشان که در دعاهای قنوت، در قنوت آخر نماز شب در تمام ایّام سال، در دعای قنوت، این دعای بهاء را بخوانند و آثار توحیدیّه عجیبی بر این دعا مترتب است. خیلی عجیب! آن قدر عجیب است که یک وقت من از مرحوم آقا شنیدم:

«اگر کسی بداند که در این دعای بهاء از امام باقر علیه السّلام چه اسراری نهفته است، اصلاً سرش صوت می‌کشد!!»

سرش صوت می‌کشد! خداوند معرفت این دعاها را به ما بدهد و ما را نسبت به این مضامین آشنا کند. ببینید این بزرگانند که می‌آیند و به ما راه را یاد می‌دهند و می‌گویند: دعای امام باقر علیه السّلام را نگذار یک سال رها بشود و فقط همین که شب‌های ماه رمضان می‌شود، در دعای سحر، رادیو را که پیچش را می‌پیچانی، دعای «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَاءِكَ» را از آن می‌شنویم. نه! در تمام ایّام سال این دعا باید خوانده بشود. چطور اینکه مناجات شعبانیه هم اختصاص به شعبان ندارد، در همه ایّام سال [باید خوانده شود]. واقعاً عجیب است این مناجات شعبانیه! خود بنده شاهد بودم، هم نسبت به مرحوم حضرت حدّاد و هم نسبت به مرحوم آقا رضوان الله علیهما که آنها در بسیاری از اوقات در دعای قنوتشان از مناجات شعبانیه می‌خواندند^۱، در آنجا که حضرت می‌فرماید:

«وَأَنْزَلَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.»^۲

همین طور تا آخر که می‌فرماید که: «خدایا مرا از تمام حجاب‌های ظلمانی و نورانی عبور بده!» حجاب‌های نورانی یعنی چه؟! یعنی حجاب‌های عالم ارواح،

۱. إن شاء الله مقالة مستقلة پیرامون «ادعیه قنوت اولیاء الهی» برگرفته از آثار حضرت آیه الله حاج

سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه منتشر خواهد شد.

۲. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

حجاب‌های نفوس مطهره، حجاب‌های ملائکه، حجاب‌های حورالعین، حورالعین که، همین طوری می‌گوییم گذشتیم، رد شدیم، گذشتیم.»^۱

دستیابی به گنج‌های معرفت به وسیله مداومت بر دعای سحر ماه رمضان

«ایشان دستور می‌دادند و چقدر خوب است که رفقا همه این کار را هم انجام بدهند، چون دستور دستور خاص نبوده که در قنوت نماز شفع نماز شب، یا نماز وتر هر کدام؛ البته شفع بهتر است، همان دو رکعت آخر که رکعت دهم باشد، همین دعا را دعای قنوت قرار بدهد، اوّل با *مفاتیح*، *مفاتیح* را دست بگیرد، این دعا را بخوانید، وقتی که حفظ شدید، آن وقت از حفظ، دعا را در نماز شفع بخوانید. آثار عجیبی دارد، بسیار آثار عجیبی. خودم از مرحوم حدّاد شنیدم که فرمودند:

«مداومت بر این مداومت بر این دعای امام باقر علیه السّلام، گنج‌هایی از معرفت را به روی انسان باز می‌کند.»

خب ما هم همین کار را می‌کنیم، خیلی خوب! حالا ما شدیم آقای حدّاد؟ ما شدیم نعوذ بالله امام باقر؟ کسی که می‌آید این دعا را انشاء می‌کند و به شیعیان دستور می‌دهد که این دعا را بخوانند، امام باقر علیه السّلام، خُب آن چه معنائی، چه حقیقتی در پشت این دعا داشت؟ والله حمار هم می‌فهمد، یک قضیه‌ای هست! چرا ما خودمان را می‌زنیم به آن راه؟ آخر چرا؟ حمار هم می‌فهمد یک تفاوتی هست، بین این و بین آن!

«خدایا من تو را به بهاء تو قسم می‌دهم، درحالی که هر بهاء و تجلّی بهاء تو، خودش دریائی از بهاء و عظمت است. خدایا من قسم می‌دهم تو را به تمام بهائت با تمام سعه وجودی!»

این چیست؟ این امام باقر چه می‌خواهد اینجا بفرماید؟ چه می‌خواهد

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۰)، جلسه ۶.

بگوید؟ بها بها بهاء! چه قضیه‌ای هست؟ ما معنای این بهاء را در کدام یک از این کتب فقهی می‌توانیم پیدا کنیم؟ کتب اصولی؟ کتب لغت و المنجد و لسان العرب، می‌توانیم پیدا کنیم. این بهائی را که امام صادق می‌فرمایند؟ خب بفرمایید دیگر آقا! آقا سؤال می‌کنیم، جواب بدهید دیگر! خب بگویید منظور امام باقر چیست؟ منظور امام باقر در اینجا چیست؟ غیر از این دو متری که ما در جلوی پایمان داریم می‌بینیم، چی داریم احساس می‌کنیم؟ چه چیزی می‌فهمیم؟ آیا همان مقدار از معرفتی که در ما هست، همان مقدار باعث شده که امام باقر این دعا را انشاء بفرماید؟ همین مقدار دیگر! آره همین دیگر، وظیفه عبد عبودیت است. کاری ندارد به اینکه مولا چه کسی هست و چی هست. خیلی خب! بها دیگر، خدایا تو خیلی بها داری، عظمت داری، قیمتت زیاد است.

حقیقت ربطیه، تشکیل دهنده اصل و ریشه همه تصرفات و امور ما

یعنی همین مقداری که الان ما داریم می‌فهمیم، همین مقدار علت برای انشاء این دعاست؟ ما شاء الله ما شاء الله! خب آن طرف مطلب چیست؟ ببینید! امشب صحبت را از یک‌جای دیگر شروع کردم تا اینکه به یک نکته بسیار دقیق که خیلی از ما از آن غافل هستیم، به آنجا برسیم؛ گرچه یک مقداری مقدمه‌اش مقدمه بعیدی است. آن حقیقت ربطیه‌ای که بین عبد و پروردگار است، آن حقیقت ربطیه، اصل و اساس و اُسّ و مُخّ و حقیقت و ریشه همه تصرفات و امور ما را تشکیل می‌دهد. که او عین مقام عبودیت است، آن حقیقت ربطیه، همان حقیقت اتّصالیه، همان توجّه نفس و توجّه قلب به مراتبی که دارد، هر مقدار بیشتر، همان مقدار نصیب افزون‌تر. هرچه بیشتر، نصیب افزون‌تر.»^۱

۱. همان (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۵.

چهارم. مناجات امیرالمؤمنین علیه السّلام مخصوصاً در شب‌های قدر

«امیرالمؤمنین علیه السّلام در مناجات مسجد کوفه عرضه می‌دارد:

«إلهی أنتَ العزیزُ وَاَنَا الدَّلِیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الدَّلِیلَ إِلَّا العزیزُ.»

رفقا لابد در شب‌های قدر خواندند. در زمان مرحوم آقا هم ایشان به مناجات امیرالمؤمنین علیه السّلام توصیه می‌کردند و بهتر است انسان در سایر ایام و شب‌های جمعه هم این مناجات را بخواند. امیرالمؤمنین با خدا شوخی ندارد و با کس دیگری هم شوخی ندارد. می‌گوید:

«خدایا عزیز تو هستی و در حریم عزّت تو کسی نمی‌تواند راه پیدا کند

و من ذلیل و پست هستم و در قبال تو صفرم و هیچم و چه کسی باید به

یک‌هم‌چنین شخصی ترحم کند، جز ذات اقدس تو.»

امیرالمؤمنین این‌طور می‌فرماید دیگر، ما باید حساب کار خود را برسیم،

ببینیم چقدر واقعاً از مسئله پرت هستیم و خدا می‌داند در چه افکاری هستیم!»^۱

چهار. دعای هنگام افطار

«دعای موقع افطار، کما آنکه در جامع عبّاسی، صفحه ۷۷ نقل می‌فرماید:

اللَّهُمَّ لَكَ صُمنَا، و علی رزقك أفطرنَا، فتقبَّلْهُ مِنَّا. ذَهَبَ الظَّمَاءُ، و ابتَلَّتْ

العُرُوقُ، و بَقِيَ الأجرُ. اللَّهُمَّ تقبَّلْهُ مِنَّا، و أعِنَّا عَلَیْهِ، و سَلِّمْنَا فِيهِ، و تَسَلَّمْهُ

مِنَّا.»^۲

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۰۹.

۲. جامع عبّاسی، صفحه ۷۷؛ مطلع انوار، ج ۷، ص ۹۵.

فصل پنجم: کیفیت نوافل موظف شهر رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

«در ماه مبارک رمضان، علاوه بر نوافل مکتوبه، هزار رکعت صلاة نافله بخصوصه موظف گردیده است. هر چند روایات در این باب خالی از مقداری اختلاف نیست، لکن کیفیت راجحه آن، این است که:

در بیست شب اول هر شب بیست رکعت، و در دهه آخر هر شب سی رکعت نماز گزارد، مگر در شبهای قدر که هر شب صد رکعت نماز می کند؛ در این صورت ۹۲۰ رکعت نماز گزارده است. و برای اتمام آن تا هزار رکعت، هر جمعه از ماه مبارک، ده رکعت نماز به کیفیت صلاة امیرالمؤمنین و صلاة حضرت فاطمه و حضرت جعفر علیهم السلام به جای می آورد، مگر در جمعه آخر که در روز آن بیست رکعت نماز به کیفیت صلاة امیرالمؤمنین علیه السلام و در شب بعد آن (که شب شنبه است)، بیست رکعت نماز به کیفیت صلاة حضرت فاطمه علیها السلام به جای می آورد.»^۱

کیفیت صلاة امیرالمؤمنین علیه السلام

«و اما کیفیت صلاة امیرالمؤمنین علیه السلام آنکه: چهار رکعت به دو سلام

۱. مطلع انوار، ج ۴، ص ۵۴.

به جای می آورد، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و «توحید» پنجاه مرتبه.^۱

کیفیت صلاة حضرت زهرا سلام الله علیها

«و اما کیفیت صلاة فاطمه علیها السلام آنکه: دو رکعت به جای می آورد، در رکعت اول «حمد» یک مرتبه و «قدر» صد مرتبه، و در رکعت دوم «حمد» یک مرتبه و «توحید» صد مرتبه، و بعد از نماز تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را به جای می آورد.»^۲

۱. همان.

۲. همان.

فصل ششم: تقابل کثرت کرایبی در عبادات با سلوک عتقانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روایت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سفارشی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ فَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِصَفْوَةِ الْعَمَلِ»^۱
«هرگاه دیدی مردم به زیادی عمل می‌پردازند، تو به خالص کردن عمل
بپرداز!»

عدم مطلوبیت تکثر گرایی در عبادات

«بنده عرض نمی‌کنم که همهٔ مسائل در این ماه [رمضان] به دعا و قرآن بگذرد؛ با زیاد خواندن مخالف هستم و هیچ نتیجه‌ای ندارد. به اندازه و میزان خواندن و فهمیدن، این در نفس تأثیر می‌گذارد. هر روز فرض کنید که این مقدار مفاتیح را دوره کنیم، هر روز خواندن تأثیری ندارد! خدمت مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه بودم. ایشان یک دستور و برنامهٔ خاصی به بنده دادند. بعد فرمودند:
«این دستور را وقتی انجام بدهید که سرحال باشید و خسته نباشید. اگر در غیر این موقع انجام بدهید، فایده‌ای ندارد یا خیلی کم فایده دارد!»

۱. میزان الحکمة، ج ۹، ص ۱۰۳.

عبادتی را که انسان انجام می‌دهد، اگر از روی رغبت نباشد، چه فایده‌ای دارد؟! مگر مرحوم قاضی نمی‌فرمودند که:

«باید وقتی برای نماز [شب] بلند می‌شوید، حالت نشاط داشته باشید، آبی

به صورت بزیند، چیزی بخورید و از آن حالت ضعف بیرون بیایید.»

نماز شب خواندن، کارت‌زدن در اداره نیست که بگوییم: الله اکبر! بسم الله الرحمن الرحیم و بعد هم یازده رکعت تمام می‌شود و بخوایم! عرض کردم در این حالت بهره کم است. نه! باید از آن نماز شب ببینید چقدر بهره گرفتید. انسان وقتی نماز شب می‌خواند، باید احساس کند آن ربط را؛ آن می‌ماند، نه این نحوه خواندن. آنچه که می‌ماند، آن جان عبادت است که انسان را عوض می‌کند.^۱

منطق ظاهرگرایی دینی، در تقابل با منطق ربط با پروردگار

«شما الآن نگاه کنید به نماز تراویح در مسجدالحرام؛ چه می‌ماند برای آنها؟ هیچ! لا یزیدهم من الله إلا بعداً. چون تعظیم ولی، در آنها نیست و به دنبالش هم نیستند. فقط حفظ ظاهر است، حفظ ظاهر هم نتیجه‌اش همان ظاهر است. اما پیغمبر چه می‌گوید؟ به جای این اِبْهت، انحراف، بدعت و عمل حرام، برو گوشه‌ای از مسجد مدینه یا مسجدالحرام، بدون حرف‌زدن و شوخی کردن با کسی، بایست و نماز تراویح و نماز شب و مستحبات و واجبات را تنها برای خودت بخوان. پیغمبر به دنبال ربط بین بنده و خدا آمده است، ما برای ایجاد اِبْهت ظاهری و چشم‌گیری اجتماعی آمدیم!! هر چیزی که در اجتماع چشم‌گیرتر است، می‌رویم دنبال او و این غلط است. آن ربط باطن با خداست که باید او را پیروی کرد و اثر دارد و نماز تراویح آن وقت اثر دارد. این نماز تراویح حرام است. مگر هر جایی باید اِبْهت و

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۲)، جلسه ۱.

چشم‌گیری باشد؟ این منطق، منطق خلیفهٔ ثانی است و منطق رسول الله و ائمه نیست. منطق ایشان، منطق ایجاد ربط بنده است با خدا و این منوط است به اینکه از خود آنها، خط بگیریم.

شما خیال می‌کنید عبادت فقط همین‌طور نماز و دعا خواندن است که هرچه بیشتر نماز و دعا بخوانیم، نتیجه‌مان بیشتر است؟! نه! این‌طور نیست! دعا و نماز باید از روی رغبت، نشاط و انبساط باشد.

یک صفحه دعای ابوحمزه ثمالی را با فهم و درایت بخوانیم و به معنای آن توجه کنیم، آن‌وقت ببینیم که دیگر می‌توانیم فردا سرمان را جلوی افراد بلند کنیم یا همیشه سرمان باید پایین باشد؟ آن فقراتی که در آنها حضرت یک‌یک دردهای ما را مشخص و عیب‌های ما را برملا کردند و دوایش را هم ذکر کردند. امام سجّاد اینها را برای ما گفته است. آیا فقط بشنویم و بدون فهم از روی عبارات بگذریم؟! این هم یک‌طور است دیگر و اختصاص به الآن ندارد، بلکه در زمان خود امام سجّاد هم این‌گونه بود. چند نفر با امام سجّاد بودند؟! یک ابوخالد کابلی و ابوحمزه ثمالی و یک عدّهٔ قلیلی از حواریون امام سجّاد بودند. بقیّه می‌آمدند و یا بن رسول الله و یا بن امیرالمؤمنین می‌گفتند و اشکشان هم می‌آمد، ولی این به درد نمی‌خورد!

دو خط و نه بیشتر، حقوقی را که امام سجّاد فرموده است، بخوانیم و ببینیم آیا [باز هم] این‌طور عمل می‌کنیم؟ آیا [باز هم] این‌طور با پدر و مادرمان صحبت می‌کنیم؟ آیا به این نحو با رفیقمان برخورد می‌کنیم؟ روزهٔ او به چه درد می‌خورد، وقتی پدر و مادر او راضی نباشند؟ البته عدم رضایت، عدم رضایت شرعی و منطقی است، نه عدم رضایت از روی جهل و از روی عناد. آن رفیقی که به واسطهٔ کلام ناملاّیم باعث شده است که رفیقش از او برنجد، روزه‌اش چه فایده‌ای دارد؟!'

روش سلوک عقلانی در انجام عبادات

«یک روایتی است، خیلی روایت جالب و شیرین. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«من در طواف بودم داشتم طواف می کردم، سنم کم بود، نوجوان بودم؛ مَرَّ بِي أَبِي، امام باقر علیه السلام به ایشان عبور می کنند در حین طواف، می بینند فرزندشان امام صادق زیاد طواف کرده. یک طواف انجام داده، دوباره یک طواف دیگر انجام داده، دوباره یک طواف دیگر، حضرت می فرماید: همین طور عرق از سر و صورت من می ریخت و ازدحام جمعیت هم من را در تنگنا و در فشار قرار داده بود و من به تعب و خستگی افتاده بودم. حضرت آمدند دست زدند به شانهم و فرمودند:

”يا بنی ان الله اذا يقبل من عبد عمل يقبل باليسير.“^۱

چرا این قدر داری خودت را به زحمت می اندازی؟ اگر قرار باشد خدا یک عملی را از بنده قبول کند به کمش هم قبول می کند، لازم نیست این قدر خودت را اذیت کنی، هی طواف کنی هی طواف کنی، یک طواف کن برو یک قدری استراحت کن، با حال با مجال با نشاط، دوباره بیا یک طواف دیگر انجام بده، صد تا طواف هم می خواهی بکن - من دارم می گویم دیگر - هی رفتن و هی طواف کردن می دانید این باعث چه می شود؟ این باعث می شود که ذهن و فکر انسان از رجوع به آن تفکر عقلانی که پشتوانه این عمل است به عمل ظاهری عادت پیدا کند.

ببینید چه مطالبی را دارند بزرگان به ما می گویند! زیاد نروید و هی نماز

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۷: «عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: "مَرَّ بِي أَبِي وَأَنَا بِالطَّوَّافِ وَأَنَا حَدَّثْتُ وَ قَدْ اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ فَرَأَى وَأَنَا أَتَّصِبُ عَرَقًا فَقَالَ لِي: يَا جَعْفَرُ، يَا بُنَيَّ! إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ وَرَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ."»

بخوانید، هی قرآن بخوانید، به زیاد خواندن نیست، به زیاد زیارت کردن نیست، به اینکه از اوّل مفاتیح تا آخر مفاتیح را شش دفعه انسان از صبح تا شب دوره بکند نیست. به اینکه یک فقره‌ای از مفاتیح از زیارت را بخواند بعد ترجمه را نگاه کند، فکر کند و ببیند که منظور از امام علیه السّلام که می‌فرماید برو این زیارت را در حرم معصومین بخوان، زیارت امین الله بخوان، زیارت بخوان، مقصود از این فقرات چیست که داریم می‌خوانیم؟ روزنامه نمی‌خوانیم، مجله نمی‌خوانیم، راجع به این فقرات قبلاً برو مطالعه کن، معنایش را بفهم، آن وقت برو در مقابل قبر امام رضا علیه السّلام، بایست بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَجَّتِهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ!» آن وقت ببین این زیارت چقدر در تو تأثیر می‌گذارد؟ ما می‌رویم از آن اوّل شروع می‌کنیم امین الله خواندن و جامعه را خواندن و زیارت پشت به قبله و رو به قبله و بالا و پایین و اصلاً هم نمی‌فهمیم و بعد هم می‌گوییم که همه را خواندیم و دیگر توقع یک شش دانگی هم از امام رضا پیدا می‌کنیم! یا بن رسول الله آمدیم اینجا ببین از اوّل مفاتیح تا آخر مفاتیح را برای تو خواندیم. نه این نیست. امام رضا علیه السّلام امامی است که برای دستگیری ما آمده در این دنیا، برای رشد و ارتقاء ما آمده در این دنیا.»^۱

تعظیم در برابر غیر امام علیه السّلام، نتیجه قرائت ظاهری و بدون فهم

زیارت جامعه

و در ادامه می‌فرمودند:

«وقتی که امام هادی علیه السّلام آن زیارت جامعه را تعلیم شیعیان خودشان می‌کنند می‌دانید یعنی چه؟ یعنی این زیارت جامعه را برو بفهم، بدان و ببین که

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۴۱.

پشتوانه دین و مکتب تو چه افرادی هستند. آن نمازی که می‌خواهی بخوانی با مفاهیم زیارت جامعه برو بخوان، آن دو رکعت نماز زیارتی که می‌خواهی برای امام علیه السلام یا معصوم، می‌خواهی آن دو رکعت نماز را بخوانی بدان که این نماز را برای که می‌خواهی بخوانی؟ در مقابل چه حقیقتی سر تعظیم فرود آوردی؟ آن وقت ببین با این سر تعظیم می‌توانی در جای دیگر تعظیم کنی؟

آن سری که در اینجا به خاک افتاده، آن سر در جای دیگر به خاک خواهد افتاد؟ حالا لازم نیست به خاک بیفتد، در نفس به خاک می‌افتد. آن نفس ذلیل ماست که در برابر چهره‌ها به خاک می‌افتد، و همان کفایت می‌کند لازم نیست انسان سرش را به خاک بیندازد در حال سجده. از صبح تا به شب، هزار بار ما در برابر چهره‌ها به خاک می‌افتیم و سجده می‌کنیم و آنها را می‌پرستیم و در مقابل مقام ربوبیت حق، آنها را ربُّ الأرباب خود قرار می‌دهیم. اینها برای چیست؟ اینها تمام به‌خاطر این است که ما ایمان نیاوردیم. ایمان به پروردگار نیاوردیم، ایمان به ولایت نیاوردیم، ایمان به امام زمان علیه السلام نیاوردیم که امام علیه السلام حقیقه کل شیء است و هو کل شیء. تمام عالم امام علیه السلام است. وقتی که این‌طور شد آن وقت آدم بلند می‌شود برود این طرف را نگاه کند ببیند چه خبر است؟ آن طرف نگاه کند ببیند چه خبر است؟ ببینیم اینجا یک چیزی گیرمان می‌آید؟ آنجا یک چیزی گیرمان می‌آید؟ ... چه چیزی را مسخره می‌کنی؟! در قبال این واقعیت مسخره می‌کنی!'^۱

بخش پنجمین

اسرار لیالی قدر، دہم آخر و عید سعید فطر

فصل اول: تفسیر سوره قدر و اجمالی از مسئله تقدیر و کیفیت نزول فرشتگان بر امام زمان علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر سوره قدر از زبان علامه طهرانی رضوان الله علیه

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه، روز ۲۳ ماه رمضان ۱۳۹۸ هجری
قمری در مسجد قائم طهران، به تفسیر سوره مبارکه قدر پرداخته و می فرمودند:
«در روایات داریم:

«کسی که سوره قدر را بلند بخواند، مانند کسی است که شمشیر به
دست گرفته و چهاراً در راه خدا جهاد می کند و اگر سوره قدر: ﴿إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ﴾ را آهسته بخواند، مانند کسی است که در خون خود در راه
خدا شهید شده است.»^۱

کنایه از اینکه سوره قدر بلند خواندن و آهسته خواندنش، در هر دو حال
دارای فضیلت است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۱: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ: "مَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَجْهَرُ
بِهَا صَوْتَهُ كَانَ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا سِرّاً كَانَ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَنْ
قَرَأَهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ غُفِرَتْ لَهُ عَلَى نَحْوِ أَلْفِ ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ."»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ ما قرآن را در شب قدر بر پیغمبر نازل کردیم.
 ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾^۲ ای پیغمبر می دانی لیلۃ القدر چیست؟ خیلی
 مهم است، خیلی مهم است، ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۳ این یک
 شب از هزار سال بهتر است.

چگونه یک شب از هزار سال بهتر است؟ شما دیدید در دوران مدّت عمرتان
 ممکن است یک لحظات کوتاهی بر شما گذشته باشد که در کیف و مسرت و لذّت
 بسر برید و آن ساعات کوتاه به اندازه مدّت عمر برای شما نتیجه داشته باشد، معنی
 ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ این است.

پیغمبر دیدند بعضی از افرادی که در امم سابقه بودند از بنی اسرائیل، هزار
 سال شمشیر حمائل می کردند و در راه خدا جهاد می کردند، پیغمبر عرضه داشت:
 پروردگارا! عمر امت من که کوتاه است، اعمال و تکالیف آنها هم که کم
 است، مانند امم سابق تکالیف زیاد ندارند، پس عوض آن بهره‌هایی که اینها
 در این مدّت‌های بلند می‌بردند، به امت من چه می‌دهی؟ خطاب رسید،
 زمان کوتاه است، عمل کم است، اما کیفیت عالی است، یک شب قدر را ما
 به آنها می‌دهیم، شب قدر ﴿خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ از هزار سال بهتر است.

پیغمبر چرتشان برده بود. شب در عالم رؤیا دیدند که بر منبر پیغمبر بنی امیه
 به شکل بوزینه، میمون، بالا می‌روند و پایین می‌آیند، تمام این پله‌های پیغمبر را این
 بوزینه‌ها گرفتند و بالا می‌روند و پایین می‌آیند و مردم را به قهقرا سوق می‌دهند،
 یعنی از اسلام بر می‌گردانند به قهقرا و همان آداب جاهلیت. پیغمبر از خواب بیدار
 شدند و خیلی متأثر شدند، خواب، خواب تأثرآمیزی بود، "لا زال کئیباً حزیناً"

۱. سوره قدر (۹۷) آیه ۱.

۲. سوره قدر (۹۷) آیه ۲.

۳. سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

همین طور پیغمبر به حال غصه و حزن بود تا جبرائیل نازل شد، [عرضه داشت:]

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟» چرا این طور شدی، پیغمبر فرمودند: ای برادر من جبرائیل، من چنین خوابی دیشب دیدم که روی این منبر، بوزینگان بالا و پایین می‌روند و همه پله‌های منبر را گرفته‌اند و مردم را به قهقرا و به جاهلیت برمی‌گردانند. جبرائیل گفت: من خبری ندارم، می‌روم خبری بیاورم، صعود کرد به مقام قدس عزربوبی و برگشت. این آیه را آورد: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾^۱؛ ای پیغمبر اگر اینها را سالیان درازی متمتع کنیم، از همین لذات و شهوات فانی دنیا و بعد به آنها گزند و نتیجه اعمال زشت آنها برسد، این تمتع و شهواتی را که در دنیا به عنوان لذت بردند، برای آنها چه فایده‌ای دارد؟! هیچ فایده‌ای ندارد، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۲ ما به عوض آن بر تو «لیلة القدر» قرار دادیم که «لیلة القدر» از هزار ماه بهتر است.

مدت حکومت بنی امیه هشتاد و چهار سال بوده و هشتاد و چهار سال یک‌خُرده کمتر می‌شود از هزار ماه، درست! مدت حکومت بنی امیه هزار ماه است.^۳ و ﴿لَيْلَةُ

۱. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۰۵ - ۲۰۷.

۲. سوره قدر (۹۷) آیه ۱ - ۳.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِهِ بَنِي أُمَيَّةٍ يَضَعُدُونَ عَلَىٰ مِنْبَرِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ فَأَضْحَكَ كَثِيبًا حَزِينًا." قَالَ: "فَهَبَطَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا." قَالَ: "يَا جِبْرَائِيلُ، إِنِّي رَأَيْتُ بَنِي أُمَيَّةٍ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ يَضَعُدُونَ مِنْبَرِي مِنْ بَعْدِي وَ يَضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ!" فَقَالَ: "وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ هَذَا شَيْءٌ مَا أَطَّلَعْتُ عَلَيْهِ!" فَعَرَجَ إِلَىٰ

الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿﴾ ما یک شب می‌دهیم به امت تو که در این یک شب، تمتعات، لذات و بهره‌هایی که مردم از هزار سال برمی‌دارند، بیشتر است، آن تمتعات مادی است و در این یک شب بیش از هزار ماه تمتعات معنوی و روحانی برمی‌دارند و این «لیلة القدر» برای امت تو است و برای هیچ‌یک از امم سابقه نبوده است.

لیلة القدر روز تاج‌گذاری و بر تخت‌نشستن امام است در عالم معنا

یک شب می‌دهیم، ولی عجب شبی! شبی است که تمام درهای بهشت را باز کرده‌اند، درهای شب نزول و ارائه پروردگار در عالم کائنات است و تصرف در مواد کائنات به اختیار امام است. این قدرت کجا قابل قیاس است با قدرت‌های تاریخی و حکومت‌های خارجی که بنی‌امیه در چند سال معین در بین مردم می‌کردند، حکومتی که ناشی از شهوت و آراء نفس و خیالات باطل و دنبالش آن عذاب‌های سختی که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد.

ما به امت تو لیلة القدر دادیم. روز تاج‌گذاری و بر تخت‌نشستن امام است در عالم معنا، در هر زمان، در زمان پیغمبر ملائکه نازل می‌شدند خدمت خود پیغمبر، در زمان امیرالمؤمنین، خدمت امیرالمؤمنین، در زمان امام حسن، خدمت امام حسن، همین‌طور در زمان هریک از اولیائی که دارای مقام امامت بودند. خدمت آن امام می‌آمدند ملائکه، تا زمان امام زمان که هر شبی از شب‌های

السَّمَاءِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ نَزَلَ عَلَيْهِ بَأَى مِنَ الْقُرْآنِ يُؤْنِسُهُ بِهَا قَالَ: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ﴾ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ- لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مُلْكِ بَنِي أُمِيَّةٍ.»

«لیلة القدر» از اوّل غروب تا اذان صبح تمام ملائکه رحمت نازل می‌شوند با جبرئیل، با روح، و آن وقت شب، شب روحانی است. یک شب انسان عبادت می‌کند، از هزار ماه عبادت ثوابش بیشتر است.^۱

علّت اینکه این همه در روایات، عجیب روایاتی است، اگر کسی روایتش را می‌خواهد ببیند، تفسیر مجمع البیان، تفسیر صافی، و تفسیر قرآن، تمام روایات را جمع کرده، بالأخصّ تفسیر قرآن، می‌فهمد که چه خبر است؛ این همه روایات ترغیب می‌کند بر شب قدر، اولیاء و صالحین و مخلصین در تمام مدّت سال انتظار می‌کشیدند برای شب قدر، اصلاً دعا می‌کردند که خدایا اگر در امسال موت ما را مقدر کردی، بگذار شب قدر را درک کنیم و بعد بمیریم. تشنه شب قدر بودند، چون یک شب عبادت، هزار ماه ثواب عبادت، هزار ماه، یک الله اکبر گفتن در این شب مثل اینکه انسان در هزار ماه اکبر گفته باشد، یک روزه گرفتن مثل اینکه هزار ماه روزه گرفته، یک خط آیه قرآن خواندن، مثل اینکه هزار ماه آیه قرآن خوانده است، پس بنابراین به چه مناسبت، بین آن افرادی که شمشیر به کمر می‌بستند و در راه خدا جهاد می‌کردند، هزار ماه یا هزار سال و این شخصی که یک شب قیام می‌کند برای خدا، تمام آن معانی در آن هست، تعجّب نکنید؟! این راهی است که پیغمبر باز کرده، به قوه الله، اینها همه از برکات پیغمبر است. دریچه را باز کرد، نور به عالم افاضه شد، یک بچه می‌رود مکتب، یک سال درس می‌خواند، یک بچه می‌رود شش سال درس می‌خواند، به اندازه آن یک سال نمی‌فهمد. افراد بشر مگر یک قسم هستند؟ یک شخصی هست تیزهوش، سرعت انتقال دارد، حافظه‌اش قوی است، استعدادش قوی است، یک شخصی کند است، یک شخصی به یک شب می‌رسد، یکی به هزار ماه هم نمی‌رسد. پس تعجّب نکنید که خداوند یک

۱. متن بیانات تفسیری، ص ۲۲۵.

افاضه‌ای کرده است، برای امت پیغمبر آخر زمان که در اثر یک شب عبادت، آن قدر بهره‌های روحانی و معنوی ببرند که امم سابق در بیش از هزار ماه این را نمی‌توانستند ببرند، ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ چرا تفسیر می‌کند آیه، علتش را بیان می‌کند، ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا﴾^۱ ملائکه نازل می‌شوند، «تَنْزِيلٌ» اصلش چه بوده؟ «تَنْزِيلٌ» مضارع و این دلالت می‌کند که شب قدر، یک شبی نبوده که در زمان پیغمبر تمام شده و رفته باشد، در هر سال دائماً این شب قدر استمرار دارد. نازل می‌شوند ملائکه و روح که موجودی است اعظم از ملائکه و اعظم از جبرائیل در این شب، ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾^۲ از آن عالم امر نازل می‌شوند، و از آن عالم امر با خود می‌آورند و صادر می‌کنند، از آن عالم می‌آورند پایین، ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ از هر امری، از هر ملکوتی، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ در مقابل امر، امر پروردگار که در آن عالم قالب زده نیست، متعین نیست و مشخص نیست، این ملائکه و جبرائیل و روح که با آن عالم تجرّد سنخیت دارند، نازل می‌شوند و از آن امر با خود می‌آورند به آسمان دوّم. اینجا قالب می‌زنند و مشخص می‌کنند و قدر می‌کنند، یعنی اندازه‌اش را مشخص و معین می‌کنند و به این مناسبت می‌گویند لیلۃ القدر. قدر و قدر یک معنا دارد، از ماده تقدیر است، یعنی معین کردن و مشخص کردن. در این شب همه چیز مشخص می‌شود. ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^۴. این شب سلام است، سلام یعنی خالی بودن و عاری بودن از هر گزند و ناراحتی و مرض جسمی و روحی و اطلاق و سعه‌ای که انسان در این حال پیدا می‌کند، این را می‌گویند سلام. سلامّ علیکم، یعنی مطمئن باش که از ناحیه من بدی به شما

۱ و ۲. سوره قدر (۹۷) آیه ۴.

۳. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲.

۴. سوره قدر (۹۷) آیه ۵.

نمی‌رسد. ﴿سَلَامٌ هِيَ﴾، این شب سلام است، یعنی بدی نیست در این شب، جهنم نیست، معصیت نیست، کفر نیست، تاریکی نیست، شیاطین نمی‌توانند سراغ افراد بیایند، چون شب قدرت و عظمت و بروز و ظهور امام است در عالم ملکوت، شیاطین همه در بیغوله‌های خود و در تاریکی‌ها مخفی شدند. شب، شب نور است، از اول غروب که این شب شروع می‌شود، ابتدای شب است، نور از آسمان می‌آید و ملائکه نزول پیدا می‌کنند تا کی؟ ﴿حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ تا هنگامی که فجر طالع می‌شود و سپیدی آسمان را فرا می‌گیرد، این شب، شب قدر است، در روایات داریم هر شبی که عزیز است، روز آن شب هم به دنبال آن شب همان حکم را دارد، روز نیمه شعبان حکم شب نیمه شعبان را دارد، روز جمعه در فضیلت به دنبال شب جمعه است، روز قدر به دنبال شب قدر است. پس بنابراین ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ این برای شب بود و کیفیت نزول ملائکه در شب قدر، اما آثار رحمانیت و رحیمیت در روز قدر تا هنگام غروب ادامه دارد. به دنبال آن، افاضاتی که دیشب از سر شب تا به صبح شده و واقعاً هم شب خوبی بود، خداوند علیّاً علیّاً ان شاء الله مقدرات ما را در این شب آن طوری تقدیر کرده باشد که مورد رضا و پسند اوست. «انتهی کلام العلامة».

تمام مقدرات همه عوالم در شب قدر

حضرت آقا رضوان الله علیه در مجلس شب قدر سال ۱۴۲۱ می‌فرمودند:
 «تمام امور چه در علم ربوبی در لوح تقدیر، در مقام قضا و قدر ثبت است. در امشب برای وجوب خارجی تقدیر می‌شود، اندازه‌گیری می‌شود، ﴿فِيهَا يُفْرَقُ

۱. متن بیانات تفسیری، ص ۲۱۲.

كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٌ^۱، هر امری که حکیم است، شگئی در آن نیست، استوار است، قابل زوال نیست، محکم است از حوادث خارجی و از اعمال خارجی. تمام آنها در امشب تفریق می‌شود، جدا جدا می‌شود، علمی که از امشب برای یک سال ما می‌خواهد بیاید، در این یک سال آینده، چه مقدار از علم نصیب ما می‌شود، در این یک سال آینده، چه مقدار از قدرت و توان در وجود ماست، در این یک سال آینده چقدر مرض متوجّه ما می‌شود، صحت تا چه مقداری برای ماست؟ توان تا چه مقداری برای ماست؟ آیا در این یک سال آینده، موت نصیب ما خواهد شد یا حیات استمرار پیدا می‌کند، قضایا و مسائلی که برای ما در طول این یک سال است، تمام اینها در امشب می‌آید، یعنی در شب لیلة القدر، لیلة القدر هم برای این می‌گویند. در شب اندازه‌گیری، در شب سنجش، در شب میزان، در شب توضیح و در شب تقسیم رزق ما در امشب چیست؟ پس امشب شب آسانی نیست، امشب را نباید سهل بگیریم، در امشب چه رزقی ما داریم از پروردگار، منظور از رزق نان و آب نیست، منظور رزق آن نصیبی است که از این وجود برای ما تقدیر می‌شود. منظور این است، این در امشب می‌آید.^۲

تأثیر مستقیم حال انسان بر کیفیت نزول مقدرات یک سال

در همان مجلس می‌فرمودند:

«ملائکه‌ای که موکل بر آن علم هستند، آن علم را می‌آورند و می‌خواهند با وجود مثالی و ملکوتی انسان که در این بستر زمان در حال حرکت است، با او عجین کنند، مخلوط کنند، به عبارت دیگر سرنوشت او را در امشب به دستش

۱. سوره دخان (۴۴) آیه ۴.

۲. جلسه شب قدر سال ۱۴۲۱ (قم).

بدهند. خب چه مقدار از علم می خواهند نصیب کنند؟ نگاه می کنند ببینند امشب حالش چیست، امشب در چه وضعیتی قرار دارد، حالش خوب بود، نصیب را زیاد می کنند، حالش خوب نبود، نصیب را کم می کنند. سلسله علت و معلول را در عالم اسباب و مسببات، امشب تعیین می کنند، در سال آینده برای اینکه حوادث و مسائل انجام بگیرد، احتیاج به علت و معلول است، احتیاج به سبب و مسببات است، مسائلی که ما سال آینده در پیش داریم، تمام اینها دستخوش سلسله علیت است. کیفیت ترتیب این سلسله علیت که ما را به این نقطه مثبت برساند و از این نقطه منحرف دور کند، در امشب اندازه گیری می شود. که چطور حوادث در امسال پیش بیاید و ما را از این سمت به آن سمت ببرد، نگذارد پای ما در اینجا بلغزد، نگذارد ذهن ما متوجه این خطا شود، نگذارد در اینجا مرتکب این حرام شویم، نگذارد در اینجا این مسئله خطا برای ما اتفاق بیفتد، این سلسله علیت که توجیه می کند ما را، راه ما را باز می کند. این سلسله علیت در امشب تقدیر می شود. برنامه ریزی در امشب است، امشب شب برنامه ریزی است.»^۱

عرضه نامه اعمال یک سال ما به امام زمان علیه السلام در شب قدر

«روی این حساب، آنچه که برای ما مهم است، این است که متوجه باشیم امشب را چطور بگذرانیم. خیلی شب، شب مهمی است. روایات عدیده داریم بر اینکه شب لیلۃ القدر شبی است که نامه اعمال سنه و سال را ملائکه به امام زمان عصر عرضه می کنند. در هر زمانی امام زمان خاص به خودش را دارد، در زمان امیرالمؤمنین اعمال سنه، در زمان امام مجتبی علیه السلام اعمال آن سال، و همین طور.»^۲

۱. همان.

۲. همان.

درخواست دعا از امام رضا علیه السلام و پاسخ حضرت

«عبدالله بن ابان زیات خدمت امام رضا علیه السلام می‌رسد و به حضرت عرضه می‌دارد:

«یا بن رسول الله، أدعُ الله لی و لأهل بیتی؛^۱ برای من و اهل بیت من دعا کن! حضرت می‌فرماید: أولست أفعَل؟، آیا من این کار را انجام نمی‌دهم که از من درخواست می‌کنی، أولاً تعلم؟ نمی‌دانی! واللّه إنَّ أعمالکم تُتعرَّضُ عَلَیَّ فی کُلِّ یومٍ و لَیلةٍ^۲، اعمال جمیع بندگان در هر روز و در هر شب به ما عرضه می‌شود.»

می‌دانید این چه حرفی است؟ یعنی امام رضا علیه السلام نشسته و در هر لحظه‌ای بر جمیع عالم وجود احاطه دارد، نه احاطه صوری، بلکه احاطه حضوری. آیا نمی‌دانی که اعمال عباد در هر روز و شب به ما عرضه می‌شود، «إنَّ أعمالکم تُتعرَّضُ عَلَیَّ فی کُلِّ یومٍ و لَیلةٍ»، این شخص خیلی عجیب می‌پندارد، خیلی شگفت‌زده می‌شود، بزرگ می‌شمارد، تعجب می‌کند. حضرت می‌فرماید:

تعجب ندارد مگر در قرآن نخواندی، ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَیَرِی اللّهُ عَمَلْکُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ﴾^۳ هر کاری می‌خواهید انجام بدهید، خدا و رسول و مؤمنون کارهای شما را می‌بینند، مقصود از مؤمنون چه کسانی هستند؟ حضرت می‌فرماید علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد او، افرادی هستند که تمام اعمال ما را مشاهده می‌کنند.»^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. همان.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۵.

۴. جلسه شب قدر سال ۱۴۲۱ (قم).

از جمله اسرار، شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در لیالی قدر

«این شب‌های متبرک ... مربوط به صاحب ولایت، امیرالمؤمنین علیه السلام است و خیلی عجیب است که چطور امیرالمؤمنین در شب نوزدهم باید ضربت بخورد، نه شب هجدهم، در شب بیست و یکم که شب قدر است، در آن شب باید حضرت از این دنیا بروند و این مقدمه بشود برای شب بیست و سوم. اینها خیلی مطالبی است که گاهی اوقات ما از بزرگان چیزهایی می‌شنیدیم راجع به اینها. خداوند فهم ما را و بینش ما را به این مسئله روشن کند و از برکات و مواهب این لیالی متبرکه که مربوط به ولایت است، خداوند دست ما را هم بگیرد و از آن ماء معینی که نصیب اولیاء خاصه خودش کرده است، ما را هم نصیب کند.»^۱

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۶)، جلسه ۱۲.

فصل دوم: فلسفه عدم تعیین شب قدر در آموزه‌های دینی و تبیین روشن‌تری از مسئله کیفیت تقدیر امور در شب قدر

بسم الله الرحمن الرحيم

عدم تنافی تعدد لیالی قدر در روایات با انفراد شب قدر در عالم واقع

«در مسئله قضاء و قدر، برداشت ما، برداشت اشتباه و خطائی است و آنچه را که گفته شده و می‌شود به این کیفیت نیست.

بنده در جلسه‌ای با مرحوم آقا رضوان الله علیه در طهران بودم و افرادی از سرشناس‌های ائمه جماعات و بعضی از مسئولان مؤسسات فرهنگی آنجا بودند - و به حساب خودشان خیلی بیا و برو داشتند - من احساس کردم اطلاعات اینها در قضیه شب قدر اطلاعات بسیط است؛ یعنی آن قدر مسئله، مسئله مشتبه و مشبیه بوده که با این همه مطالب، هنوز این مسئله را نتوانسته‌اند هضم کنند و دریابند.

یکی از مطالبی که مربوط به قضیه قضاء و قدر می‌شود، لیالی قدر است. آنچه در آیات قرآن و لسان رسول الله و ائمه علیهم الصلاة والسلام به عنوان قضیه لیلۃ القدر و آدابی که برای آن ذکر شده، آمده است، دلالت دارد بر اینکه شب قدر، همان شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم ماه مبارک رمضان است؛ اما در بعضی از احادیث، شب قدر به شب بیست و سوم بیشتر تمایل دارد.^۱

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹: «قال: أبو عبد الله عليه السلام: "التقدير في ليلة تسع عشرة والإبرام في

در قبال آن ما می‌بینیم که امام حسن علیه السلام در صبح روز شهادت امیرالمؤمنین که روز بیست و یکم بوده، وقتی برای مردم صحبت می‌کردند، فرمودند که: «دیشب شبی بود که شب قدر بود...» و توضیحاتی که حضرت می‌فرمایند. در این‌گونه مسائل، شکل‌گیری مسئله‌ای در ذهن هست که آن را برای انسان مشتبه می‌کند که قضیهٔ شب قدر به چه نحو است؟ در نهایت، وقتی صحبت می‌خواهد به نتیجه برسد، به‌عنوان مقدمیت ذکر می‌شود که: شب نوزدهم و بیست و یکم جنبهٔ مقدمی دارد و شب بیست و سوم جنبهٔ تأصل و حقیقی دارد؛ با این کیفیت جمع بین مسئله می‌شود و مطلب فیصله پیدا می‌کند. در حالی که این‌طور نیست!»^۱

شب نوزدهم و بیست و یکم، نیز شب قدرند!

«چه اشکالی دارد که ائمه علیهم السلام از اوّل بگویند شب نوزدهم و بیست و یکم جنبهٔ مقدمی دارد و خودتان را برای شب بیست و سوم آماده کنید. راجع به این مطلب در خصوص ماه رجب هم داریم که صریحاً گفته شده است: ماه رجب، ماه خاصی است و افراد باید خودشان را از قبل آمادهٔ ورود در ماه رجب کنند. یا اینکه برای صلاة جمعه در روایات داریم، مصلی باید خودش را از قبل آماده کند و تهیو برای رفتن به صلاة جمعه را داشته باشد، به این معنا که مثلاً در آن روز به مهمانی نرود، کاری که شاق است انجام ندهد، خستگی پیدا نکند. ما اینها را داریم. یا اینکه برای لیلۃ الرغائب در روایت داریم: کسی که رجب بر او وارد شود، باید خود را برای إدراک لیلۃ الرغائب تهیو و آماده کرده باشد. این خودش یک مسئله است؛ پنج‌شنبه قبل را، پنج‌شنبه آن ماه را روزه گرفته باشد که البته در بعضی از روایات

لیلة إحدی و عشرين والإمضاء فی لیلة ثلاث و عشرين.“

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۴، درس ۷۵۶.

پنج‌شنبه خود آن ماه هست، ولی در بعضی روایات پنج‌شنبه خود آن ماه را ندارد، یعنی پنج‌شنبه سابق را روزه گرفته باشد، حال چه آن پنج‌شنبه ماه رجب باشد یا روز آخر ماه جمادی‌الثانی، تفاوتی نمی‌کند. ببینید آماده [بودن را اینجا] داریم.

اما راجع به سه روز ماه رمضان تصریح شده که لیلۃ القدر نوزدهم است، در بعضی اوقات بیست و یکم است، در بعضی اوقات بیست و سوم است؛ این را دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم که: این دو شب جنبه آمادگی دارد و به‌عنوان مقدمه است و این‌طور توجیه کنیم. وقتی تصریح شود بر اینکه لیلۃ القدر شب تاسع عشر است یا إحدى و عشرين است یا ... آن وقت ما چطور می‌توانیم بگوییم که منظور رسول الله یا امام علیه السلام جنبه مقدمی است؟!

اگر جنبه مقدمی باشد، می‌گویند و این ایراد هم ندارد! چه اشکالی دارد به شیعیان و مسلمانان بگویند: لیلۃ القدر که شب بیست و سوم هست، شبی است که تهیو نفسی می‌خواهد، تهیو قلبی می‌خواهد و از چند روز قبل بایستی این تهیو وجود داشته باشد تا شما بتوانید از شب قدر استفاده بیشتر بکنید و همین‌طور آن حالت تهیو باعث شود که حالا «إِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَأَعْحِنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَ اَكْتُبْنِي مِنَ السَّعْدَاءِ»^۱ و امثال ذلک که در این است، در تغییر و تبدلات تقدیرات الهی پیدا شود. ما می‌بینیم این مسئله به مقدمیت نمی‌خورد.^۲

روشن شدن حقیقت شب‌های قدر، متوقف بر فهم مسئله قضا و قدر

«اگر ما مسئله قضا و قدر را در اینجا توضیح بدهیم، کاملاً رفقا می‌دانند که در قضیه لیلی ماه مبارک، اصلاً مسئله مقدمیت مطرح نیست؛ یعنی ما وقتی وارد

۱. مفاتیح الجنان، دعای شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

۲. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۴ (درس ۷۵۶)

شب نوزدهم می شویم، باید بدانیم وارد شب قدر شده ایم. خیلی فرق می کند ذهن و تهیو قلبی بر این باشد که آیا الآن شب قدر است و یا اینکه مقدمه است؟ آمادگی ای که انسان دارد، و برخورد نفسی ای که با این مسئله می کند، خیلی فرق می کند. می گوئیم: نه بابا! امشب مقدمه است. هنوز دو شب دیگر داریم! شب بیست و یکم می شود، می گوئیم باز نه. این مقدمه است، هنوز آن اصلی که شب قدر است، آن شب بیست و سوم، [نیامده] است. اگر شما این چنین فکر کنید، اصلاً شب قدرتان را خراب کرده اید!

کسی که این طور با شب قدر برخورد کند، شب بیست و سوم را هم درک نمی کند؛ چون از اوّل جنبه مقدّمی به خودش وارد کرده است، آن حالت و جنبه مقدّمی نمی گذارد اتصال واقعی و وحدت برقرار شود. آقا! شب نوزدهم و بیست و یکم واقعاً شب قدر است، نه اینکه مقدمه باشد.»^۱

ادوار و اطوار مختلف، لازمه تنزل مشیّت الهی در شب قدر از مرتبه کلی

به عالم تعینات

«شب قدر، یعنی شبی که مشیّت الهی می خواهد از مرتبه کلی به عالم تعینات تنازل کند و قالب بگیرد و در آن شب تعیین و تنجز پیدا کند و متعین شود. این تغییر و تبدلی که قرار است انجام شود، از شب نوزدهم شروع می شود؛ یعنی جنبه دوری دارد و برای شکل گیریش نیاز به دور و اطوار مختلف دارد. در آیات قرآن می خوانیم: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۲ که منظور از «سته ایام»، شش روز نیست؛ «یوم» به معنای دور است. ما در شش طور و در

۱. همان.

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۳۸.

عرض شش دور، آسمان‌ها و زمین را خلق کردیم. ما از آن مرتبه استعداد که مرتبه هیولای اولیه است، از آن مرتبه که اولین نقطه ارتباط بین ماده و مجرد و نقطه شروع در ماده هست، از آنجا خلقت آسمان و زمین را به وجود آوردیم، منتهی انسان برای رسیدن به این مطلب نیاز دارد که برای او [از طریق] شهودی این مسئله حل شود، که چطور این واقعیت مجردة ممثل که ظهور مثالی در عالم مثال دارد، در عالم خارج تعین عینی پیدا می‌کند؟! این آمدن و ارتباط بین مثال و عینیت خارجی می‌شود دور اول و طور اول، که می‌خواهد از جنبه مثالی این حقیقت عینی نشأت بگیرد؛ آن می‌شود دور اول که آمد و این عالم مثال و برزخ -مثال سفلی، نه مثال علیا- در این مثال اسفل که نزدیک‌ترین واقعیت مجرده به انسان و به عینیت و مشاهدات و عالم شهود و عالم شهادت و عالم ملک است، آن اولین حقیقتی که در آنجا تشکل پیدا می‌کند، چه حقیقتی خواهد بود؟ درست فرض کنید مثل یک نطفه‌ای که می‌خواهد تبدیل به علقه بشود و پا از مرتبه تشان اولی بردارد و به تشان ثانوی برسد، این چه تغییری حاصل می‌شود؟ هنوز علقه نشده و هنوز به مراتب دیگر و مضغه بودن نرسیده است. اما بالأخره اینکه می‌خواهد حرکت کند و برگردد، این [چیست؟] منتهی فرق در این است که در اینجا جنبه اولی همین جنبه عینی، ملکی و مادی است، [اما] در خلقت آسمان و زمین که ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ است، جنبه ملکوتی و مجرد است؛ چون صورت مثالی، صورت مادی نیست؛ بلکه صورت، صورت مجرد است؛ منتهی بعضی از آثار و خصوصیات ماده را دارد که عبارت است از شکل و کیف بودن.^۱

و در ادامه ایشان فرمودند:

«اعمال سه شب قدر یکی است، نه اینکه سه تاست، یک واقعیت است، یک

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۷.

حقیقت است، منتهی این سه روز طول می کشد ... تعدّد در لیالی و تعدّد در اوقات، موجب تعدّد در حقیقت خارجی عالم قدر و عالم قدر نمی شود؛ چون آنجا عالم ثابتات است.

فرض کنید یک نفر از دنیا می رود. می گویند شب اول قبرش، نماز وحشت بخوانید. بعد در روایت داریم شخص می گوید که آقا من یک هفته بعد فهمیدم، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، بخوان!

اگر قرار بر وحشت نداشتن از نکیر و منکر باشد، آن بابا را یا پدرش را در آورده اند، چماق و فلان و یا اینکه اگر کاری اش ... دیگر قضیه یک هفته بعد و یک هفته قبل ندارد. و همین طور عکسش! اگر شما متوجه بشوید، یکی از دنیا رفته، امشب برایش نماز وحشت بخوانید، نماز لیلۃ الدفن بخوانید و بعد معلوم بشود که بیچاره نمرده است! و سه روز بعد می میرد، نماز امشب شما پای او حساب می شود؛ توجه کردید؟ نه اینکه خدا از لطفش می آید، حساب می کند؛ بحث، بحث لطف نیست. یک واقعیت خارجی است. چون این نماز تحقق پیدا کرده و حقیقت این نماز در عالم ثابتات است، دیگر این مسئله قبل و بعد ندارد.»^۱

رفع اشکالات مباحث نقلی در تعیین شب قدر به وسیله مباحث عقلی و

شهودی

«در بحث قضا و قدر مسائل مختلفی باید مطرح شود؛ بحث فلسفی، بحث عرفانی و اینکه احادیث و آیات به چه نحوه با این مطالب منطبق می شود. عمده اشکال روی آیات و احادیث است که اگر مسئله در مباحث عقلی یا شهودی به نقطه قابل توجیهی نرسد، طبعاً ما در مباحث نقلی دچار اشکال خواهیم شد. آن وقت باید

۱. همان، جلسه ۷۵۶.

به انواع مجازات و اعتبارات متشبه شویم، چطور اینکه به همین کیفیت عمل شده است. چون در بعضی از احادیث آمده که در نیمه شعبان تقدیرات رقم می‌خورد، در بعضی‌ها سه شب ماه مبارک رمضان، در بعضی‌ها شب بیست‌وهفتم را هم ذکر کرده‌اند، در بعضی از روایات دهه اول ذی‌حجه را در تقدیر انسان نقش داده‌اند. اینها من‌حیث‌المجموع مسائلی است که موجب بروز بعضی از اشکالات هست. آنچه که از همه مهم‌تر هست، روایات مربوط به شب‌های ماه مبارک رمضان است که در بعضی از آنها تصریح بر این مسئله است. در حدیثی از امام حسن علیه السلام که در روز بیست‌ویکم ماه رمضان هست، در آنجا تصریح بر این است که دیشب همان شب قدر بود که پدرم به شهادت رسید و حضرت اسمی از شب بیست‌وسوم نمی‌آورند. در بعضی از روایات شخصی از رسول خدا راجع به ادراک شب‌های ماه مبارک در مسجدالنبی و در کنار پیامبر سؤال کرد، حضرت شب بیست‌وسوم را فرمودند که اگر نمی‌توانی هر شب را بیایی، شب بیست‌وسوم را بیا.^۱

تفسیری نادرست از علت معرفی شب‌های متعدد برای شب

قدر در روایات

«روی‌هم‌رفته مسائل مختلفی هست؛ لذا بزرگان همیشه با تردید به این قضیه نگاه کرده‌اند. بعضی از افراد در مقام توجیه فرموده‌اند که مقصود ائمه این بوده که این قضیه را مردّد نگه دارند تا مردم به واسطه تردید، همیشه در حالت تهیّو باشند؛ چون اگر مشخص شود و موعد متعیّن باشد، ممکن است افراد مسائل را به تسویف بگذرانند. فرض کنید اگر صادق مصدّقی به انسان بگوید که: آقا سه سال دیگر در روز فلان، مرگ تو اتفاق خواهد افتاد. آدم می‌گوید حالا تا سه سال دیگر خدا بزرگ

است. می دانیم واقعیت دارد، حالا خیلی در بند این و آن نباشیم؛ یک ماه مانده به اینکه فوت اتفاق بیافتد، دست به کار توبه می شویم، رفع و رجوع و حلالیت از این و آن و کارها را رُفت و ریس می کنیم و برای رفتن آماده می شویم. این سه سال را به بطالت می گذرانند و سه سال از عمر خود را به تبّه نمی گذرانند. اما اگر به او گفته شود که از الآن تا سه سال دیگر، هر روز برای تو احتمال مرگ هست، ممکن است فردا اتفاق بیافتد؛ ولی می دانم که سه سال بیشتر نیست. این را اگر کسی بگوید، طبعاً حال انسان متفاوت است. ممکن است بگوید آقا پانزده روز دیگر باشد، یک هفته دیگر باشد؛ این مسئله از کجا پیدا است؟!»^۱

مربوط بودن شب قدر به عالم ثابتات

«راجع به قضیّه قضاء و قدر عرض شد که مطلب این طور نیست که اعمال انسان در یک شب، یک ساعت، یک دقیقه، یک ثانیّه به خصوص، تقدیر شود و سرنوشتی که برای انسان در سال آینده باید رقم بخورد، در آن موقع مشخص، منجز و به فعلیت برسد. این مطلب به این کیفیت نیست؛ بلکه آن عالم، عالم ثابتات است؛ در عالم ثابتات، قبل و بعد به طور کلی معنا ندارد که یک زمانی زمان متأخر باشد و یک زمانی زمان متقدم باشد و یک حال باشد و در آن زمان متأخر، این جنبه در آنجا تحقق پیدا کند.»^۲

نقش شب زنده داری و دوام طهارت در شب قدر بر تقدیرات پروردگار

«فرض کنید می فرماید که شب نوزدهم از لیالی قدر است، شب بیست و یکم از لیالی قدر است. خودمان را آماده می کنیم؛ امشب از لیالی قدر است و آن خصوصیت را

دارد، مواظب باشیم از دست ندهیم، حواسمان جمع باشد خیلی با کسی صحبت نکنیم، تمام شب را در حال طهارت باشیم، یک وقتی نخوابیم و سایر چیزهایی که باید رعایت شود و مسائلی در نظر گرفته شود تا اینکه آن اتّصالی که برای انسان هست، اتّصال بهتری باشد. ولی کسی تا به حال سؤال نکرده که طهارت ما چه ربطی به قلم تقدیر پروردگار دارد؟!

این دو چه ربطی به هم دارند؟!

خدا می‌خواهد تقدیر بکند، آن وقت بنده باید طاهر باشم، وضویش را بگیرم؟! او می‌خواهد این فایل‌ها را بنویسد که در سال آینده چه حوادث و قضایایی پیش می‌آید، قضیه به بیداری من چه مربوط است؟! حالا بنده بیدار باشم. آن خدا کار خودش را انجام می‌دهد، آن ملائکه قلم و دفتر دستشان گرفته‌اند و ایشان باید در هفته دیگر فلان قضیه و حادثه برایش پیش بیاید، دو هفته بعد باید فلان مسئله برایش پیش بیاید، ماه دیگر باید فلان چیز پیش بیاید، بنده وضو بگیرم و بی‌خوابی داشته باشم و عبادت بکنم، به تقدیر خدا چه مربوط است؟!

خدا بگوید: عجب آدم خوبی است، بیا بیا! این الآن نماز می‌خواند، اسمش را در این صفحه ناجحین و رابحین بنویسیم، این وضو گرفته است! نه! او الآن وضو ندارد، خطش بزن! ببینیم می‌رود وضو بگیرد یا نه؟! یا مثلاً این دارد حرف می‌زند، این اصلاً شب قدر را نمی‌فهمد چیست، با رفیقش جوک می‌گوید و می‌خندد و...! یا از این جور چیزها! اینکه این کارها را انجام می‌دهد، چه ربطی به عالم تقدیر دارد؟ خدا تقدیر خودش را انجام می‌دهد، من وضو داشته باشم یا نداشته باشم. آیا آن کسالتی که دو ماه دیگر انجام می‌دهد، به عبادت امشب من بستگی دارد؟ چه ربطی به همدیگر دارد؟ چه ربطی به طهارت و بیداری من دارد؟ اینکه می‌گویند بیدار و متوجه باشید برای چه؟ متوجه باشید تا خدا نگاه کند، شما بیدارید، این طوری بنویسد! این اصلاً معنا ندارد که ما بخوایم عالم مشیت و قضاء

و قدر را به این نحو توجیه کنیم؛ مسخره است که خدا به خاطر یک طهارت شب قدر ما، به خاطر صد رکعت نماز خواندن شب قدر ما، به خاطر یک بیداری شب قدر ما... مگر مرحوم قاضی - همان طوری که مرحوم آقا از مرحوم آشیخ عباس هاتف نقل می‌کردند - به بعضی از شاگردانشان سفارش نکردند که تا طلوع آفتاب بیدار باش؟ بعد که او خوابش برده بود و مرحوم قاضی تا او را دیدند، گفتند: «مگر نگفتم بیدار باش؟ چرا خوابت برد؟» لذا گفتند: «از دست رفت!» یعنی این یک سال عوض شد و الا دعوا و توبیخ نمی‌کردند.

حالا یا عوض شد یا قابل جبران هست. آن هم جای صحبت دارد که اگر در شب بیست و یکم، چنین خطا، اشتباه یا غفلتی از ما سر زد، آیا قابل جبران هست یا نه؟ مثلاً در بعضی از روایات داریم که برای کسانی که شب قدر را نتوانند آنطور که باید و شاید درک کنند، باید منتظر بمانند تا در عرفات، آنجا وقتی که رحمت پروردگار شامل بندگانش خواهد شد، بتوانند کاری انجام بدهند و توبه کنند و توبه آنها هم مورد پذیرش و رحمت خدا قرار بگیرد. ببینید از ماه رمضان، سؤال و ذی‌قعدة و ذی‌حجه سه ماه دیگر، معلوم می‌شود آنجا یک خبرهایی هست که باید سعی کند که در آنجا جبران کند و قابل برای جبران هست.»^۱

خصوصیات نفس ما، قدر و مشیت خدا را ایجاد می‌کند!

«در اینجا چه مطلبی هست و تقدیر و مشیت خدا چه ارتباطی با ما دارد؟ ببینید، داریم نزدیک می‌شویم که دقیقاً ما خودمان همان قدریم؛ وجود ما، آن خصوصیات ما، آن نفس ماست که خود اوست که قدر و مشیت خدا را ایجاد می‌کند، برایش ایجاد نمی‌کنند. لذا می‌گوید تو طهارت داشته باش، تو بیداری داشته باش، تو در حال غفلت

۱. همان، ص ۳۳.

نباش، یعنی چه؟ یعنی خودت داری خودت را تغییر می دهی، خودت را داری عوض می کنی، آن وقت در امشب که یک چنین حالی هست، ما هم آن را مهر می زنیم! تو خودت را عوض می کنی و بعد ما یکی یکی مهر می زنیم؛ لذا به هر مقدار که در شب قدر توجه بیشتر باشد، برای سال آینده مهم تر است.

اینجا دیگر روایاتی که فرمودند: «شب نوزدهم شب قدر است، شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم!» معنایش روشن می شود؛ یعنی تهیو خود انسان برای تقدیر پرونده و تقدیر مَلَف سال آینده. خود انسان تقدیر خود را ایجاد می کند، از شب نوزدهم شروع می شود؛ لذا کسی که شب نوزدهم غفلت دارد، شب بیست و یکم و بیست و سومش شب درستی نخواهد بود، چون نوزدهم را از دست داد. کسی که شب نوزدهم در حال توجه بگذراند، ولی شب بیست و یکم را در حال غفلت بگذراند، شب بیست و سومش هم خراب است؛ چون بیست و یکم را این وسط از دست داد. این نیست که این مقدمه باشد، مسئله یک مسئله واقعی است.

این حرکت نفسانی که برای تثبیت مشیت خدا در سال آینده است، از شب نوزدهم شروع می شود، یعنی از قبلش هجده روز باید روزه بگیرید، هجده روز آمادگی پیدا بکنید که در شب نوزدهم به ثمر و نتیجه برسد. بعد یک پله از شب نوزدهم را رد کنید، باز وسطش باید دو روز روزه بگیرید - روز نوزدهم و بیستم -، این دو روزی که روزه گرفتید، باز یک حال آمادگی ...

اینها مطالبی است که بزرگان فرموده اند. از پیش خودم نمی گویم. شب نوزدهم و بیستم ماه رمضان را که می گذرانی، آن حالت، تقویت می شود برای دوباره یک دوری که می خواهد انجام بشود در شب بیست و یکم؛ عرض کردیم ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۱ این دور، یک دور زده

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۳۸.

می شود، دو دور زده می شود؛ هر کدام از این دورها و هر کدام از این طورها، در نقش و کیفیت تعین عالم ماده نقش دارد. نمی شود یکی از آنها باشد و یکی از آنها نباشد. این حلقه می شود یک حلقه مفقوده و افتاده، این یک حلقه الآن وجود ندارد. وقتی وجود ندارد، لنگ است، خراب است، آنچه که باید انجام بشود، انجام نمی شود. باز دو روز دیگر می گویند روزه بگیر؛ روزه بیست و یکم و روزه بیست و دوّم، برای آخرین مرتبه که شب بیست و سوم است، آنجا دیگر ینجز تنجیزاً و ینجزّ إنجیزاً، دیگر به مرتبه فعلیت و انجاز می رسد. یعنی کسی که در این ایام به این حالت باشد، در شب بیست و سوم می بیند فرق کرد؛ این فرق کردن تا یک سال با او هست. توجه کردید؟ یک تکانی خورد، این حالتش که احساس کرد تغییر کرد، این حالت دیگر رهایش نمی کند؛ تا یک سال دائم با اوست و او را رها نمی کند! این می شود تقدیر. تا یک سال این با او هست، تا یک سال نشاط دارد، تا یک سال در فکر است، تا یک سال پیگیر است. درست شد؟ این حرکت، حرکت پیوسته ای بود که آمد، آمد جلو و در شب بیست و سوم، آن مشیت الهی که باید این تغییر و تحولات انجام شود، آن مشیت الهی انجام شد.»^۱

شعر عجیب جناب حافظ درباره عالم قضاء و قدر

هر کو نکند فهمی زین نقش خیال انگیز

نقشش به حرام ار خود صورت گر چین باشد^۲

«این شعر خواجه خیلی عجیب است که چطور عالم قضاء و قدر را در این

۱. همان.

۲. دیوان حافظ:

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقشش به حرام ار خود صورت گر چین

شعر مجسم می‌کند و برای انسان توضیح می‌دهد که باید دید قلم تقدیر چه نوع می‌گردد و خوشا به حال آن کسانی که یک سر و سری پیدا کردند و از این قضیه، چیزی سر در می‌آورند.

نقشش به خطا، یعنی همین‌طور دارد نقش می‌زند، فکر می‌کند، تدبیر می‌کند، این طرف و آن طرف می‌زند، این حيله آن حيله، این مکر آن مکر، ای بابا! خبر ندارد آن کسی که این نخ‌ها را می‌گرداند، آن بالاست! نقشش به خطا، یعنی آن بالا را نگاه کن! چرا پایین را به هم می‌زنی، آن را به هم می‌زنی، تدبیر می‌کنی! یک نگاه به بالا بکن، دیگر خیالت راحت می‌شود؛ «نقشش به حرام از خود صورت‌گر چین باشد!»^۱

تشیبه عالم قضا و قدر به صیقل زدن دیوار توسط نقاش‌های چینی

«در این قضیه حکایات مولانا را بخوانید، نقاش‌های چین و نقاش‌های روم که با هم مسابقه دادند، نقاش‌های رومی همین‌طور شروع کردند به نقش و نگار و در وسطشان پرده‌ای زده بودند؛ این طرف پرده، رومی‌ها بودند و این طرف هم چینی‌ها.

رومی‌ها شروع کردند نقش و نگار و آبرنگ‌ها و مناظر را انجام دادن و چینی‌ها هم این طرف شروع به صیقل دادن کردند و دل را درست کردند، دیوار را صیقل دادند. هیچ‌کار هم نکردند، فقط صیقل زدند، دیوار مثل آینه شد. موقعی که پرده را کنار زدند، آن نقش بر دیوار می‌افتد.^۲

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۳۷.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول:

ور مثالی خواهی از علم نهان قصه گواز رومیان و چینیان

وقتی که پرده را برداشتند، کُپی آن تصویر روی دیوار افتاد... وقتی که پرده را برداشتند آن نقش، روی این دیوار افتاد و این دیوار نقش روم شد! وقتی نگاه کردند دیدند عجب! تالُلویی که این دارد و شعاعی که از این بلند می‌شود، آن ندارد... عالم قضاء و قدر هم همین است، می‌گویند خودت را اصلاح کن، چیزی نوشته نمی‌شود! متوجّه شدید؟! چیزی نوشته نمی‌شود، خودت را اصلاح کن، خودت را عوض کن، خودت را تغییر بده، تحوّل پیدا کن و تبدّل پیدا کن، این

رومیان گفتند: ما را کَر و فَر	چینیان گفتند: ما نقّاش تر
کز شماها کیست در دعوا گزین؟	گفت سلطان: امتحان خواهم در این
رومیان از بحث در مکث آمدند	اهل چین و روم چون حاضر شدند
خاص بسپارید و یک آن شما	چینیان گفتند: یک خانه به ما
زان یکی چینی ستند، رومی دگر	بود دو خانه مقابل، در به در
پس خزینه باز کرد آن ارجمند	چینیان صد رنگ از شه خواستند
چینیان را راتبه بود از عطا	هر صباحی از خزینه رنگ‌ها
درخور آید کار را جز رفع زنگ	رومیان گفتند: نی نقش و نه رنگ
همچو گردون ساده و صافی شدند	در فرو بستند و صیقل می‌زدند
رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مهی است	از دو صد رنگی به بی‌رنگی رهی است
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب	هر چه اندر ابر ضو بینی و تاب
از پی شادی دهل‌ها می‌زدند	چینیان چون از عمل فارغ شدند
می‌ربود آن عقل را و فهم را	شه در آمد دید آنجا نقش‌ها
پرده را بالا کشیدند از میان	بعد از آن آمد به سوی رومیان
زد برین صافی شده دیوارها	عکس آن تصویر و آن کردارها
دیده را از دیده‌خانه می‌ربود	هر چه آنجا دید اینجا به نمود

تحوّل و تبدل و تغییر به هر مرتبه‌ای که باشد، آن می‌شود قدر! هر مرتبه‌ای که هست. اگر در این مدت توانستیم خودمان را جوری متحوّل و متبدل کنیم و عوض کنیم و کاملاً ارتباطمان با پروردگار صاف بود، در شب بیست‌وسوم، قدر ما همان می‌شود و این شخص در این یک سال صاف است و اگر نه، هفتاد درصد می‌شود؛ لذا در این شب‌ها باید همه تعلقات را از خودمان کنار بریزیم.^۱

محوریت شب‌های قدر بر اتصال قلبی است، نه روزه خوانی!

«شب نوزدهم و بیست‌ویکم و بیست‌وسوم، شب روزه‌خوانی نیست، البته ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در این شب قرار گرفته است، ولی مگر در زمان پیغمبر هم شب روزه‌خوانی بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام که هنوز کشته نشده بود، پس شب نوزدهم و بیست‌ویکم چکار می‌کردند؟ روزه می‌خواندند؟ یا علی! ضربت به سرت زدند! هنوز امیرالمؤمنین کنار پیغمبر است! شب نوزدهم و بیست‌ویکم و بیست‌وسوم شب روزه‌خوانی نیست، شب اتصال انسان است؛ البته به مناسبت این حادثه‌ای که انجام شده است، باید انسان متوسّل بشود ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲ باید توسّل به ولایت باشد.»^۳

نحوه توسّل به ولایت در شب‌های قدر

«شب نوزدهم و بیست‌ویکم طبعاً روزه امیرالمؤمنین و توسّل به آن حضرت است، شب بیست‌وسوم دیگر از بحث آن دو شب خارج می‌شود، حالا یا ادامه آن

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۳۷.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۳۵.

۳. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ص ۴۰.

توسّل به امیرالمؤمنین یا سیدالشهداء، یا هرکس دیگر فرقی نمی‌کند. موسی بن جعفر، امام رضا علیهم السلام؛ آیه نیامده که شب بیست و سوم، حتماً باید توسّل به امام حسین علیه السلام باشد، البته توسّل به حضرت را داریم، اما توسّل به سایر ائمه، هیچ اشکالی ندارد که انسان نسبت به سایر ائمه، نسبت به امام زمان توسّل داشته باشد. توسّل به امام زمان هم که روضه ندارد! امام زمان هم که هنوز حیّ است.»^۱

قرائت ادعیه و اشعار عرفاء و اولیاء الهی در شب قدر

«شب قدر، شب اتّصال است، شب برقراری حال است. انسان، حال برقرار کند، لذا چه اشکال دارد که این شب‌ها اشعار بخواند، اشعار بزرگان و عرفاء، اشعار اولیاء الهی، ادعیه‌ای که از ائمه آمده است، الزامی در گریه و توسّل به این کیفیت نیست؛ بلکه مسئله این است که انسان حال خودش را به نحوی تغییر بدهد که آن جنبه اتّصال باشد. این اتّصال به هر مقداری باشد، آن قدرش می‌شود. اگر هفتاد درصد باشد، هفتاد درصد انسان نصیب دارد، و اگر پنجاه درصد باشد، پنجاه درصد نصیب دارد.

لذا خوب است انسان حال خودش را در این ایام سبک کند؛ تعلّقات خودش را کم کند. سعی کند در این هجده روز که از ماه مبارک روزه می‌گیرد، در مسیر روزه خاص یا خاص الخاص حرکت کند و از آن روزه‌ها بگیرد که همه اینها نقش‌گذار و محوّل و معیّر و مبدّل نفس، در ارتباط با آنها هستند.

پس بنابراین روی این جهت، روایاتی که در اینجا هست، حل شد؛ روایاتی مبنی بر اینکه شب نوزدهم شب قدر است یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم

یا هر سه شب؛ باید گفت که هیچ کدام از اینها جنبه مقدمی ندارد، شب نوزدهم جنبه مقدمی ندارد، اگر بگوییم شب نوزدهم، شب قدر بوده، درست است، شب بیست و یکم هم بگوییم درست است، هر سه شب هم بگوییم درست است. روایت جُهنی که شب بیست و سوم را بیان می کند،^۱ آن مربوط می شود به إنجاز، یعنی دیگر تمام شد، یعنی شبی که پرده را از وسط برداشتند و صیقلی دادن دیگر تمام شد. اما آیا این صیقلی شب بیست و سوم انجام شد؟ نه خیر! صیقلی دادن در شب های دیگر انجام شده تا به اینجا رسیده است. این نیست که بصورت خلق الساعه، صیقلی این دیوار در شب بیست و سوم باشد و شب های دیگر فقط جنبه مقدمه داشته باشد - منظور از مقدمه هم، یعنی یک حال آمادگی - در شب های دیگر جنبه سازندگی هست، نه جنبه مقدمی که این مسئله تأثیر روی شب بیست و سوم دارد.^۲

۱. *الدّعوات* (راوندی)، ص ۲۰۷:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَنَّ لَيْلَةَ الثَّلَاثِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ هِيَ لَيْلَةُ الْجُهْنِيِّ فِيهَا يَفْرُقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَفِيهَا تَثَبَّتِ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا وَالْأَجَالُ وَالْأَرْزَاقُ وَالْقَضَايَا وَجَمِيعُ مَا يُخْدِثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا إِلَى مِثْلِهَا مِنَ الْخَوْلِ فَطُوبَى لِعَبْدٍ أَحْيَاهَا رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَ مَثَلِ خَطَايَاهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ يَبْكِي عَلَيْهَا فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَجَوْتُ أَنْ لَا يَحْتَبِ بِإِنْ شَاءَ اللَّهُ." قَالَ: "وَيَأْمُرُ اللَّهُ مَلَكًا يُنَادِي [فِي] كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْهَوَاءِ أَبَشِرُوا عِبَادِي فَقَدْ وَهَبْتُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ السَّالِفَةَ وَ شَفَعْتُ بَعْضَكُمْ فِي بَعْضٍ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَّا مَنْ أَفْطَرَ عَلَى مُسْكِرٍ أَوْ حَقَدَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ."»

جهنی لقب «عبدالله بن انیس انصاری» صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی به جهت دور بودن منزلش از مدینه از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که برای ورود به مدینه شبی را برای او معین کند. پیامبر صلی الله علیه و آله شب بیست و سوم ماه رمضان را تعیین کرد؛ از این رو،

این شب به «لیلة الجهنی» نام گرفت.

۲. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۴، ۴۲.

فصل سوم: سفارشات اولیاء الهی در خصوص شب های قدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توسّل به امام زمان علیه السّلام، کارسازترین مسئله در شب قدر

«در این ماه مهم ترین قضیه توسّل به امام زمان علیه السّلام است، مخصوصاً در شب های قدر.»

از توسّل به امام زمان علیه السّلام در هنگام سحر و موقع اذان و در هنگام افطار غفلت نکنید! و در شب ها دائماً خود را در کنار حضرت احساس کنید و بدانیم که در این ماه، لطف حضرت همان طور که مقتضی نفس و خصوصیات تکوینی ماه رمضان است، لطف حضرت نسبت به شیعیانش بیش از سایر ماه ها هست و بدون توسّل به ولایت و بدون توسّل به امام زمان علیه السّلام پر گاهی نمی توانیم حرکت داشته باشیم، مطلقاً. این را از توی گوشمان بیرون بیاوریم، بدون اینکه آن حضرت را در کنار خود حاضر ببینیم و همه وجود خود را وقف آن حضرت بخواهیم بکنیم، امکان ندارد. تجربه کردند و نشد و ما تجربه دیگران را دیگر تجربه نکنیم! آن چه به ما می رسد، از نفس نفیس آن حضرت است. هم چنان که مرحوم آقا دائماً به شاگردان و تلامذه خودشان تأکید می کردند، برای حضرت صدقه بدهید، برای حضرت دعا کنید، در دعاها یتان، در دعای قنوت، برای

فرج باطنی و ظاهری آن حضرت همیشه متوجّه باشید.^۱

و در مجلس شب قدر سال ۱۴۲۱ می فرمودند:

«امشب، شب امام زمان علیه السّلام است و توسّل به امام زمان علیه السّلام در امشب از همه چیز کارسازتر است. تمام آن اموری که در عالم باید اتفاق بیفتاد، از دریچه نفس امام زمان اتفاق می افتد.»

ساروان بار من افتاد خدا را مددی که امید کرم همره این محمل کرد
روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد^۲

غیرممکن بودن عبور از نفس، بدون توسّل به امام زمان علیه السّلام

«سالک وقتی که تمام زحمت و کوشش و مجاهده را رد کرد و رفت بالا، یکی یکی حجابها را کنار زد، می رسد به یک جا که دیگر باید از نفس بگذرد، نفس را باید از دست بدهد. آنجا با چه نیرویی این کار را انجام بدهد؟ تا حالا هر کاری که می کرده، با نفس می کرده است؛ نماز می خواند، با نفس بوده، مجاهده با نفس بوده گذشت ... با نفس بوده، گذشت از عوالم نور، همه با نفس بوده است. وقتی که از عوالم نور از حورالعین می گذرد، مگر با غیر از نفس است؟! با نفس دارد می گذرد دیگر! می رسد به یک جا که خودش می ماند، خُب خودش را چطور از دست بدهد؟ خودش که دیگر نمی تواند، خودش را از دست بدهد. اینجا دیگر می ماند، اینجا می ماند فریادش می رود بالا که، دیگر چه کنم؟ اینجا تازه امیرالمؤمنین به داد می رسد. «السّلامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الزَّانِدُ الْقَادِحُ»^۳؛ معنایش این است.

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۴۵.

۲. دیوان حافظ.

۳. المزار (شهید اول)، ص ۴۷: «السّلامُ عَلَی الصّراط الواضح و التّجم اللّائح و الزّناد القادح.»

آن می‌آید و این را می‌سوزاند؛ یعنی به یک مرحله‌ای انسان می‌رسد که دیگر همه امیدهایش سرد می‌شود. تا به حال به اتکاء نفس بود، حالا می‌خواهد نفس را از دست بدهد. خُب همه را گذرانندیم؛ مُلک را گذرانندیم، ملکوت را گذرانندیم، جبروت و همه را گذرانندیم، اینها را همه یکی یکی طی کردیم، رسیدم به یک‌جا، چه شد دیگر؟ خودمان ماندیم. خودمان که نمی‌توانیم خودمان را از بین ببریم!

آیا این لیوان خودش می‌تواند خودش را بشکند؟ لیوان یک دستی می‌خواهد که این را از بالا بیاندازد، بشکند؛ اما اینکه خود لیوان باعث بشود، خودش را بشکند، این نمی‌شود.

انسان به یک مرحله می‌رسد که صفتش فانی می‌شود، اسمش فانی می‌شود، فعلش فانی می‌شود، توحید افعالی را می‌فهمد، توحید صفاتی را می‌فهمد. توحید افعالی، اسماء را می‌فهمد، اسمی را می‌فهمد. تمام اینها را احساس می‌کند؛ ولی فقط تعینش باقی می‌ماند. تعین باقیمانده، توحید ذاتی را نمی‌تواند بفهمد، توحید ذاتی را یکی دیگر باید بیاید چکار بکند؟ توحید ذاتی باید بیاید؟ اینجا است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید. لذا آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند:

«وقتی که سالک به اینجا می‌رسد، امیرالمؤمنین اینجا تازه می‌آید سراغش.»

تا اینجا بوده‌ها! نه اینکه تا اینجا نبود؛ ولی تا اینجا خیال می‌کرده خودش هم یک خُرده ... بالأخره ما هم یک محلی از اعراب داریم؟! ولی اینجا که می‌رسد، می‌بیند نه دیگر؛ این‌جا دیگر شوخی بر نمی‌دارد! محلّ اعراب؟! پاشو بی‌خود. محلی از اعراب داری؟ پس بیا دیگر!

به اینجا که می‌رسد، آن وقت زناد قادح باید بیاید جلو. آن می‌آید دیگر کار را تمام می‌کند. دیگر هیچ نفسی دیگر باقی نمی‌ماند.»^۱

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۱۵)، جلسه ۵.

و چقدر مناسب حال است اشعار جناب حافظ رضوان الله علیه:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند	آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
دردم نهفته به ز طبییان مدعی	باشد که از خزانه غیبهم دوا کنند
معشوق چون نقاب ز رخ در نمی کشد	هرکس حکایتی به تصور چرا کنند
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدیست	آن به که کار خود به عنایت رها کنند
بی معرفت مباش که در من یزید عشق	اهل نظر معامله با آشنا کنند
حالی درون پرده بسی فتنه می رود	تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند
گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار	صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند
پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم	ترسم برادران غیورش قبا کنند
بگذر به کوی میکده تا زمرة حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان	خیر نهان برای رضای خدا کنند
حافظ دوام وصل میسر نمی شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند ^۱

توسّل به حقیقت و ولایت امام زمان برای کشف حجاب های طریق از

افضل اعمال است

«مجالس و محافل توسّل به حضرت ولی عصر بسیار خوب است، ولی توسّلی که مطلوب و منظور از آن، حقّ باشد، وصول به حقّ باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او باشد، این مطلوب است و پسندیده ؛ و لذا انتظار فرج که

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۹۶. خل: «هنوز».

حتی در زمان خود ائمه علیهم السّلام از بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال محسوب می‌شده است، همین بوده است.

توسّل به حقیقت ولایت آن حضرت، برای کشف حجاب‌های طریق از افضل اعمال است، زیرا توحید حضرت حقّ از افضل اعمال است. و انتظار ظهور خارجی آن حضرت نیز به واسطهٔ مقدمیت بر ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت نیز مفید است؛ و انتظار ظهور خارجی بر این اصل محبوب و پسندیده است.^۱

دعا برای حسن عاقبت!

«امشب شب امام زمان علیه السّلام است، چه دعائی باید امشب بکنیم؟...»
 دعا برای وجود آن حضرت اولاً و بعد برای اختتام به خیر، حال ما به خیر تمام بشود، عاقبت امر ما خیر باشد. «اللّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا»، این واقعاً دعای اختتام به خیر، دعای مهمّی است. خدایا! ما را و راه ما را آنچنان قرار بده که هر وقت به ما گفتند بفرمایید، دیگر معطل نشویم، دیگر صبر نکنیم، همیشه آماده باشیم، همیشه حاضر باشیم، اصلاً خودمان پیشاپیش حرکت کنیم.^۲

۱. سرّ الفتح، ص ۶۸.

۲. مجلس شب قدر ۱۴۲۱ (قم).

موعظ حضرت علامہ طهرانی رضوان اللہ علیہ در شب نوزدهم^۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا

لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۲

صلواتی ختم کنید!

از چیزهایی که هیچ دارای شک و تردید نیست، دعاست؛ دعا عبادت است،
و روح دین عبادت است، و روح عبادت دعاست؛ دعا اتصال قلب شخص دعا
کننده است به مبدأ اعلیٰ و تقاضا کردن از او برای منویات و حاجات خود.

۱. مسجد قائم طهران، شب ۱۹ رمضان المبارک ۱۳۹۷ هجری قمری.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

در این آیه می فرماید:

«زمانی که بندگان من از من سؤالی کنند، چیزی درخواست کنند، من به آنها نزدیکم و خواست و تقاضای دعا کننده را برمی آورم؛ پس بنا بر این به من متوجه بشوند، از من چیز بخواهند، من به آنها می دهم؛ ایمانشان به من زیاد باشد، این راه رشد و راه سعادت است.»

در اخبار ائمه علیهم السلام مطالب بسیاری راجع به دعا داریم، و تمام این مطالب بر یک محور دور می زند و آن محور خلوص است؛ یعنی شخص دعا کننده کاری کند که در حال دعا کردن قلبش پاک باشد و از صمیم قلب دعا کند، غلّ و غشی در قلبش نباشد، این دعا مستجاب می شود.

مجموع شرائطی که برای استجاب دعا در روایات ذکر شده، یک وقتی من استقصاء کرده بودم به بیست و چهار شرط رسیده بود، اجمالاً:
یکی از آن شرائط این است که انسان با وضو باشد.
یکی از آن شرائط این است که انسان رو به قبله بنشیند.
یکی از آن شرائط این است که انسان روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند، بعد دعا کند، یا سه روز روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند.

یکی از شرائط این است که در اوّل دعا و آخر دعا، صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد؛ زیرا صلوات دعاست و خداوند علیّ اعلیٰ این دعا را مسلمّ مستجاب می کند؛ چون درخواست درود و تحیت است به بهترین افراد عالم، و خداوند خجالت می کشد که اوّل دعا و آخر دعا که صلوات است، آنها را مستجاب نکند، ولی بین این دعا را مستجاب نکند و او را رها کند.

یکی از شرائط دعا این است که انسان در اوقات خوش دعا کند؛ مثل شب جمعه، روز جمعه، ایام متبرکه، لیالی متبرکه، اثرش بیشتر است.

یکی از شرائط در مکان‌های مبارک و مقدّس مثل: مکه، مدینه، مسجد کوفه، حرم‌های ائمه علیهم السّلام، مساجد، اینها مکان‌های مقدّس است و دعا در آنجاها مستجاب‌تر است.

و یکی از شرائط دعا این است که انسان در بین جماعت دعا کند؛ یک نفر دعا کند و همه آمین بگویند، خدا چنین دعایی را خیلی دوست دارد که مؤمنین پهلوی همدیگر جمع بشوند و با همدیگر، یکدل، یک مطلبی را از پروردگار تقاضا کنند و بخواهند؛ این دعا به اجابت خیلی نزدیکتر است.

یکی از شرائط دعا این است که انسان در حال دعا گریه کند؛ خدا گریه بنده خود را دوست دارد و حتّی در روایات داریم که اگر گریه نمی‌توانید بکنید، حال حزن و تباکی به خود بگیرید؛ چون خدا می‌فرماید:

«أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛ «جای من آن دل شکسته است.»

دلی که دارای استکبار و منیّت باشد، جای خدا نیست؛ چون جای خدا نیست، از آن دل دعای مستجاب توقّع نباید داشت.

یکی دیگر از شرائط دعا، بلند دعا کردن است در آنجائی که جمعیتی است و آمین می‌گویند، و آهسته دعا کردن است، در آنجائی که کسی نیست؛ و لذا دعا هم به‌عنوان مناجات و هم به‌عنوان ندا است، ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ﴾؛ یا به‌عنوان مناجات که آهسته صحبت کردن باشد و تقاضا کردن باشد، در روایات آمده است.

یکی از شرائط دعا این است که انسان قلب خود را از کینه برادران مسلمان پاک کند، اگر غلّ و غشی نسبت به کسی دارد او را پاک کند؛ و درحالی که دعا می‌خواهد بکند، کدورتی از برادران مؤمن، از اقوام و دوستان در دل او نباشد، امر را به خدا واگذار کند.

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۳.

و دیگر از شرایط دعا این است که اگر کسی از انسان طلبی دارد، برگردن انسان دینی است، انسان بدهد و حقوق مردم را ادا کند، بعد دعا کند؛ و اگر نمی‌تواند، لااقل استرضاء کند از طرف و مهلت بگیرد تا زمانی که می‌تواند بدهد؛ و اگر دسترسی به استرضاء ندارد، تصمیم بگیرد بر اینکه در اوّل وهله امکان حقّ دیگری را بدهد.

و یکی از شرایط دعا توسّل پیدا کردن به قلوب طاهره است؛ یعنی به دل‌های پاک، مثل پیغمبر، مثل امام، اولیاء خدا، و لذا سرِ قبور علماء دعا مستجاب است. در روایت داریم در حرم‌های مطهره دعا مستجاب است؛ چون در آنجا انسان توجه پیدا می‌کند به قلب امام و قلب امام خیلی وسیع است: ﴿تُورَثُ أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱ آن کلمه طیبه است که تمام شاخه‌هایش آسمان را گرفته است، و آسمان رحمت از هر نقطه به آن دل متصل است؛ و انسان وقتی که از پروردگار تقاضا کرد مطلبی را، و امام را شفیع قرار داد، خداوند علیّ اعلیٰ به انسان می‌دهد. امروز نمازی را که ذکر کردیم برای نماز حاجت، که عبدالرحیم قصیر خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من دعائی اختراع کردم. حضرت فرمودند:

«دَعْنِي مِنْ اخْتِرَاعِكَ»؛ «اختراع را بگذار، من را با اختراع چکار!»

وقتی می‌خواهی دعا کنی متوسّل شو به پیغمبر رحمت، دو رکعت نماز بخوان با همان کیفیتی که ذکر شد، بعد بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ إِلَى اللَّهِ!»

این جمله خیلی معنا دارد! یعنی بگو پروردگارا من از تو تقاضا می‌کنم به

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۵.

برکت پیغمبرت، به شفاعت پیغمبرت، به توسل پیغمبرت، ای پیغمبر! ای نبی خدا! ای رسول خدا! من از تو سؤال می‌کنم، ولیکن تو را واسطه برای سؤال از خدا قرار می‌دهم، که خلاصه مسئول خداست، ولیکن از راه نفس پیغمبر، انسان خدا را می‌خواند، و این خیلی مهم است! خیلی خیلی مهم است! بیشتر دعاهائی که مستجاب می‌شود، بر این اساس است که انسان یک ولی خدا را که قلبش پاک است، بین خود و بین خدا شفیع قرار دهد و خداوند علیّیّ اعلیّیّ از آن ناحیه نظر تَلَطَّف کند.

سید بن طاووس روایت می‌کند یک زیارتی را که انسان در حرم‌های مطهره می‌خواند، و بعد از آن حرم در بالاسر قرار می‌گیرد، جملائی را می‌گوید که مفادش این است: خدایا اگر من بهتر و پاک‌تر از این امام سراغ داشتم، او را شفیع قرار می‌دادم به‌سوی تو، و حالا این امام را شفیع قرار داده‌ام، زیرا که از این دلی پاک‌تر، و بنده‌ای مقرب‌تر سراغ ندارم، بعد سرش را می‌گذارد به ضریح و می‌گوید: پروردگارا! من از راه دور آمده‌ام برای عرض حاجت به‌سوی تو، و این امام را بین خود و بین تو واسطه قرار دادم، «إِذِ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ تُشِيرُ»؛ و دعا مستجاب می‌شود.

اینها از شرائط دعاست.

حالا بسیاری از این شرائطی که گفتیم در ما امشب جمع است؛ اولاً همه وضو داریم و ثانیاً روزه گرفتیم دیگر، این روزهای ماه رمضان که روزه گرفتیم، برای خدا روزه گرفتیم، برای غیر خدا که روزه نگرفتیم؛ عوض دو رکعت، نماز هم بیشتر خواندیم؛ زمان خیلی خوب زمانی است، شب قدر است، از شبهای بسیار ممتاز است در بین تمام سال؛ مکان مکان شریف است، مسجد خانه خداست، خدا هم ما را دعوت کرده به این خانه خود و ما هم ملتمسیم، و بر عهده اوست که دعای میهمانان خود را اجابت کند و تقاضای آنها را بدهد؛ و دیگر اینکه همه با همدیگر

اجتماع کرده‌ایم در این درخواست و دعا؛ پس بنابراین دلها به یکدیگر پیوند می‌خورد و برای جلب رحمت پروردگار خیلی مؤثر است.

از تمام اینها گذشته، اگر کسی دینی بر گردن انسان دارد، حقی دارد، انسان الآن تصمیم بگیرد که آن حق را ادا کند؛ و اگر کینه‌ای از برادران مؤمن در دل انسان است، انسان به خدا واگذار کند. خدا خیلی بهتر می‌تواند از عهده بربیاید؛ ما اینقدر نه عمر، نه حال، نه مجال داریم بر اینکه دل خود را از کینه‌های برادران مسلمان پر کنیم؛ چون آن کینه ما را سنگین می‌کند، خسته می‌کند، از کار می‌اندازد، به خدا واگذار می‌کنیم و خدا خودش می‌داند، چرا ما خودمان را سنگین کنیم؟! و خدا بهترین منتقم است؛ پس تمام این دلها را الآن از هر کینه‌ای هست، پاک کنیم تا دعائی که می‌خواهیم بکنیم، مستجاب بشود.

از طرف دیگر شفیع قرار می‌دهیم امیرالمؤمنین را، آن قلب است دیگر؛ امیرالمؤمنین خیلی نفسش واسع است، ولی خداست و وصی پیغمبر آخر زمان است، نفسش خیلی وسیع است، ولایتش خیلی قوی است؛ و این منصبی که به امیرالمؤمنین داده شده، منصب تشریفاتی نیست، یک خاصه‌ای پروردگار در آن وجود مقدس قرار داده که آن خاصه تحمل این علوم کثیر و این قدرت‌های کثیر را می‌کند.

و تمام ابتلائیاتی که به هر پیغمبری داده شده، به امیرالمؤمنین داده شده است؛ چون تمام ابتلائیات پیغمبران به پیغمبر آخر زمان داده شد، و ابتلائیات پیغمبر به امیرالمؤمنین. از طرفی تمام معجزاتی که به دست انبیاء صورت گرفته، به دست پیغمبر صورت گرفته و بعد به دست امیرالمؤمنین؛ به موازات ابتلائیات، معجزات و کرامات است؛ و این ناشی از آن خاصیت و آن خصوصیتی است در آن نفس مقدس، که ارتباط با پروردگار و در اثر تقرب و فناء در ذات او، ولایتش تا این حد گسترش پیدا کرده، روحش به تمام موجودات عوالم استیلاء دارد، از نقطه نظر

ولایت تکوینی و تشریحی.

عرض شد بزرگان از اهل تسنن نوشته‌اند: - در کتاب *أسد الغابة* ابن اثیر می‌نویسد در احوالات امیرالمؤمنین - از جمله اخباری که آن حضرت راجع به غیب می‌دادند، اخبار دادند راجع به شهادت خود در چندین مورد که جای اشکال نیست، و بعد می‌گوید: از عجائبی که از امیرالمؤمنین علیه السلام سر زد، این است که بعد از شهادت آن حضرت هر سنگی را که در بیت المقدس از زمین برداشتند، در زیر آن خون تازه بود؛ (بیت المقدس یک مکان خیلی خیلی شریف است دیگر! بعد از مکه مکرّمه، شریف‌ترین مکان بیت المقدس است، مکه است و حرم مطهر حضرت رسول و بیت المقدس) و هر سنگی را که برمی‌داشتند، خون تازه بود! این روایت را تنها شیعه‌ها نمی‌گویند. سنی‌ها هم نقل می‌کنند! ابن ابی‌الحدید در شرح *نهج البلاغه* داستان‌هایی دارد، چرا؟ برای اینکه روح استیلاء پیدا کرده بر تمام ارواح، حتی ارواح جمادات؛ حالا اگر انسان به این روح متصل بشود، این روح برای انسان کار نمی‌تواند بکند؟! او را پیش خدا شفیع قرار بدهد!

میثم تمّار می‌گوید:

یک شب با امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه خارج شدیم، آن حضرت آمدند در مسجد جُعی چهار رکعت نماز خواندند و بعد دست به دعا برداشتند: *إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ حُبُّكَ فِي قَلْبِي وَإِنْ كُنْتُ عَاصِيًا تَا آخِر دَعَا.*

بعد حضرت از مسجد آمدند بیرون، من هم به دنبال آن حضرت بودم، آمدند در میان بیابان تاریک و نخلستان‌های کوفه، و من هم با آن حضرت می‌آمدم. حضرت گفتند: ای میثم دیگر بایست! یک خطی جلوی من کشیدند و گفتند از اینجا دیگر تجاوز نکن! مأذون نیستی؛ من همان‌جا ایستادم و حضرت رفتند جلو، رفتند رفتند رفتند تا به اندازه‌ای که دیگر به چشم دیده نمی‌شدند و حسّی و اثری از آن حضرت نبود، مدت‌ها گذشت

و هیچ خبری نبود؛ من خیلی وحشت کردم؛ گفتم مولای من امیرالمؤمنین رفت در میان این بیابان، در این شهری که پر است از دشمن، خوارج تشنه خون آن حضرت هستند، الآن در میان این بیابان و نخلستان، آن حضرت را بگیرند و شهید کنند، چه کسی خبر پیدا می‌کند؟ من چرا اینجا ایستاده‌ام؟ بالأخره هی با خود تردّد کردم، بروم؟ بروم؟ بروم! نروم چگونه طاقت بیاورم؟

بالأخره رفتم. رفتم رفتم و مسیر بسیار طولانی را طی کردم، تا اینکه دیدم آن حضرت سر در چاهی کرده و مشغول صحبت کردن‌اند؛ تا آن حضرت احساس کرد که صدای پائی است فرمود کیستی؟

عرض کردم من میثم هستم. فرمود چرا آمدی؟ مگر من نگفتم نیا؟ گفتم: ای مولای من! من طاقت نیاوردم، نخواستم مخالفت کنم، طاقت نیاوردم، دیدم که من زنده باشم و شما را تنها بگذارم در میان این بیابان خطرناک! طاقت نیاوردم.

حضرت فرمودند: چیزی از صحبت‌های من شنیدی؟ عرض کردم نه، فقط لحن صحبت به گوش من می‌خورد، ولی چیزی درک نکردم؛ حضرت فرمودند که:

وَفِي الصَّدرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي
نَكَتُ الْأَرْضِ بِالْكَفِّ وَأَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي
فَمَهْمًا تَنْبُتُ الْأَرْضُ فَذَلِكَ النَّبْتُ مِنْ بَدْرِي

«در دل من مطالبی است، اسراری است، به اندازه‌ای است که بعضی اوقات مرا خسته می‌کند، سنگین می‌کند و کسی را پیدا نمی‌کنم که با او راز بگویم و آن اسرار را به او بسپارم، ولیکن آدم باید تحمل این اسرار کند. می‌آیم در میان بیابان با دست خاک را عقب می‌زنم و اسرار خودم را در خاک پنهان می‌کنم، و روی خاک را می‌پوشانم تا بعداً گیاهانی که از این زمین در می‌آیند، با اسرار امیرالمؤمنین توأم باشد و عالم کون آن اسرار را از یاد نبرد،

و آن زندگی و حیات را نگاه دارد.»

این است معنی ولایت. پس الآن ما سر سفره امیرالمؤمنین نشستیم، این ایمانی که داریم، این قرآنی که داریم، این حیاتی که داریم، در اثر همان مجاهدات و در اثر همان ولایت کلّیه است که در ارواح ما گرفته و آنفس ما را مستولی شده و برزخ و مثال ما اتصال پیدا کرده با آن حضرت؛ ما الحمد لله مؤمنیم و مشرف به دین اسلام هستیم و قرآن را کتاب خود قرار دادیم، و امیدواریم که دعای ما هم به برکت ولایت آن حضرت مستجاب بشود.

تمام شیعیان نوشته‌اند، و از طریق اهل تسنن من در کتاب خطیب بغداد در تاریخ بغداد دیدم که وقتی حضرت حرکت می‌کردند برای جنگ صفین، از حله که خارج شدند از انبار به طرف صفین می‌رفتند، جماعت لشگر مبتلاء شد به تشنگی، آب نبود در میان بیابان؛ آمدند خدمت امیرالمؤمنین عرض کردند که آب نداریم، همه لشگر تشنه هستند؛ حضرت فرمودند: مقداری برویم، مقداری آمدند جلو، زمین را گفتند بکنید، زمین را کردند، خاک را کنار ریختند، حضرت فرمود: باز بکنید، کردند رسیدند به یک سنگی، آنچه کردند نتوانستند سنگ را بکنند، سنگ خیلی سنگ قطوری بود! امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و خود با همان «معول» و کلنگ زدند به سنگ و سنگ شکافته شد، سنگ قطور! و آب زد از زیر سنگ بالا، بطوری شد که تا روی زمین آمد و تمام لشگر آب برداشتند و مشک‌ها را پر کردند و مواشی و چهارپایان را آب دادند و حرکت کردند.

در تاریخ بغداد می‌نویسد:

مردم قبل از اینکه از این آب بخورند، سه دسته شدند؛ یک دسته از دور خیال کردند که در بیابان آب است، آب نبود سراب بود، رفتند از آن طرف آب بیاورند. یک طرف به طرف شط رفتند، چندین فرسخ راه طی کنند و به شط برسند. جماعتی با امیرالمؤمنین بودند که من جمله راوی این روایت: ابوسعید عقیصی است که می‌گوید: من این معجزه را به دست

امیرالمؤمنین دیدم و آب خوردیم و برداشتیم و رفتیم. چندین فرسخ که جلو رفتیم باز آب نایاب شد، حضرت امیرالمؤمنین با لشکر می‌رفتند، من با جماعتی از لشکریان گفتیم با خود، برگردیم سر همان چاه باز مشک‌های خود را پر کنیم و آب برداریم و با خود بیاوریم، آمدیم در همان نقطه، نزدیک دیر راهبی بود، هر چه گشتیم دیدیم که آب نیست؛ خیلی متعجب شدیم! رفتیم در آن دیر، از آن شخصی که در دیر بود و نصرانی مذهب، پرسیدیم که این آبی که اینجا بود، چه شد؟

گفت آب چیه؟ گفتیم آب! ما آب خوردیم! امیرالمؤمنین اینجا دستور داد حفر کردند، سنگ را شکافتند، آب آمد بالا! گفت: ابداً اینجا آبی نیست، من سالیان دراز در اینجا زندگی می‌کنم، اینجا آبی نیست. گفتیم: در فلان نقطه؛ راهب گفت: چه کسی کلنگ زد؟ ما معرفی کردیم؛ گفت: از این چاه خبری ندارد، الا پیغمبر یا وصی پیغمبر! و هیچ‌کس نمی‌تواند او را کشف کند، مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر! این شخصی که همراه شماست یا پیغمبر است یا وصی پیغمبر، و اگر خودش بیاید می‌تواند کشف کند، والا هیچ‌کس از آن خبر ندارد.

این آب است آقا! آب‌های مادی! حالا آب ولایت و نفحات قدسیه و ریزش باران رحمت از عوالم غیب توسط قلب آن حضرت بر تمام عوالم امکان، خود او داستان‌هایی دارد. اینها همه مُشتی است که نمونه از خروار است؛ خلاصه هرچه هست، در اینجا است. امیرالمؤمنین قلب عالم امکان است، و ولی مطلق کارخانه خداست؛ و ما هم ادعا می‌کنیم که شیعه آن حضرت هستیم، گرچه در این ادعا یک قدری زیاده‌روی می‌کنیم، و شیعه بودن شرائط و جهاتی دارد که پیاده شدنش در وجود ما خیلی مشکل است؛ اما امیدواریم که این ادعای مجازی را خداوند به سرحد حقیقت برساند، و این مجاز را قنطره برای حقیقت قرار بدهد.

اما آنچه مسلم است محبّ که هستیم، و امیرالمؤمنین علیه السلام سفره‌اش

خیلی گسترده است، تمام محبین را در زیر سفره از آن غذاهای عالم ملکوت می‌دهد و همه را ایشباع می‌کند و همه را سیر می‌کند، سفره امیرالمؤمنین کوچک نیست، و غذا هم در او محدود نیست، او ولی مطلق پروردگار است، و تمام آرزاق عالم از ناحیه آن حضرت دارد افزایه می‌شود.

بنابراین، ما در امشب قلب خود را پاک کنیم، آماده کنیم، از همه گناهایی که کردیم، با شفاعت امیرالمؤمنین از خدا بخواهیم که گناهان ما را بیامزد، ما را دیگر موفق به گناه نکند، و در این چند روزه عمر ما را به خود وامگذارد، و هر چه از خدا می‌خواهیم در او عافیت را قید کنیم.

عافیت یعنی فلاح و رستگاری؛ ممکن است انسان طول عمر داشته باشد، اما طول عمر برای او عافیت نباشد؛ مال زیاد داشته باشد، آن مال زیاد موجب گرفتاری و نکبت و ضیق معیشت و تاریکی دل او باشد. پس بنابراین عافیت نیست؛ ممکن است انسان جاه و جلال داشته باشد، ولیکن آن جاه و جلال او را به جهنم بکشد، او عافیت نیست؛ عافیت یعنی پاک شدن دل از امراض نفسانیه، و زیاد شدن یقین، و بالأخره در آن ساعتی که انسان می‌خواهد از دار دنیا برود با لبخند و تبسم از دنیا برود، خوشحال از دنیا برود، قلبش گرفته نباشد، و جهه‌اش رو به دنیا نباشد، رو به آخرت باشد و دنیا را فراموش کند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام از میان جمعیتی می‌گذشتند، آن جمعیت با هم بحث داشتند، یکی می‌گفت: بهترین سالها فلان سال است. یکی می‌گفت: بهترین از ماهها ماه رمضان است. یکی می‌گفت: بهترین از روزها روز قدر است. یکی می‌گفت: بهترین از ساعتها، ساعت آخر جمعه، نزدیک غروب موقع استجاب دعاست.

حضرت ایستادند گوش کردند و فرمودند:

تمام این حرفها که می‌زنید خوب است، بد نیست. خوب است، ولی

بهترین روزها، بهترین ساعت‌ها، بهترین سال‌ها آن‌وقتی است که وقتی انسان می‌خواهد حرکت کند از اینجا برود، روسفید باشد، با قلب خوش برود، رویش متوجه آن عالم باشد، نه متوجه این عالم؛ با قلب منقبض و حسرت‌زده و ندامت‌زده از اینجا نرود؛ آن ساعتی از همه ساعت‌ها برای انسان پسندیده‌تر است که نامه اعمال را به دست انسان بدهند و انسان را به همان عوالم قدس دعوت کنند، نه اینکه در زمین مغلّد بماند.

امشب شب ضربت خوردن آن حضرت است، و واقعاً مصیبت بزرگی است بر تمام مسلمان‌ها.

در این ماه مبارک، حضرت در چندین موقع خبر از شهادت خود دادند، یک مرتبه برای حضرت امام حسن و امام حسین و سایر اولاد خود بیان کردند که یک روز من خدمت پیغمبر بودم، پیغمبر رو کرد به من گفت:

«يَا عَلِيُّ أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟» «آیا می‌دانی که شقی‌ترین اولین، شقی‌ترین پیشینیان چه کسی است؟» عرض کردم: «عَاقِرُ نَاقَةِ ثَمُودَ» «آن کسی که شتر معصوم حضرت صالح پیغمبر را پی کرد و او را کشت.»
فرمود پیغمبر:

يَا عَلِيُّ أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ «آیا می‌دانی که شقی‌ترین آخرین کیست؟» یعنی از پسینیان شقی‌تر کیست؟ عرض کردم: نمی‌دانم! حضرت فرمود: مَنْ يَحُضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ «آن کسی که این را، دست زد حضرت به محاسن من و فرمود: آن کسی است که این را از این، از یافوخ (یافوخ این مقدمه جلوی سر را می‌گویند؛ دیدید بچه‌هایی که متولد می‌شوند تا مدتی جلوی سرشان بعضی جاهاش نرم است، آن را در عربی می‌گویند: یافوخ) پیغمبر گفتند: آن کسی که محاسنت را از خون یافوخ سر، یعنی از جلوی سر خضاب می‌کند، آن شقی‌ترین افرادی است که در آخر الزمان خواهد آمد.

حضرت در بالای منبر خطبه می خواندند، یک مرتبه فرمودند که:

«شما جمعیت امسال به حج می روید، ولی من در میان شما نیستم.»

یک روز رو کردند به حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند:

«یا ابامحمد! چند روز از ماه رمضان گذشته است؟» عرض کرد: «پدر

جان! سیزده روز.» فرمودند: «یا اباعبدالله! چند روز از ماه رمضان

مانده است؟» حضرت سیدالشهداء عرض کرد: «پدر جان! هفده روز.»

حضرت دست کشیدند به محاسن و فرمودند: «والله نزدیک شده که آن

وعدة الهی برسد و این محاسن از خون یافوخ سر آغشته گردد.»

در همین روزها بود که امیرالمؤمنین علیه السلام خوابی دیدند، و آن خواب

را برای امام حسن نقل کردند، فرمودند:

«در خواب دیدم که جبرائیل در بالای کوه ابوقبیس که در مکه است،

ایستاده، دو سنگ از آنجا برداشت در دو دست خود گرفت و آمد بالای

خانه خدا، بالای کعبه، این دو سنگ را محکم به هم زد، این دو سنگ

خرد شد و هر ذره‌ای از آن در یکی از خانه‌های مکه و خانه‌های مدینه

فرود آمد، می دانی تعبیرش چیست؟» حضرت امام حسن علیه السلام

عرض کرد: «پدر جان! نمی دانم.» حضرت فرمودند: «به زودی من شهید

خواهم شد، و این مصیبت من عالم را متزلزل می کند، و تمام خانه‌های

مکه و مدینه به مصیبت من عزادار می شوند.»

در شب نوزدهم می آمد در خانه دخترش حضرت أم کلثوم؛ در این ماه مبارک

رمضان، یک شب افطار در خانه حضرت امام حسن، یک شب در خانه حضرت

امام حسین، یک شب در خانه حضرت زینب که عیال حضرت عبدالله بن جعفر

بود، افطار می کردند؛ و در روایات متعدد داریم بیش از سه لقمه حضرت افطار

نمی کرد، و سؤال می کردند چرا؟ می فرمود که: «نزدیک است که امر الهی برسد و

نمی‌خواهم با شکم سیر ارتحال بکنم و به ملاقات خدا بروم.»

در شب نوزدهم در خانه حضرت ام‌کلثوم بود؛ حضرت ام‌کلثوم راوی این حدیث است، می‌فرماید:

پدرم آمد در منزل و چند رکعت نماز خواند، نماز مغرب. من یک طَبَقی از غذا برای افطار آن حضرت آماده کرده بودم که در آن طَبَق دو گِردۀ نان جو، و یک ظرفی از شیر و یک ظرفی از نمک بود؛ آقا چندین رکعت نماز خواند بعد نگاه کرد به این طَبَق و فرمود: «ای دختر جان! در این طَبَق دو خورشت برای من حاضر کرده‌ای!! مگر نمی‌دانی که من از برادرم و پسر عمم رسول خدا تبعیت می‌کنم؟! ای دختر! در دنیا، در حلالش حساب است و در حرامش عقاب؛ هرچه خوراک انسان و پوشاک انسان در دنیا راحت‌تر و لذیذتر باشد، وقوف انسان در پیشگاه الهی در روز قیامت بیشتر طول خواهد کشید.»

حضرت فرمودند «افطار نمی‌کنم تا یکی را برداری!» من کاسه شیر را برداشتم. حضرت چندین لقمه از آن نان جو با نمک افطار کرد و مشغول شد به نماز.

امشب حضرت نماز زیاد خواند، و بر خلاف شب‌های دیگر که تا پاسی از شب می‌گذشت، از منزل بیرون می‌رفت؛ آقا امشب هیچ از منزل بیرون نرفت، و خیلی مضطرب بود و مثل اینکه منتظر امری بود که برسد. سوره یس تلاوت می‌کرد و بعضی اوقات می‌فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.» و گاهی می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ»؛ خدایا! مرگ را برای من خجسته و ملاقات خود را برای من مبارک گردان!

عرض کردم: پدر جان! امشب حال شما غیر از شب‌های سابق است، این چه قضیه‌ای است؟! فرمود: «نزدیک است امر خدا برسد!» عرض کردم: پدر جان کدام امر خدا؟ فرمودند: «در صبح همین شب است، آن وعده‌ای

را که پیغمبر خدا به من داده، آثار و علائمش ظاهر است.

از اطاق می آمد بیرون و نگاه می کرد به آسمان و می فرمود: «هِيَ هِيَ وَاللَّهِ مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ»، قسم به خدا همان شبی است که پیغمبر خبر داده، «هِيَ اللَّيْلَةُ»، نه دروغ می گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.

آقا همین طور: بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَقَائِمٍ یا به حال رکوع بود، یا سجده می کرد، یا می ایستاد و نماز می خواند، و تلاوت قرآن می کرد، تا نزدیک اذان صبح این نَبَاح، مؤذِّن آن حضرت اذان داد.

آقا از اطاق آمد پایین، تجدید وضو کرد و آماده شد برای آمدن به مسجد؛ عرض کردم: پدر جان! حال شما امشب غیر از سایر شب‌هاست، اگر احتمال می دهید که بر شما امشب مصیبتی وارد شود، اجازه بدهید جُعهه برود در مسجد نماز بخواند. (جعهه همشیره زاده حضرت بود، خواهر زاده حضرت است، جعهه بن هُبیره مخزومی، پسر ام‌هانی، ام‌هانی خواهر امیرالمؤمنین؛ و جعهه از مردان بزرگ روزگار است.)

آقا فرمود: «مگر از امر پروردگار می توان گریخت؟! قضای الهی است، و من در راه بهشت و سعادت می روم و نمی شود که از قضای الهی تخطی کرد.» آقا می خواست که از منزل بیاید بیرون، چند تا مرغابی در منزل بودند که با متقار خود دامن آقا را گرفتند و صدا می کردند و صیحه می زدند، خواستند جدا کنند فرمود: «دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ.» بگذارید به حالشان! اینها صیحه‌هایی می زنند، ولیکن در این خانه‌ها دنبالش گریه‌کنندگانی است.

آمد از منزل بیرون، قلاب در گرفت به کمر بند، کمر بند آقا باز شد، آقا کمر را محکم بست:

أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا فَيْكَا
وَلَا تُغَرَّرَ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُوَأْفِيكََا
كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ كَذَلِكَ الذَّهْرُ يُبْكِيكََا

«ای علی! کمر خود را برای موت و شهادت محکم ببند و به این روزگار اعتماد نکن، که هر چه دارد غرور و گول است؛ یک روز، روزگار انسان را می‌خنداند، یک روز، روزگار انسان را گریه می‌اندازد.»

آقا آمد در مسجد، چراغهای مسجد کوفه خاموش بود، آمد از بالای مأذنه، اذان داد، بطوری که تمام اهل کوفه صدای آن حضرت را شنیدند، از مأذنه آمد پایین و مردم را بیدار می‌کرد برای نماز: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ قَوْمُوا عَنْ نَوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ!»

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ
وَيُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ

برخیزید! برخیزید موقع نماز است!

تا اینکه از نزد ابن ملجم گذشت، ابن ملجم با دو نفر دیگر به نام مردان و شیبب برای قتل حضرت در مسجد بودند؛ هر سه، شمشیرهای تیز و زهرآلود با خود داشتند، و هم عهد و هم پیمان شدند.

حُجْر بن عدی آن شب در مسجد کوفه تا به صبح بیدار بود و به عبادت مشغول بود، نزدیک اذان صبح شد دید که: اشعث بن قیس می‌گوید: ای ابن ملجم! نزدیک شد اذان صبح، برخیز! مبادا درنگ کنی و بعد رسوا خواهی شد. گفت: من این کلام را که از او شنیدم، قلب من تکان خورد و گفتم: وَيْحَكَ يَا أَعْوَرَ أَتُرِيدُ قَتْلَ عَلِيٍّ؟! تو می‌خواهی علی را بکشی؟! برخاستم، آمدم منزل که به امیرالمؤمنین خبر بدهم که اینها قصد سوئی دارند امشب، برگشتم در مسجد دیدم کار گذشته، تمام مردم از اطراف و اکناف به مسجد روی آورده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب افتاده و خاک‌های محراب را جمع می‌کند و به مغز سر خود می‌گذارد و صدا می‌زند: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ! فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ!» «قسم به خدای کعبه رسیدم، فائز شدم، رسیدم به مقصود!» مقصود من این ساعت و این لحظه است. ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا

نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿١﴾.

جبرائیل در میان آسمان و زمین ندا می‌کند:

تَهَدَّمْتُ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى؛ «قسم به خدا پایه‌های ایمان شکست!»

وَ أَنْظَمَسْتُ أَعْلَامَ الْهُدَى؛ «ستاره‌های درخشان تاریک شد!»

وَ أَنْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى؛ «ریسمان محکم ولایت پاره شد!»

أَيُّهَا النَّاسُ! قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، قُتِلَ وَصِي الْمَجْتَبَى؛

«ای اهل عالم! علی را کشتند، پسر عموی پیغمبر را کشتند، وصی مجتبی

امام زمان را کشتند.»

بادهای مخالف وزید، آسمان تاریک شد، درهای مسجد کوفه بهم می‌خورد،

صدای جبرائیل در میان آسمان و زمین بلند شد. رسید به خانه امیرالمؤمنین،

حضرت زینب و امّ کلثوم و حسنین و سایر اولاد آن حضرت ندا بلند کردند:

وَ أَبَتَاهُ! وَ أَبَتَاهُ! وَ عَلِيًّا! وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

شما هم با یک دل و با یک قلب، بعد از این حالات خوشی که پیدا کردید، با

آنها هم صدا بشوید، امیرالمؤمنین پدر شماست! پیغمبر فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ

الْأُمَّة»، همه ناله بکنید، با هم صدا بنزید، در عزاداری امیرالمؤمنین با آنها شریک

بشوید، همه بگویید: وَ عَلِيًّا! وَ مُحَمَّدًا! وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

مدّاحی و مراسم شب احیاء

آثار استجاب دعا ظاهر، امیرالمؤمنین را در پیشگاه خداوند شفیع قرار

بدهید، ده مرتبه: إلهی العفو...

قرآن‌ها را باز کنید به روی دست:

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ، وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ، وَ أَسْأَلُكَ
الْحُسْنَى وَمَا يُخَافُ وَيُرْجَى أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَتَقَاتِكَ مِنَ النَّارِ.»

قرآن‌ها را ببندید به روى سر:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَبِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَبِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِيهِ وَ
بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فَلَا أَحَدًا عَرَفَ بِحَقِّكَ مِنْكَ.»

ده مرتبه: بِكَ يَا اللَّهُ... إلهي بِمُحَمَّدٍ... إلهي بِعَلِيٍّ... إلهي بِفَاطِمَةَ... إلهي
بِالْحَسَنِ... إلهي بِالْحُسَيْنِ... إلهي بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ... إلهي بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ... إلهي
بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ... إلهي بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ... إلهي بِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى... إلهي بِمُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ... إلهي بِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ... إلهي بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ... إلهي بِالْحُجَّةِ...

«اللَّهُمَّ عَظَّمَ الْبَلَاءَ وَبَرَحَ الْخُفَاءَ وَانْكَشَفَ الْغُطَاءَ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَضَاقَتِ
الْأَرْضُ وَ مَنِعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبَّ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ
مَنْزِلَتَهُمْ فَرُجِّعْنَا بِحَقِّهِمْ فَرَجًّا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ
يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَ انصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ يَا مَوْلَايَ يَا
صَاحِبَ الزَّمَانِ الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ
السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ.»

نَسْتَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ
الْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ
الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...

خدایا ما را بیا مرز!

از همه گناهان ما بگذر!

توبه ما را در این شب عزیز قبول بفرما!

تمام دعا‌های ما را مستجاب بگردان!
 قدم‌های ما را در صراط مستقیم ثابت بفرما!
 در این هزاهز و فتن آخر زمان آئی ما را به خود وا مگذار!
 دل‌های ما را به نور یقین منور بفرما!
 سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بگردان!
 در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی، ما را داخل بفرما!
 و از هر سوئی که آنها را محفوظ داشتی، ما را محفوظ بفرما!
 حوائج شرعیّه ما بر آور!
 ذوی‌الحقوق ما را از ما راضی بگردان!
 مرضای ما شفا عنایت بفرما!
 موتای ما را بیامرز! دست ولای ما از دامان اهل بیت کوتاه مکن!
 قرآن و عترت را سرلوحه عمل ما قرار بده!
 در روز قیامت از شفاعت محمد و آل محمد ما را بی نصیب نفرما!
 خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان!
 ما را از منتظرین مقدم شریفش قرار بده! چشمان ما را به جمالش منور بفرما!
 نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِوَلِيِّكَ الْأَعْظَمِ حَجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ
 الْمَهْدِيِّ الْعَسْكَرِيِّ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْزَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...
 برای جمیع شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که از دار فانی رحلت کرده‌اند
 بالأخصّ برای والدین خود و ذوی‌الحقوق فاتحه‌ای قرائت کنید!^۱

۱. متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۱.

روضه حضرت آیت الله طهرانی رضوان الله علیه در شب بیست و یکم^۱

امام حسن علیه السلام می فرماید:

وقتی که ابن ملجم پدرم را ضربت زد، حال پدرم وخیم شد. ساعات آخر حیات پدرم بود، حالش سنگین شد. همه ما را جمع کرد و وصیتی کرد آن حضرت که در نهج البلاغه موجود است، آنگاه خطاب کرد به من و فرمود یا حسن! وقتی جان از بدنم مفارقت کرد، مرا غسل بده و حنوط کن، با همان حنوطی که جدت رسول خدا را حنوط کردی و جبرئیل آن حنوط را از بهشت برای پیغمبر آورده بود. و مرا در کفن بگذار و جنازه مرا بردار، جلوی جنازه را جبرائیل و میکائیل برمی دارند و شما عقب جنازه را بردارید و حرکت کنید و هر جا جنازه به زمین فرود آمد، در آنجا شما هم به زمین بگذارید، آنجا را حفر کنید به لحدی برخورد می کنید. لحدی آماده، لحدی که پدرم حضرت نوح هفتصد سال قبل از طوفان برای من این قبر را کنده بود، و این لحد را آماده کرده بود، بعد نگاه کنید مرا در لحد بگذارید و خشت ها را در کنار هم قرار دهید. آنگاه یک خشت را بردارید و مرا نخواهید دید، من به جدت و برادرم رسول خدا ملحق شدم. خداوند متعال قسم یاد نموده است که اگر هر نبی در هر نقطه ای از عالم که باشد، وصی او در هر نقطه ای که هست، بعد از وفات، او روح و بدنش را به هم ملحق و جمع می کند و آنگاه پس از مدتی دوباره آنها را به جای خود برمی گرداند.

امام مجتبی علیه السلام می گوید:

پدرم به رحمت خدا رفت، ما بدن آن حضرت را برداشتیم و غسل کردیم، محمد حنفیه می گوید به خدا قسم دیدم که امام حسین علیه السلام آب می ریخت و امام حسن بدن آن حضرت را غسل می داد و این بدن خود به خود به این طرف و آن طرف گردش می نمود و حرکت می کرد.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: ای خواهرم زینب، آن حنوطی که از جدت رسول خدا و مادرت فاطمه زهرا باقی مانده، آن را بیاور. وقتی که آن حنوط را باز کردند، تمام کوفه از بوی آن حنوط و کافور معطر شده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام را کفن کردند و در سریر گذاشتند و نیمه های شب به اتفاق جمعی از اصحاب خاص و سر حرکت کردند، جلوی جنازه خودش حرکت می کرد، اینها پشت او را گرفته بودند. محمد حنفیه می گوید به خدا قسم بدن پدرم از هر درختی و از هر عمارتی و از هر دیواری عبور نکرد، الا اینکه او در مقام خضوع خم شد و به تواضع و خشوع در قبال امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخت. جنازه را آوردند تا در همین مکان فعلی بر زمین گذاشتند، قبر را حفر کردند و مطابق آنچه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود لوحی در آن قبر یافتند که در آن لوح به زبان سریانی نوشته شده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر علي ابن أبي طالب وصي رسول الله

صلى الله عليه وآله الذي حفره نوح النبي بسبعة عاما من قبل طوفان.»

«این قبری است برای علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین و وصی پیغمبر آخرا الزمان، که نوح نبی هفتصد سال قبل از طوفان برای او آماده کرده است.»

بدن آن حضرت را در قبر گذاشتند و طبق فرموده آن حضرت لحد را قرار دادند. امام مجتبی علیه السلام یک لحد از آنها برداشت، یک خشت برداشت، دید امیرالمؤمنین علیه السلام در قبر نیست، پس از مدتی دوباره

دیدند آن حضرت در قبر قرار دارد. در این هنگام، امام مجتبی علیه السلام طبق وصیت آن حضرت نماز خواند، بعد از نماز نگاه کرد به قبر آن حضرت قبل از اینکه خاکها را به روی قبر بریزد، دید پارچه‌ای از سندس سبز بر بدن آن حضرت انداختند، بالای آن پارچه را بالا زد قسمت سر را بالا زد، دید پیغمبر اکرم نشسته‌اند، حضرت آدم و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام با آن حضرت صحبت می‌کنند، امام حسین علیه السلام قسمت پایین را بالا زد، دید مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها و حضرت حوا و آسیه و مریم بر آن حضرت نوحه‌سرایی می‌کنند، خاکها را بر قبر ریختند. صعصعة بن صوحان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام مشتی از خاک برداشت و بر سر خود ریخت و عرضه داشت:

یا امیرالمؤمنین گوارا باد بر تو نعمت‌های الهی! قسم به خدا که پاک بودی و مولدت پاک بود و در راه خدا جهاد کردی و صبرت قدیم بود. آنگاه خطاب به امام مجتبی علیه السلام و سیدالشهداء و سایر فرزندان می‌کند و آنها را بر این مصیبت عظمی تسلیت می‌دهد. حرکت می‌کنند به سمت کوفه، در بعضی از تواریخ مذکور است هنگامی که به کوفه می‌رسند، در خرابه‌ای صدای ناله‌ای را می‌شنوند، به سمت آن ناله حرکت می‌کنند و می‌بینند پیرمردی نابینا نشسته و دائماً گریه می‌کند و با خود زمزمه می‌کند که: «ای کسی که هر شب به سراغ من می‌آمدی و مرا مورد تَلَطُّف و تَرَحُّم خود قرار می‌دادی، چه شده است که از من روی برگرداندی و دیگر به سراغ من نمی‌آیی؟» امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «ای پیرمرد چه می‌گویی؟»

می‌گوید: «من هر شب در اینجا منتظر کسی بودم، او می‌آمد و برای من نان و خرما می‌آورد، و از احوال من تفقّد می‌نمود.»

به او می‌گویند: «آیا آثار و خصوصیات از او سراغ داری؟» عرضه می‌دارد: «از خصوصیات او این بود که هر وقت پا به این مکان می‌گذاشت، من از تمام در و

دیوار و ذرات و سنگ‌ریزه‌هایی که در اینجا بود، صدای تسبیح و تقدیس می‌شنیدم و همراه با آنها به تسبیح و تقدیس مشغول می‌شدم.» امام مجتبی علیه السلام او را تسلی و تسلیت داد و فرمود: «ای پیرمرد! او پدر ما بود که سه شب قبل به دست تیغ ظلم، دار فانی را وداع گفت.»

علت تأثیر مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام در اجزای عالم

الآن ما در اینجا حضور معنوی امیرالمؤمنین علیه السلام را احساس می‌کنیم. امام علیه السلام قلب عالم وجود است، با تمام ذرات عالم در ارتباط است، مصیبت او مصیبت برای همه است. ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

«بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام، تا سه روز هر سنگی را از زمین برمی‌داشتند، در زیر آن خون تازه بود و در بسیاری از نقاط من جمله بیت المقدس از آسمان خون می‌بارید.»

ندای جبرئیل در ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام

این واقعیت است، قلب عالم از عالم ملک به عالم ملکوت رفته است. تمام وقایع را دست‌خوش تحوّل قرار داده است، مگر در شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زدند، نفرمودند که: جبرئیل میان زمین و آسمان فریاد می‌زد: «تهدمت واللّه أركان الهدى و انظمت أعلام التّقى و انفصمت العروة الوثقى. قُتل ابن عمّ المصطفى، قُتل الوصىّ المجتبی، قُتل علی المرتضى، قُتله أشقى الأَشقیاء.»

«به خدا قسم ارکان زمین و آسمان درهم ریخت و عروه الوثقی الهی از هم گسست، علی مرتضی را کشتند و قتل اشقی الأَشقیاء، اول ظالم اول و آخر او را از این دنیا به آن دنیا رهسپار کرد.»

این حقیقت در همهٔ عوالم وجود جریان دارد و همه به این مصیبت اطلاع دارند و از این مصیبت غمناک هستند.

بسیاری از افراد نقل کردند که در شب بیست و یکم ماه رمضان آن جریاناتی که اتفاق افتاده بود، آنها را مشاهده کردند و هنوز هم این حقایق وجود دارد و این مصیبت وجود دارد.

ابیات راقی مرحوم کمپانی در تأثیر شهادت حضرت در تمام اجزای عالم

وجود

چقدر خوب و زیبا مرحوم کمپانی رضوان الله علیه حالات این مصیبت را در ضمن اشعاری بیان می‌کند:

خم گردون دون، لبریز خون است	به کام باده‌نوشان واژگون است
نصیب هر که باشد قربش افزون	از این مینای غم جامی فزون است
حریف مجلس صهبای بی‌چون	قریب غصه بی‌چند و چون است
نه انجام است این جامِ بلا را	که از آغاز هستی تاکنون است
عجب رسمی است دوران فلک را	که جور و دور او از حدّ برون است
مرا این نقش گوناگون گردون	به رنگارنگ محنت رهنمون است
هر آشوبی است در ملک شهادت	ز شور عالم غیب مصون است
اگر شوری ندارد عقل رهبر	چرا سرگشته دشت جنون است؟
مگر بالا بلند رایت دین	ز تیغ ابن ملجم سرنگون است؟
ز خون محراب و مسجد لاله‌گون است	امیرالمؤمنین غرقاب خون است
چرا نبود رعیت را رعایت	مگر رفت از میان شاه ولایت؟

چرا آشفته شد شمل حقیقت
 چرا از نو حرم بیت الصنم شد
 چرا اسلام می نالد ز غربت
 چرا قرآن قرین سوز و ساز است
 چرا سنت زند بر سینه و سر
 چرا آینه خورشید تیره است؟
 چرا خونابه می بارد ز گردون
 جهان بی جان ز قتل جان جانان
 ز خون محراب و مسجد لاله گون است

مگر حق را نگون سار است رایت؟
 مگر ویران شد ارکان هدایت؟
 مگر رفتش ز سر ظلّ حمایت؟
 مگر هر سوره شد محو و هر آیت؟
 مگر از حادثی دارد روایت؟
 مگر از قصّه‌ای دارد حکایت؟
 مگر از غصّه‌ای دارد شکایت؟
 فغان زین جور و داد از این جنایت
 امیرالمؤمنین غرقاب خون است^۱

۱. جلسه شب ۲۱ رمضان المبارک ۱۴۲۱ (قم).

موعظه حضرت علامہ طهرانی رضوان اللہ علیہ در شب بیست و سوم^۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ

إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا

لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۲.

خدا می فرماید:

«بندگان من اگر از من سؤالی کنند، من به آنها نزدیکم، و تقاضای دعا کننده

را برآورده می کنم، پس بنابراین همه التجاء به من پیدا کنند و از من

۱. مسجد قائم طهران، شب ۲۳ ماه مبارک رمضان ۱۳۹۷ هجری قمری.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

درخواست کنند تا اینکه به رشد و سعادت برسند.»

عرض شد سابقاً که دعا یکی از ارکان مهمّ دین است؛ چون بزرگ‌ترین عمل در دین عبادت، و بزرگترین عبادت حقیقتاً دعاست؛ و روح عبادت به دعا بستگی دارد.

دعا، التجاء به سوی خداست و صرف نظر کردن از سلسله اسباب و مسببات و بدون واسطه به مبدأ متعال عرض نیاز و احتیاج کردن. خدا هم که همیشه بیدار است و توانا و عالم، و از برآوردن حاجت عاجز نیست، و از درک مطلبی که انسان از ساحت مقدس او تقاضا می‌کند، جاهل نیست.

ولیکن دعا یک شرائطی دارد که انسان باید رعایت کند. شرائطی برای دعا در دو شب قبل ذکر شد که الحمدلله در ماه هم آن شرائط امید است که غالبش در امشب متحقق باشد، و امشب از نقطه نظر مزیت بر دو شب گذشته افضلیت دارد؛ چون بنا بر ظنّ نزدیک به یقین، شب قدر است! و شب قدر طبق نصّ قرآن: «از هزار ماه بهتر است» و شبی است که ملائکه نازل می‌شوند از عالم ملکوت به آسمان دنیا و مقدرات سال را خدمت امام زمان عجل الله فرجه الشریف عرضه می‌دارند، و لذا در این شب دعای به وجود مقدس حضرت امام زمان مستحب مؤکد است، و خوب است مؤمنین دائماً این دعا را بخوانند:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلىٰ آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَ لِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُشَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.»

مقدرات سال برای هر فردی از افراد امشب معین می‌شود! اگر انسان در امشب کاری بکند، توبه‌ای، انابه‌ای، دعائی، تغییر حالی، آن مقدرات قبل از حتمیتش تغییر می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱، اگر صفات باطنی انسان تغییر کند، خدا هم مقدرات انسان را عوض می‌کند. قلوب اگر توأم باشد با نفاق و بخل و حرص و شرک و خودبینی و خودپرستی، مقدرات انسان طبق همین قلب‌های آلوده و سیاه به نحوی مقدر خواهد شد؛ و اگر وجهه قلب تغییر کرد و تبدیل کرد، این خصوصیاتش مبدل به توحید و صفا و انفاق و ایثار و گذشت و عبودیت و حال ذل و مسکنت نسبت به ساحت پروردگار شد، مقدرات چیز دیگر خواهد شد.

روایت عجیبی است از حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«دعا آنچه مقدر شده و نشده را تغییر می‌دهد.» عرض می‌کند: یا بن رسول الله! آنچه مقدر شده تغییر می‌دهد درست، ولی آنچه مقدر نشده چگونه تغییر می‌دهد؟! حضرت می‌فرماید: «نمی‌گذارد که مقدر بشود!» یعنی دعا آن بلائی که مقدر شده را عوض می‌کند و جلوی آن بلائی که مقدر نشده را می‌گیرد و دیگر تغییر بلاء هم نمی‌شود.»

و لذا از حضرت رسول اکرم روایت است که می‌فرماید:

«بلاء که می‌خواهد نازل بشود، مانند مرغی بر سر آن فردی که باید نازل بشود همین‌طور در طیران و در گردش است، ببیند دعائی می‌کند یا نه، اگر دعا کند برمی‌گردد و اگر دعا نکند می‌نشیند.»

چون کلید تمام اسباب به دست خداست و دعا تقاضا کردن و التماس کردن از خداست و خدای توانای قادر، قادر بر هرگونه تقدیری هست، درحالی که تمام مقدرات به دست اوست؛ پس او مقدر مقدرات است، هم‌چنین مغير مقدرات.

امشب که شب قدر است، شب خیلی مهمی است! و اگر انسان حال دعا و توبه داشته باشد، در دوران سال آتیه مؤثر است؛ یعنی یک قسم تقدیراتی برای

۱. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

انسان در امشب می‌شود که در دوران امتداد این سالی که در پیش داریم تا شب قدر آتیه: ایمان انسان کامل می‌شود، روحانیت پیدا می‌کند، صفا پیدا می‌کند، علمش زیاد می‌شود، یقینش زیاد می‌شود، از معصیت اجتناب می‌کند، به طاعت می‌پیوندد، خداوند به او انشراح صدر می‌دهد، یقینش را زیاد می‌کند، سلامت مزاج به او می‌دهد، سلامت فکر به او می‌دهد، برکت بر عمر و بر مال و بر ناموس او می‌دهد؛ اینها چیزهای خیلی مهمی است که به واسطه دعا، این یک سالش را انسان می‌تواند تأمین کند!

بسیاری از شرائط دعا عرض شد که در ما جمع است، مثلاً: بعد از گرفتن روزه که روزه را گرفته‌ایم، در مکان مقدسی که مسجد است جمع شده‌ایم، وقت بهترین وقت‌هاست: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۱.

امشب شب ولایت است دیگر! شب امام زمان است! و ما هم که همه ادعا می‌کنیم از شیعیان آن حضرت هستیم و از پیروان آن حضرت، و انتظار مقدم آن حضرت را داریم، و یگانه اتکاءمان به آن حضرت است؛ و از طرف دیگر، صلوات فرستاده‌ایم و بعد از دعا هم صلوات می‌فرستیم، و خداوند که این دو طرف دعا را مستجاب می‌کند، وسطش را هم مستجاب می‌کند؛ و از روی یقین و جدّ از خدا بخواهیم و مطمئن باشیم که خداوند علیّاً علیّاً خلاف وعده نمی‌کند و خودش گفته:

بهترین دعا برای شب قدر

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾؛ داعی ندارد مخالفت کند، بنده را دعوت کند که بیا دعا کن، بنده دعا کند و او اعتنائی نکند. در خدا چنین صفتی نیست؛ پس بنابراین انسان با جدّیت از خدا مطلبی را می‌خواهد؛ و

۱. سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

البته عافیت بخواد. عافیت از همه چیز بهتر است، عافیت قبولی است، کارنامه قبولی است! عافیت فلاح و رستگاری است، آن از همه چیزها بهتر است. حالا انسان مال زیاد بخواد، چه فایده‌ای دارد برای او؟! شوکت بخواد، اعتبار بخواد، جاه بخواد، اینها بدرد نمی‌خورد! یک چیزهای اصلی هست که آنها به درد انسان می‌خورد. انسان دنبال آنها برود، اینها هم در ضمن پیدا شد، نشد، خیلی مهم نیست. و لذا در روایت داریم که:

«بهترین چیزی که در شب قدر از خدا تقاضا می‌کنید، عافیت را بخواید.»

یکی از شرائط بسیار مهم در استجاب دعا

و یکی از شرائط دعا این است که انسان دعا برخلاف مقتضیات ناموس عالم کون نکند. وقتی که خداوند علیّ اعلیٰ برای یک امری یک راهی معین کرده، انسان باید آن راه را برود دیگر! در خانه بنشیند در را روی خود ببندد و بگوید: خدایا به من روزی بده! این کار را خدا دوست ندارد، آدم تنبل را خدا دوست ندارد، پیغمبرش گفته:

«الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ! الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ!»

«کسی که برود زحمت بکشد، خدا دوست دارد، کسی که برای عیالاتش زحمت بکشد، نان حلال تهیه کند، مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده است!»

حالا انسان تنبلی کند و در خانه بنشیند و در را هم ببندد و بگوید: خدا به من روزی بده! اصلاً این قسم نشستن، نشستنی است که خدا مبعوض دارد. این جلسه، جلسه محبوب خدا نیست؛ خدا راه معین کرده است: انسان برود دنبال کار و کاسبی کند و ارتزاق کند؛ البته روزی را از خدا بخواد، نه از کسب. کسب را طبق وظیفه‌ای که دارد باید انجام بدهد، هرکس باید به یک کسبی مشغول باشد.

پنج گروه که دعایشان مستجاب نمی شود

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که:

«پنج طائفه دعایشان مستجاب نمی شود:

اول آن کسی که یک زن بد عملی دارد و می تواند او را طلاق بدهد یا اینکه اصلاح کند، ولی نمی کند، و هی دعا می کند که خدایا او را درست کن!

دوم کسی که غلام گریزپا دارد و او را نمی فروشد و می گوید: خدایا او را اصلاح کن!

سوم کسی که از زیر دیوار شکسته عبور می کند یا زیر دیوار شکسته می نشیند و می گوید: خدایا این را بر سر من خراب نکن! (خُب برخیز، جای دیگر بنشین، یا از زیر دیوار شکسته عبور نکن).

چهارم آن کسی که قرض می دهد و برای قرضش شاهد نمی گیرد و آنطرف هم در دادن قرض این مساهله و ملاحظه می کند، و این هی دعا می کند خدایا قرض مرا ادا کند. (خُب چرا شاهد نگرفتی؟ چرا کتابتی نکردی؟ چرا ننوشتی؟ مگر قرآن نگفت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِّئِينَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾^۱ قبض بگیرید، رسید بگیرید، شاهد بگیرید، نوشته بگیرید، امضاء بگیرید، قرضی که می دهید.)

پنجم آن کسی که در خانه بنشیند و در را روی خود ببندد و بگوید: خدایا روزی مرا برسان!»

البته حضرت این پنج قسم را به عنوان نمونه ذکر کرده اند، ولی مصادیق زیاد دارد. خلاصه عالم حرکت است، عالم کار است، عالم کون و فساد است، و انسان دنبال مقاصد خود از راه حرکت باید برود و از خدا تقاضا کند که در این کار

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

خیر و برکت را مقدرکن.

پناه بردن امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند از هفت طایفه

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که می‌خواندند، فرمودند که از هفت طایفه من به خدا پناه می‌برم:

«اول: عالمی که بلغزد، این را باید انسان به خدا پناه ببرد؛ چون معنی علم استوار کردن عالم است بر عمل؛ عالمی که علم داشته باشد و پایش بلغزد، این کشف می‌کند از خیلی از مطالب! و حضرت می‌فرماید: من به خدا پناه می‌برم.

دوم: عابدی که از عبادت خسته بشود، از عبادت به ستوه بیاید، از این هم باید به خدا پناه برد؛ چون عبادت مناجات با پروردگار است، گفت و شنود است، و عبادت لذت دارد، عبادت عنوان اکراه و خستگی ندارد، عابدی که عبادت کند تا به سرحد خستگی برسد، آن دیگر عبادت نیست، آن ملعبه شیطان است! و باید انسان از او واقعاً به خدا پناه ببرد. سوّم: مؤمنی که محتاج بشود؛ مؤمن یعنی مؤمن به خدا! مؤمن به خدا با احتیاج چه معنا دارد؟! احتیاج به غیر خدا در عین ایمان به خدا؟! چهارم: امینی که خیانت بورزد، باید انسان از او به خدا پناه ببرد. پنجم: توانگری که فقیر گردد. ششم: عزیزی که ذلیل بشود. هفتم: فقیری که رنجور و بینوا بشود.»

علل هشت‌گانه عدم استجاب دعا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی برخاست عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین چرا ما هرچه دعا می‌کنیم دعای ما مستجاب نمی‌شود؟ مگر خدا به ما وعده نفرموده که دعا کنید و من دعای شما را مستجاب می‌کنم؟» حضرت فرمود:

«چرا، ولی شما به هشت علت خیانت می‌ورزید، و بین گفتار شما و بین قلب شما هماهنگی نیست:

اول: می‌گویید ما ایمان به خدا داریم و طبق ایمان به خدا رفتار نمی‌کنید. دوم: می‌گویید ما ایمان به پیغمبر داریم، فرستاده خداست، گفته او گفته خداست و بر طبق سنت او رفتار نمی‌کنید، طبق فرمایش او رفتار نمی‌کنید. سوم: می‌گویید قرآن کتاب ماست، کتاب عمل ماست و به قرآن اعتناء ندارید، به قرآن عمل نمی‌کنید.

چهارم: می‌گویید ما بهشت را دوست داریم، ولی اعمالی می‌کنید که از بهشت دور می‌شوید، پس کو دوستی شما به بهشت؟!

پنجم: می‌گویید ما از آتش جهنم گریزانیم و اعمالی انجام می‌دهید که به آتش نزدیک می‌شوید، کو ترس شما از آتش؟!

ششم: می‌گویید ما شیطان را لعن می‌کنیم و از شیطان متنفریم و منزجر، و دائماً اعمالی انجام می‌دهید که باب رفاقت و دوستی را با او باز می‌کنید. هفتم: عیب خود را مخفی می‌کنید و عیب مردم را آشکار.

هشتم: وفای به عهد نمی‌کنید، آنوقت توقع دارید که خداوند علیّیّ اعلیّ وفا به عهد شما بکند.

به این هشت علت خیانت می‌ورزید! بنابراین در هنگامی هم که دعا می‌کنید، همان حال خاصّ و دعائی که دارید، خلاف آن زمینه قلبی شماست.»

لزوم درخواست باطنی اصلاح برای استجاب دعا

می‌گویید خدایا ما را اصلاح کن. آخر اصلاح مترتب بر یک اموری است، همان وقتی که می‌گویید: خدایا ما را اصلاح کن، راضی نیستید زیربنای اصلاح عملی بشود و می‌گویید عملی نشود. پس لفظ حکایت می‌کند که ما را اصلاح کن و قلب می‌گوید اصلاح نکن! این هماهنگی بین زبان و قلب نیست.

می‌گویید: خدایا ما را به بهشت ببر! بهشت رفتن مستلزم عمل صالح است، مستلزم صدق است، مستلزم مجاهده است، مستلزم امر به معروف است، نهی از منکر است، حسّ دینی داشتن، غیرت دینی داشتن، می‌گویید اینها را ما نمی‌خواهیم اما ما را به بهشت ببر! این نمی‌شود. ما از جهنّم گریزانیم ولی با همین شرائط فعلی می‌خواهیم گریزان باشیم، بدون اینکه تغییری در روحیّه ما پیدا بشود خدا هم می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱

«اصلاً خداوند سنتش بر این قرار گرفته که عالم خارج را اصلاح نکند، مگر اینکه صفات نفسانی مردم اصلاح بشود، اگر مردم خوب بشوند عالم خارج خوب می‌شود، نعمت زیاد می‌شود، اگر بد بشوند تغییر می‌کند، نعمت می‌آید جای نعمت‌ها را می‌گیرد.»

بنابراین، انسان باید دعا کند و بخواهد و خود را آماده کند که آنچه را که زیربنای پیدایش صلاح است، آنچه را که مقدمه و مُعدّ برای صلاح است، آن را هم در خود ایجاد کند، زمینه را درست کند برای استجاب دعا؛ آن وقت دعا حتماً مستجاب می‌شود. وقتی دل پاک شد و انسان نسبت به پروردگار ملتجی شد و از او تقاضا کرد خداوند برمی‌آورد و این معنی اضطرار است! ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲

معنای حال اضطرار در هنگام دعا

حال اضطرار یعنی حال انقطاع؛ مؤمن در هر حال که خدا را مؤثر می‌بیند، منقطع به خداست. لذا دعاهای او همه‌اش مستجاب است. کسانی که مستجاب الدعوه هستند، چنین حالی دارند، اما افرادی که در این حال نیستند، زبانشان تقاضا

۱. سوره انفال (۸) آیه ۵۳.

۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲.

می‌کند، قلبشان عقب می‌زند و ردّ می‌کند. لذا یک لقلقهٔ لسانی بیشتر نیست و هر چه دعا کنند، نتیجه هم نیست، چون دعا نیست.

اما اگر واقعاً انسان از روی جدّ بیاید پیش خدا و بگوید خدایا من می‌خواهم، برای انسان خبر بیاورند که نمی‌شود، دعایت مستجاب نمی‌شود، انسان باید جواب بدهد که: خُب دعای من مستجاب نمی‌شود، من دنبال چه کسی بروم؟ یک خدای دیگر، خدا برای ما درست کند، ما را به او بسپارد، می‌رویم سراغ آن خدا؛ خدای دیگر که نداریم! خدا منحصر به این خداست، باید بیاییم سراغ این خدا!

لزوم اصرار بر دعا و انابه و مبارزه با وساوس ابلیس

اگر به انسان بگویند تو قابلیت نداری دعایت مستجاب بشود، انسان باید جواب بدهد که: آن کسانی که قابلیت دارند، مگر آن قابلیت را از کجا آورده‌اند؟ خدا به آنها داد، خدا می‌تواند به ما هم قابلیت بدهد.

اگر بگویند این قدر معصیت کردی که معصیت‌های تو دیگر قابل آمرزش نیست، انسان باید جواب بدهد که: چرا قابل آمرزش نیست؟ گناه بزرگ‌تر است یا مغفرت پروردگار، نسبت به این گناهی که ما انجام دادیم؟!

خلاصه هر وسوسه‌ای شیطان بکند در مقابلش انسان باید راه پیدا کند؛ چون مخلوق خداست و معلق بر خداست، قیومش خداست، تمام بارها را این بنده می‌اندازد بر ساحت مقدّس پروردگار و او خودش بر عهده گرفته که دعا را مستجاب کند.

ولیکن اگر انسان را عقب زدند، انسان نباید دست بردارد! باید محکم برود! اگر از این درب انسان را ردّ می‌کنند، از درب دیگر، آن درب را رد می‌کنند، باز درب دیگر، باید انسان برود سراغ صاحب‌خانه! چون صاحب‌خانه یک نفر بیشتر نیست، دو تا صاحب‌خانه نیست و دو تا خانه هم نیست.

داستان توبه عجیب بهلول نباش در عهد پیامبر خدا

معاذ بن جبل یکروز آمد در مسجد خدمت رسول اکرم عرض کرد:

یا رسول الله! یک جوانی است دم در گریه می کند مانند ابر بهار و می خواهد خدمت شما مشرف بشود، اجازه می دهید که من بیاورمش خدمت شما؟ حضرت فرمودند: «بیاورش!» معاذ رفت آن جوان را آورد. حضرت دیدند حالش خیلی متغیر است، خیلی خیلی متغیر است! و همین طور دارد گریه می کند و با خود زمزمه می کند و مناجات می کند.

حضرت فرمودند: «ویحک! حالت چرا این طور است؟ چرا این قدر مضطرب هستی؟!» عرض کرد: یا رسول الله گناهان خیلی خیلی مهمی انجام دادم و می دانم که خدای علیّ علیّ مرا نمی آمرزد و اگر به بعضی از آن گناهان بخواهد مرا بگیرد، کافی است که مرا در جهنم بیندازد، و مثل اینکه می بینم به زودی مرا خواهد گرفت.

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ تر است یا کوهها؟» عرض کرد: گناه من!

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ تر است یا این زمین و بیابانها و درختها و دریاها؟» عرض کرد: گناه من!

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ تر است یا خورشید، ماه، ستارگان،

کرسی، عرش پروردگار؟» گفت: یا رسول الله گناه من!

معاذ می گوید: حضرت حالشان تغییر کرد به شبه حال غضب به او گفتند:

«ویحک! گناه تو بزرگ تر است یا خدای تو؟!» افتاد به سجده گفت:

سُبْحَانَ رَبِّي! سُبْحَانَ رَبِّي! «خدای من بزرگتر است، چیزی از خدای من

بزرگتر نیست.» حضرت فرمودند: «گناه بزرگ را مگر می تواند کسی

بینشد جز خدای بزرگ؟!» عرض کرد: نه! بعد مدتی همین طور به حال

سکوت گذشت، حضرت فرمودند: خُب ای جوان! ما را خبر می دهی به

بعضی از گناهانت؟

عرض کرد: بله یا رسول الله! من هفت سال شُغلم کفن دزدی بود! شب می آمدم در میان قبرستان قبر را می شکافتم، مرده‌هایی را که تازه دفن کرده بودند، کفن آنها را می دزدیدم، بعد از هفت سال روزی دختری از انصار فوت کرد و او را دفن کردند، من شب آمدم در میان قبرستان برای دزدیدن کفن او، قبر او را شکافتم، بدن او را بیرون آوردم کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند؛ کفن را که می بردم، شیطان با من وسوسه کرد، گفت: نمی بینی چه هیكلی دارد! چقدر این دختر زیبا است! آمدم با او عمل زشت انجام دادم.

حضرت فرمودند: «برو بیرون ای فاسد! برو! برو! برو! نَعُوذُ بِاللَّهِ! الآن آتش تو دارد مرا می گیرد! برو بیرون! برو بیرون!» با دست اشاره کردند، این جوان از در مسجد خارج شد.

حالا پیغمبر رحمت است ها! خودش می گوید خداوند گناه را می آموزد، ولو به اندازه عرش خدا باشد، ولیکن دارد بیرون می کند جوان را؛ یعنی چه؟ یعنی این گناه، گناهی نیست که بیائی اینجا بگوئی: اَسْتَغْفِرُ الله! تمام آثار سوء این گناه باید از کینونت وجودت خارج بشود تا پاک بشوی و گناهت آمرزیده بشود.

:برو بیرون! برو بیرون! اشاره کردند، جوان از در مسجد رفت بیرون؛ گفت: خدایا آمدیم پیش پیغمبر رحمتت، آن هم که ما را بیرون کرد، کجا برویم؟!

یک مقداری آذوقه مختصر تهیه کرد و رفت بیرون مدینه در بالای یکی از کوه‌ها. آنجا یک محلی برای خودش معین کرد و مشغول عبادت و گریه و زاری؛ چهل شبانه روز [آنجا بود] و در روایت داریم که: بدنش شد مثل یک استخوان، چشم‌ها ورم کرده بود و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آن قدر گریه می کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع می شدند و مرغ‌ها بر او رقت می کردند، دست‌هایش را هم می بست با غلّ به گردن و خود را روی خاک می مالید. خدایا گناه کرده‌ام از روی جهالت بوده! کار زشت بوده، حالا پشیمانم، آمدم! آمدم سراغ پیغمبرت، پیغمبر

رحمت هم من را مایوس کرد، کجا بروم؟ آدمم سراغ تو ای پروردگارا!
گناه مرا می‌آمیزی؟ نمی‌آمیزی؟

بعد از چهل شبانه‌روز که دعا می‌کرد، این دعا را کرد که: پروردگارا! اگر
گناه من آمرزیده شده، پیغمبرت خبر پیدا می‌کند. به پیغمبرت خبر بده، به
من اطلاع بدهد، و اگر آمرزیده نشده، بدان که من طاقت عذاب قیامت را
ندارم. یک آتشی بفرست همین الان مرا محترق کند و از بین ببرد - بعد از
چهل روز ها! - جبرائیل بر پیغمبر نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَمْ
يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ، أُولَٰئِكَ جِزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ﴾.^۱

«آن کسانی که کار فاحشه‌ای انجام دادند، (کار بسیار زشت) یا بر نفس‌های
خود ستم کردند، حالا یاد خدا می‌کنند و بر گناهشان می‌گریند و استغفار
می‌کنند، و کیست غیر از خدا که گناهان را ببامرزد؟! و آنها دست از آن
اعمال زشتشان برداشته‌اند و توبه کرده‌اند، و اصرار بر عمل ندارند و
فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعده بهشت داد،
بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی روان است و به به! از این عمل کنندگان!
که پای راستین در مقام عمل و توبه قرار می‌دهند و دست بر نمی‌دارند تا
اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد.»

پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: «از آن جوان که خبر دارد؟» معاذ بن
جبل آمد خدمت حضرت و گفت: یا رسول الله! می‌گویند: در فلان کوه
بین دو سنگ مشغول عبادت است، از آن روز رفته تا به حال! حضرت
گفتند: «برویم به سراغ او.»

حضرت حرکت کردند، معاذ بن جبل آمد و جماعتی از اصحاب؛

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵ و ۱۳۶.

همین طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه و آن کوهی که معاذ نشان داد؛ حضرت رفتند بالا با همه اصحاب دیدند جوان را، اما چه جوانی!! اصلاً مشابهت با آن جوان سابق ندارد، آفتاب صورتش را سیاه کرده، چشم‌هایش از شدت گریه ورم کرده، و آماس کرده، پوست بدنش تغییر کرده، لاغر شده، دستهای خود را به گردن بسته و می‌گوید:

إِلٰهِي هَذَا بَهْلُولٌ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَغْلُوبٌ؛ «خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و نفهم است، و خود را زنجیر کرده در بین دست قدرت تو، هر کاری می‌خواهی با او بکن!»

دیدند که وحوش اطراف او جمع شده‌اند، به حال او رقت می‌کنند، مرغان می‌آیند و به حال او رقت می‌کنند، حضرت خودشان آمدند گفتند: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَهْلُولُ! «ای بهلول، آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملی کردی! خوب تدارک کردی! و آن ریشه گناه را از قلبت پاک کردی!» خودشان رفتند با دست شریف خود غُلَّ را از گردنش باز کردند، دستور دادند اصحاب آب آوردند صورتش را شستند و حضرت به او محبت کردند و مهربانی کردند و فرمودند: ﴿لِيُثَلِّ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾؛ «توبه کنندگان باید این طور توبه کنند و این طور عمل کنند.»

و این جوانی بود که آن روز پیش من آمد، سراپای او آتش بود و این تدارک کرد با این گریه‌ها، با این مناجات‌ها، با این توبه، تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد.

آیه نازل شد: ﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ «برای او مغفرت خداست و بهشت‌هایی که برای اوست خدای علیّ اعلیٰ مُعَدَّ و مهیا فرموده، و نهرهایی در زیر آن بهشت‌ها جاریست.» ﴿وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾.

این روایت در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ﴿۱﴾ در اینجا وارد است.

حالا ما همه، اجمالاً دارای گناه هستیم، کم و بیش هر کس به اندازه؛ در این شب قدر، اولاً باید توبه کنیم، گناهان پاک بشود، وقتی گناه پاک بشود، مقدرات عوض می شود، اول آب لجن حوض را باید انسان کشید ریخت بیرون تا آب تازه به جای آن آب بریزد، اگر آب تازه هم روی آن آب لجن بریزند فایده نمی کند، اول باید توبه کرد، اول باید طهارت کرد.

شست و شو می کن و آنگه به خرابات حرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

اول طهارت است و بعد دعا کردن.

حالا شب قدر است و ما جمع شدیم در این مسجد و نماز و ذکر خدا و لَبَّیک و دعا، و این کاری بود که از دست ما آمد، دیگر بیشتر از اینکه نمی آید، و چیزهایی هم ما می خواهیم، اشتها داریم: مغفرت می خواهیم، بهشت می خواهیم، آمرزش گناهان می خواهیم، معرفت می خواهیم، آنچه را که خدا به پیغمبرش وعده داده می خواهیم، سعادت می خواهیم، خیر دنیا و آخرت می خواهیم، عافیت داریم می خواهیم، حسن عاقبت می خواهیم، و اینها خوب است همه هم باید بخواهند! یک توبه اجمالی و بعد هم اینها را از خدا بخواهید دیگر!

شب زیارتی سید الشهداء علیه السلام هم هست، حالا می خواهید از اینجا

برویم با همدیگر، کربلا، یک زیارتی کنیم. «بعد منزل نبود در سفر روحانی»

آن وقت بعد از اینکه زیارت کردید، در بالاسر حضرت بایستید و آنجا توبه

کنید و دعا کنید، یا می خواهید اول برویم کوفه نجف اشرف آنجا زیارت کنیم، یا

برویم به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام. خانه امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵.

تاریک است، ما هم برویم کنار خانه حضرت! شاید حسنین در را به روی ما باز کنند؛ و ما هم برویم در آن اطاق امیرالمؤمنین جای خالی امیرالمؤمنین را ببینیم، و فرق شکافته آن حضرت را پیش خدا شفیع قرار بدهیم که از همه گناهان ما بگذرد! و دل‌های ما را پاک کند و صفا بدهد! و به نور یقین منور کند!

آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اجازه می‌گیریم، بگوییم: ای آقازادگان محترم! ما را در اطاق امیرالمؤمنین راه می‌دهید یا نه؟ آنها هم که معدن خیر هستند و معدن کرم و رحمت، در دنیا آمده‌اند برای بازکردن راه‌های خیر و رحمت، چگونه می‌شود در را از روی ما ببندند؟! ما وارد شویم در اطاق امیرالمؤمنین، آنجا دست‌های خود را بلند کنیم به دعا و بگوییم: اِلهی الْعَفْو...

مداحی و مراسم شب احیاء

آثار استجاب دعا ظاهر است، الآن همه خود را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام ببینید، همه خود را در بالای سر آن حضرت ببینید، ده مرتبه بلند: اِلهی الْعَفْو...

قرآنها را باز کنید به روی دست، فرق شکافته امیرالمؤمنین علیه السلام را شفیع قرار می‌دهیم. إن شاء الله برای آمرزش گناهان و برآورده شدن همه حاجات:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ، وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَأَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَمَا يُجَافُ وَيُرْجَى أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عِتْقَائِكَ مِنَ النَّارِ!

قرآن‌ها را ببندید به روی سر بگذارید:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَبِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَبِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَّحْتَهُ فِيهِ وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فَلَا أَحَدًا عَرَفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ.

ده مرتبه: بِكَ يَا اللَّهُ... اِلهی بِمُحَمَّدٍ... اِلهی بِعَلِيٍّ... اِلهی بِفَاطِمَةَ... اِلهی

بِالْحُسَيْنِ... اِلهی بِالْحُسَيْنِ... اِلهی بِعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ... اِلهی بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ... اِلهی

بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ... إلهی بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ... إلهی بِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى... إلهی بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ... إلهی بِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ... إلهی بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ... إلهی بِالْحُجَّةِ...
 ده مرتبه: إلهی العفو...

«اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخُفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ وَ إِلَيْكَ يَا رَبَّ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَ الرَّخَاءِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ يَا مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانَا وَ انصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانَا يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ! الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ! الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ! السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ!»

نَسْتَلِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...

دعاهای مرحوم آقا در شب قدر

خدایا ما را بیامرز!

از همه گناهان ما بگذر!

توبه ما را در این شب عزیز قبول بفرما!

دعاهای ما را مستجاب بگردان!

تا از ما راضی نشدی، ما را از دنیا مبر! در این هزاهز و فتن آخر الزمان، آنی ما

را به خود وا مگذار!

قدمهای ما را در صراط مستقیم ثابت بگردان!

دل‌های ما را به نور یقین منور بفرما!
سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بگردان!
خدایا در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی ما را داخل بفرما!
و از هر سوئی که آنها را مبرا و مصون داشتی، ما را محفوظ بدار!
حوائج شرعیّه ما برآور!
عافیت دارین به ما عنایت بفرما!
عاقبت ما را مختوم به خیر بگردان!
مرضای ما شفا بده!
موت‌های ما را بیامرز! ذوی‌الحقوق ما را از ما راضی بگردان!
دست ولای ما از دامان اهل بیت کوتاه مگردان!
روز قیامت از شفاعتشان ما را محروم منما!
خدایا کتاب خود قرآن مجید و اهل بیت را برنامه عمل ما قرار بده!
بیش از این ما را عامل به آنها بگردان!
اهل بیت را امام واقعی ما قرار بده!
خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان!
ما را از منتظران مقدم شریفش قرار بده!
دیدگان ما را به جمالش منور بفرما!
در فرجش تعجیل بفرما!
نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...
برای جمیع شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که از دار فانی رحلت نموده‌اند،
بالأخصّ برای همه ذوی‌الحقوق، پدر و مادر، فاتحه‌ای قرائت کنید!

احیاء امیرالمومنین علیه السلام در شب هفدهم ماه رمضان

و از جمله شب‌های احیاء در ماه مبارک رمضان شب هفدهم می باشد که در این باره حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه می فرمودند:

«امشب شب هفدهم ماه رمضان است؛ می دانید چه شبی است؟ شبی است که پیغمبر با امیرالمؤمنین و تمام اصحاب در معرکه بدر حاضر شدند و فردا جنگ بدر شروع شد که در این جنگ، غلبه با مسلمان‌ها بود، و امیرالمؤمنین فرمود: «من از همان شب بدر تا آخر عمر، به برکت و یمن آن فتوحاتی که خداوند در روز بدر کرد، شب‌های هفدهم را احیاء می داشتم.»

خیلی شب مهمی است! می دانید که در جنگ بدر به امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر «هو» داده شد، این روایت ظاهراً در مورد سوره قدر می باشد که شیخ طبرسی هم در مجمع البیان، ذیل سوره اخلاص نقل می کند؛ امیرالمؤمنین می فرماید:

من در شب بدر حضرت خضر را در خواب دیدم و گفتم که: عَلَّمَنِي دُعَاءًا، به من یک دعایی یاد بده که من آن دعا را بخوانم و بر أعداء غلبه پیدا کنم. حضرت خضر به من فرمود: «بگو: یا هو، یا مَنْ لا هو إِلَّا هو، یا هو، یا مَنْ لا هو إِلَّا هو.» و من در آن روز بدر، شمشیر دست گرفتم و با «یا هو، یا مَنْ لا هو إِلَّا هو» می کُشتم. این خواب را که برای پیغمبر تعریف کردم، حضرت فرمودند: «عَلَّمَتِ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ».^۲

“بعضی‌ها که می گویند: «یا هو»، یا «لا هو إِلَّا هو» اینها ذکرهای درویشی است و در شرع وارد نشده است.» اینها غلط می کنند می گویند ها! چون روایت، روایت صحیحی است؛ هم از طریق شیعه و هم از طریق سنی، و

۱. خل: شیئاً.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶۰.

مدرکش هم در همین مجمع البیان هست و جاهای دیگر هم نقل می‌کنند.^۱

شب بیست و هفتم ماه رمضان تتمه شب‌های قدر

«شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان... در بعضی از روایات داریم که شب احیاء هم هست، و خلاصه بیداری و شب‌زنده‌داری در این شب موکّد است و می‌توان شب بیست و هفتم را همان تتمه این شب‌های قدر دانست که خداوند به‌عنوان یک فرجه و رحمت برای بندگانش و سعه‌ای داده است که آنهایی که در شب‌های قبل خلاصه آن‌طوری که باید و شاید تصمیم، جدیت، اهتمام، برای تغییر پیدا نکردند، یک فرجه‌ای هم باز وجود دارد که خود را به آن قافله برسانند. و لذا شب بیست و هفتم را هم می‌توانیم جزو لیالی قدر در یک مجموعه به حساب بیاوریم، و خُب بزرگان توصیه به احیای در امشب داشتند که خوب است انسان احیاء داشته باشد و هر آنچه را که در شب‌های قدر هست در امشب هم (البته غیر از آن نماز) انجام بدهد و از خداوند بخواهند که اگر سستی و تکاهلی در تصمیم و اراده او برای تغییر مسیر و راهش داشته است، مورد لطف و کرامت قرار بگیرد.»^۲

۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۱۴۵.

۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۵)، جلسه ۱۳.

فصل چهارم: خصوصیات دهم آخراً ماه رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

بیست روز اول ماه رمضان، مقدمه ورود در دهه آخر

راجع به ماه رمضان دیگر هرچه انسان بگوید، گمان نمی‌کنم که بتواند حقّ ماه مبارک را ادا کرده باشد... آن دهه سوّم را بهتر است که تا صبح بیدار باشند، و به جایش بعد از ظهر بخوابند، یا قبل از ظهر؛ چون خیلی نسبت به این مسئله تأکید شده است. بنده به یاد دارم، راجع به احیای به خصوص دهه آخر ماه رمضان چقدر بزرگان تأکید داشتند و خلاصه می‌خواستند این طور وانمود کنند که این ماه رمضان در آن دهه سوّم ظهور پیدا می‌کند. یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دهه سوّم است که خلاصه آن دشت آدم را در دهه سوّم می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دهه سوّم هست.

لذا خیلی باید توجه بیشتر کرد، و هرچه انسان بتواند حال خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد، همان طوری که عرض کردم از نقطه نظر غذا و مأكولات و اینها که بتواند بهتر ادراک این روزهای متبرّکه را بکند، این نصیب بیشتری برده است.^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۱۱.

دهه آخر، بهترین وقت برای درخواست رفع همه حجب ظلمانی و نورانی

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب روح مجرد، صفحه ۶۲۲ می‌فرماید:

«در خاتمه دعای ابو حمزه ثمالی مروی از حضرت امام علی بن الحسین سید الساجدین علیهما السلام که از جمله ادعیه سحرهای ماه مبارک رمضان است، از خدا می‌خواهیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي، وَ رَضْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»^۱

«بار خدایا! من از تو مسألت دارم ایمانی را به من بدهی که خودت به واسطه آن ایمان در دل من بیایی و بالمباشره قلب مرا تصرف نمایی، و یقینی را که با آن بدانم که هیچ گزندی و وارده‌ای به من نمی‌رسد مگر آنچه را که تو برای من مقدر نموده‌ای، و مرا از زندگانی به مقداری که برای من معین نموده‌ای و بهره داده‌ای راضی و خشنود گردانی؛ ای خداوند ارحم الراحمین!»

بَاشِرٌ يُبَاشِرُ مُبَاشِرَةً، یعنی پوست بدن و بشره را به جایی رساندن؛ مثل ﴿بَاشِرٌ وَهْنٌ﴾^۲؛ «با زنان مباشرت کنید» و پوست بدن را به بدن آنها برسانید، که کنایه از جماع و آمیزش است. ﴿وَلَا تُبَاشِرُوا هُنَّ﴾^۳ همین معنی را دارد.

۱. *مصباح المتهیج* (شیخ طوسی)، ص ۴۰۱ - ۴۱۳، و این فقره در پایان دعاست؛ *زاد المعاد* (مجلسی، خط احمد تبریزی)، ص ۴۷ - ۵۳، و فرموده است این دعا را شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند؛ *مفاتیح الجنان*، ص ۱۸۶ - ۱۹۸، از *مصباح* شیخ روایت نموده است.
۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۷: ﴿فَالَّذِينَ بَاشِرُوا هُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.
۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۷: ﴿وَلَا تُبَاشِرُوا هُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾.

در اینجا حضرت سجّاد علیه السّلام عرضه می‌دارد:

«خداوندا! به من ایمانی عطا کن که این طور باشد که خودت در دل من داخل شوی، و مباشرت در دل من کنی؛ و تمام افکار و آراء من، آراء و افکار تو باشد!»

آیا تصرف خدا دل مؤمن را به طور مباشرت، معنی‌ای غیر از انکشاف حقیقت توحید در تمام مراحل آن از توحید ذاتی و اسمائی و صفاتی و افعالی می‌تواند داشته باشد؟!^۱

و عجیب اینجاست که در تمام دعاهای شب‌های دهه آخر ماه مبارک رمضان از شب بیست و یکم تا سی‌ام، این دعا در تمام آن ادعیه با عین همین عبارت تکرار شده است. بدین معنی که چون دهه سوم افضل اوقات ماه رمضان است و مرد مؤمن صائم به واسطه تقرّب به خدا و دعا و مناجات و قرائت قرآن و غیرها روحش صفا پیدا کرده است، اینک قابل استفاضه از فیوضات غیبیه الهیه شده و لیاقت این گونه دعا را پیدا کرده است که از خدایش بخواهد که رفع جمیع حجاب‌ها را از او بنماید، و او را به مقام توحید کامل برساند، و ذات اقدسش در قلب وی متجلی گردد. و حقاً این فوز عظیمی است.

ملاحظه کنید عین این عبارت مکررّه را در تمام دعاهای این دهه مبارکه که برکتش از دو دهه پیشین افزون است:

«أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعَدَاءِ، وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ، وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ، وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً؛ وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَإِيَّانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي، وَتَرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ

۱. در کتاب احادیث مثنوی، ص ۲۶ گفته است: «حدیث "لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي؛ وَ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ" را سهروردی در عوارف المعارف» که در حاشیه إحياء العلوم، ج ۲، ص ۲۵۰، طبع شده، آورده است.»

لی!«^۱ «من از تو تقاضا مندم اینکه درودت را بر محمد و آل محمد بفرستی، و نام مرا در این شب در زمره سُعْدَاء، و روح مرا در جمله شهداء قرار دهی، و نیکوئی و احسان مرا در مکانی رفیع بپذیری، و گناه و سیئه مرا در مورد غفرانت بگذاری، و به من یقینی را عنایت کنی که با آن خودت در دل من و اندیشه من مباشرت داشته باشی، و به من ایمانی را مرحمت فرمائی که با آن شک و ریب از من زدوده گردد، و مرا به آنچه سهمیه من از رزق و روزی و مقدرات معین نموده‌ای، راضی و خرسند کنی!»^۲

تفسیر عبارت «أنا واثق من دليلي بدلائيك...»

آیا هیچ تابه‌حال در این فقره از دعای ابوحمزه ثمالی فکر کرده‌ایم که چه می‌خواهد عرض کند:

«مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ دَلِيلِي عَلَيْكَ، وَ حُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ؛ وَ أَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِيلِي بِدَلَائِلِكَ، وَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِي إِلَيَّ شَفَاعَتِكَ!»

«ای مولای من و سید و سالار من! راهنمای من بر ذات اقدس‌ت شناخت من بوده است، و معین و مددکار من در وصول به تو محبت من بوده است؛ اما پشتیبان من در شناختم شناختی است که تو به من دادی، و آرام بخش من در معاونت و مددکاریم معاونت و مددکاری‌ای است که از ناحیه تو به

۱. «این ده دعا را شیخ طوسی در *مصباح المتهجد*، ص ۴۳۵ تا ص ۴۳۹ در تحت عنوان الدعاء الْمُخْتَصُّ بِالْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ ذکر کرده است. و مجلسی در *زاد المعاد*، ورق ۷۲ تا ورق ۷۴ نقل کرده و فرموده است: به سندهای معتبر در هر شب از دهه آخر، دعای مخصوصی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است و بر مطالب دنیا و آخرت مشتمل است. و محدث قمی در *مفاتیح الجنان*، ص ۲۲۸ تا ۲۳۳ آورده و فرموده است: و از جمله این دعاهاست که در *کافی*، مسنداً و در *مقننه* و *مصباح* مرسلأ نقل شده که می‌گویی...»

۲. *روح مجرد*، ص ۶۲۲.

من رسیده است!»

در اینجا حضرت عرضه می‌دارد: من برای وصول به مقام قرب باید تو را بشناسم، و آنچه مرا به تو دلالت نموده است، شناسایی خودم بوده است، و آنچه مرا در این وصول یاری کرد، محبت خودم بوده است. اما این شناسایی و این محبت، چون از ناحیه من است، قیمت ندارد؛ زیرا من موجودی هستم محدود و متعین و ضعیف و جاهل که نه آن شناخت به کارم می‌آید، و نه آن محبت توان آن را دارد که مرا به منزل برساند!

و لیکن چون می‌دانم و وثوق دارم که تو اوّل خود را به من نمایاندی تا من سپس ترا بشناسم، و تو اوّل به من محبت فرمودی تا من محبت تو شوم؛ لهذا این شناخت و محبت ذی ارزش است و مرا به مقصود واصل می‌کند، زیرا که از ناحیه تست، نه از ناحیه من!

و در حقیقت این فقره تفسیر و توضیح فقره صدر دعاست که عرض می‌کند:

«بِكَ عَرَفْتُكَ، وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ؛ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَذْرِ مَا أَنْتَ!»؛

«من با تو تو را شناختم، و تو بودی که مرا بر ذات اقدس راهنمایی کردی و مرا به سوی خودت خواندی؛ و اگر تو نبودی من نمی‌دانستم تو چه می‌باشی!»

این فقرات همه دلالت بر نیاز و لزوم تجلی ذاتی دارد، برای رفع حجب امکائیة نورانیة و ظلمانیة. و بدون تجلی ذات حق متعال که بدان لقاء الله و شهود باطنی گویند، تا برسد به آخرین درجه از درجات فناء فی الله و پس از آن بقاء بالله، تحقق ایمان کامل و شناخت واقعی باری تعالی مستحیل است. اینست معنی توحید، و عرفان، و معرفت، و لقاء، و وصول، و کشف وحدت وجود حق، و امثال ذلک من العبارات که در ألسنه متداول و در کتب مسطور و در دل‌ها ممهّور است.»^۱

در دهه آخر ماه رمضان هیچ کسی مرحوم قاضی را نمی دید!

مرحوم علامه طهرانی در کتاب *مهر تابان*، درباره مرحوم آیه الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه چنین می فرماید:

«مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود، ولی مقید بودند که در منزل خود درس بگویند؛ و دوره‌هایی از فقه درس داده‌اند. و نماز جماعت را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می‌نموده‌اند، و نماز ایشان بسیار باطمینان بود و طول می‌کشید. و پس از نماز مغرب که در اوّل استتار شمس تحت الأفق اقامه می‌کردند، تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می‌پرداختند؛ و قدری طول می‌کشید.

در ماه مبارک رمضان شاگردان برای ادراک نماز مغرب به جماعت ایشان می‌رفتند، و چون بعضی تا ذهاب حُمره مشرقیه از سمت الرّأس مبادرت به نماز نمی‌کردند، لذا از ایشان تقاضا می‌کردند که قدری صبر کنند؛ و ایشان هم صبر می‌کردند، ولی سماور روشن بود و مرحوم قاضی به مجرد استتار قرص، افطار می‌کرده‌اند.^۱

در دهه اوّل و دوّم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس در شب‌ها بود؛ در حدود چهار ساعت از شب گذشته، شاگردان به محضر ایشان می‌رفتند و دو ساعت مجلس طول می‌کشید. ولی در دهه سوّم، مجلس تعطیل بود و مرحوم قاضی دیگر تا آخر ماه رمضان دیده نمی‌شدند؛ و هر چه شاگردان بدنبال ایشان می‌گشتند، در نجف، در مسجد کوفه، در مسجد سهله، و یا

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۱:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ حَلَّ الْإِفْطَارُ وَ وَجَبَتِ الصَّلَاةُ وَإِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْأَخْرَجَةَ إِلَى أَنْتِصَافِ اللَّيْلِ"»

«هنگامی که قرص خورشید غائب شد، پس افطار نمودن حلال می‌گردد و نماز مغرب واجب می‌شود، و اگر نماز مغرب را بجای آوردی، پس وقت نماز عشاء خواهد بود تا نیمه شب.»

در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود. و این رویهٔ مرحوم قاضی در همه سال بود تا زمان رحلت.^۱

علت غیبت مرحوم قاضی در دهه آخر ماه رمضان!

مرحوم آیه الحَقّ و العرفان، حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در مجلس درس *اسفار می فرمودند*:

«مرحوم آخوند^۲ که سالیان سال در یک ده^۳ و دور از مردم و در جایی کوهستانی و خلوت [به سر برد]، بی خود که این کار را نکرد. آنها که بلند شدند رفتند، این مسائل را اختیار کردند و خود را از جامعه دور نگه داشتند و با قیل و قال افراد و اهل دنیا سر و کار نداشتند، مغزشان عیب نداشت! مکان خلوت و در گوشه بودن است که انسان را متوجه می کند! شما تا وقتی که با افراد ارتباط دارید، فرصت فکر کردن به خودتان را ندارید. تا وقتی که با مخاطب صحبت می کنید، به خودتان نمی توانید بیاندیشید. وقتی که تنها شدید، آن وقت کم کم به خودتان و به مسائل خودتان و به موقعیت و شخصیت و نقایص خودتان پی می برید!

علت اینکه بزرگان به شاگردانشان دستور می دادند که در شبانه روز حداقل یک یا دو ساعت را خلوت کنند، در اتاق بنشینند، کسی را راه ندهند، نه مثل امروز زنگ موبایل و تلفن از این ور و آن ور نشوند؛ تا دو دقیقه دارند فکر می کنند، یک دفعه از پایین و بالا صدایتان نکنند. اینها همه به خاطر چیست؟! به خاطر این است که انسان بفهمد امروز می رود، فردا می آید. فردا می رود، پس فردا می آید. بعد هم می گویند، بفرمایید بروید دیگر؛

۱. *مهر تابان*، ص ۲۶.

۲. منظور جناب ملاحظه را شیرازی رضوان الله علیه می باشد.

۳. منظور روستای کهک در اطراف قم است.

بفرمایید تشریف ببرید، دیگر تمام شد!!

اینکه بزرگان می‌رفتند و از خانواده دور می‌شدند و هفته‌ها حتی ماه‌ها در بین سال، اینها جایی برای خلوت داشتند! علت خلوت امثال مرحوم قاضی این بود که به این برسند، علت اینکه پیغمبر غار حراء می‌رفت و از مکه و تمام جریانات مکه فاصله می‌گرفت، چه بود؟ مگر همان عبادتی که در غار حراء می‌کرد، نمی‌توانست در خانه خودش بکند؟ چه کسی در خانه خودش مزاحم بود؟ چه بوده این قضیه! این نفس باید از اجتماع فاصله بگیرد و برود در یک جای خلوت تا بفهمد چه خبر است! با بودن در این اجتماع و این مردم و سر و کله زدن با اینها، انسان نمی‌تواند به آن خودی خود برسد، نمی‌تواند انسان به آن وضعیت خودش برسد!! لذا قبلاً می‌بینیم بزرگان همه در منازل خودشان، قبلاً یک اتاق اختصاصی برای خود داشتند؛ کسی را راه نمی‌دادند! مرحوم والد هم همین طور!

یادم است روزها ایشان می‌رفتند اتاقی که در پشت بام بود و مشغول خودشان! این طور نبود که فقط ذکر بگویند، نه! وقتی که می‌رفتند آن بالا، در بسته می‌شد، یعنی کسی حق نداشت که بیاید. انگار ایشان در منزل نیستند، تماس کسی نمی‌توانست بگیرد. البته خوب به اذکار و مسائل هم ایشان می‌پرداختند و می‌رسیدند و این به جای خود، مطالعات و درس و رسیدن به مسائل مردم و مراجعات و این حرف‌ها در شب به جای خود.

ولی این مسئله باید باشد، اینها بی‌جهت نبوده که این گونه رفتار می‌کردند. چطور می‌شود فرض بکنید که آدم صبح تا شب سر و کله زدن با افراد و درس و بحث و این حرف‌ها و بعد هم خوب دوباره همین روز از نو!... مرحوم قاضی برای چه این نیمه آخر ماه رمضان می‌رفتند، دهه آخر را می‌رفتند؟ چرا؟ مگر در نجف بودن چه اشکالی دارد؟ پیش امیرالمومنین علیه السلام بودن که اشکال ندارد! خیلی خوب است؛ ولی بالأخره با این مردم آدم باید سر و کله بزند، با این مردم بایستی بگویی: "سلام علیکم حال

شما؟ مدتی است نمی‌بینیم. آن یکی می‌آید: «آقا مدتی است شما را نمی‌بینیم.» یکی دیگر: «کی منزل تشریف دارید، خدمتتان برسیم؟» آن یکی، این آن آن، آن یکی! همه‌اش رفت، همه‌اش بین این و آن پخش شد! همه‌اش تکه‌تکه شد! یکی یکی برداشت به این و آن داد و خب دیگر چیزی برای خودش نماند. چیزی دیگر برای موقعیت خودش پیدا نکرد!!»^۱

حالات حضرت آیه الله طهرانی در انس با پروردگار

حدود هفده سال قبل از ارتحال حضرت آقا رضوان الله علیه، روزی ایشان در مجلسی می‌فرمودند:

«من الآن یک حالی دارم که نمی‌توانم خیلی با افراد ارتباط برقرار کنم و حتی با رفقای خودم هم نمی‌توانم ارتباطی داشته باشم و هنگامی که آقای... می‌آید و می‌گوید فلان فرد وقتی برای ملاقات می‌خواهد، به من حال سنگینی و تهوع دست می‌دهد. و این مسئله، أعوذ بالله، أعوذ بالله، نمی‌خواهم مقایسه کنم، ولی مطلب همان است که «مَنْ أُنْسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ»^۲ و نتیجه همان است و الآن یک‌هم‌چنین حالی دارم.»

بعد در ادامه فرمودند:

«شما هم باید همین حال را داشته باشید!»

و این همان سفارشی است که حضرت مولانا علیه الرّحمة در مثنوی معنوی خویش با بیان شیوایی بیان می‌فرمایند:

یک زمان تنها بمانی توز خلق در غم و اندیشه مانی تا به حلق

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۰، ص ۶۹۴.

۲. عدة الداعی و نجاح الساعی، ج ۱، ص ۲۰۸: «وَعَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أُنْسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ وَ عَلَامَةُ الْأُنْسِ بِاللَّهِ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ.»

این تو کی باشی که تو آن واحدی که خوش و زیبا و سرمست خودی
 مرغ خویشی صید خویشی دام خویش صدر خویشی فرش خویشی بام خویش
 جوهر آن باشد که قائم با خود است آن عرض باشد که فرع او شدست
 گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین جمله ذریات را در خود بین^۱
 تا زمانی که با نفوس مختلف مانوس باشی و فقدان ارتباط با دیگران، تو را به
 وحشت اندازد، واضح است که هنوز خویش را کشف نکرده‌ای و در واقع گم
 شده‌ای هستی در دیگران. اما هنگامی که خود واقعی خویش را یافتی، دیگر با او
 هستی؛ زیرا با اصل خویش جمع شده‌ای و از ارتباط با دیگران احساس وحشت
 می‌کنی. و به تعبیر حضرت آقا رضوان الله علیه:

«انسان در تنهایی خودش، هویت خودش را باز می‌یابد، خودش را به دست
 می‌آورد. کی هست؟ کجا هست؟ دنبال چی هست؟ تابه‌حال کجا می‌رفته؟
 تابه‌حال دنبال چه بوده؟ آیا تابه‌حال به آنچه که به او گفته شده، فکر هم
 کرده است؟ آیا تابه‌حال به آنچه که به او القاء شده، فکر کرده است؟ یا
 اینکه نه! چون فلانی می‌گفته و الآن در این جمع و برنامه هستیم، دیگر به
 بقیه‌اش کاری نداریم!»^۲

آری، این بود حال ایشان! و چطور این گونه نباشد حال کسی که محبت الهی
 وجود او را پر کرده بود. ایشان درباره این فقره از مناجات المحبین حضرت سجّاد
 علیه السلام که:

«إِلٰهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنْسَ
 بِقُرْبِكَ فَأَبْتَعِي عَنْكَ حَوْلًا.»

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۳۳.

می فرمودند:

«از این عبارت مو بر بدن انسان را راست می گردد! الهی کیست که کمی از آن حلاوت محبت تو به او چشیده باشد و به دنبال غیر تو برود؟! کیست؟ کسی که انس با خدا پیدا کند، یعنی صبغة خدایی بگیرد، رنگ خدایی بگیرد، بند بند او می لرزد... اگر یک لحظه با یک نفر بنشیند! کسی که انس با خدا پیدا کند، این جور فرار می کند از ارتباط با افراد. اصلاً می میرد؛ چون در دو نقطه مقابل قرار دارد، در دو زاویه مخالف قرار دارد.»^۱

حضرت آقا رضوان الله علیه، سالیانی را در قمصر و به نیت تنهایی گذراندند. روزی یکی از رفقا به مزاح از ایشان سؤال کرد: خوب مکان خلوتی گیر آورده اید و در خلوت از اغیار، خوش هستید! ایشان با تبسمی فرمودند:

«بله! مدتی در صدد بودم تا به أقصى المدینة بیایم و بینم چه خبر است!»
و همان گونه که بزرگان در تفسیر ﴿و جاء رجل من أقصى المدینة﴾ فرموده اند:

«این مطلب عبارت است از استمداد از ممد روحانی و نصیر ربانی.»

جهت فهم بیشتر کلام ایشان، باید در معنی أقصى المدینة در عبارات عرفانی تأمل نمود و ما را نشاید در این زمینه ها زبان بگشاییم که همه ادراکمان مجاز کودکانه است و با این کار فقط عرض و آبروی خویش را می بریم.

۱. سخنرانی شهرستان ها، شهرستان اهواز (۱۸ محرم ۱۴۳۲).

فصل پنجم: عید سعید فطر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غزلی از جناب حافظ شیرازی

عیدست و آخر گل و یاران در انتظار
ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار
دل برگرفته بودم از ایام گل ولی
کاری بکرد همّت پاکان روزه‌دار
دل در جهان مبند و به مستی سؤال کن
از فیض جام و قصّه جمشید کامکار
جز نقد جان به دست ندارم، شراب کو
کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار
خوش دولتیست خرّم و خوش خسروی کریم
یارب ز چشم زخم زمانش نگاه‌دار
می خور به شعر بنده که زبیبی دگر دهد
جام مرصّع تو بدین در شاهوار
گر فوت شد سحور چه نقصان صبوح هست
از می کنند روزه‌گشا طالبان یار

زانجا که پرده پوشی عفو کریم تست
 بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار
 ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
 تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار
 حافظ چو رفت روزه و گل نیز می رود
 ناچار باده نوش که از دست رفت کار

جایگاه و منزلت عید فطر در دین مقدس اسلام

«در دین مقدس اسلام، روز فطر و روز قربان، عید است. اما در فطر به جهت آنکه در یک ماه تمام مردم دست از زیاده روی در شهوات برداشته، روزها روزه، و شبها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر ایام همچون انفاق در راه خدا، و تلاوت بیشتری از کلام خدا، و چشم پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس اماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته است، و سبکی و تجرّد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است، زیرا طعام و شهوت و غضب کلید جهنّم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مانده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.»^۱

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

معنای عید گرفتن

«در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت،

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۲.

و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عید گرفتن نه به معنای ساز و دهل زدن است، و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن، و تفریح و تفرّج بهیمنانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس دادن تا آماده برکات و نزول موائد آسمانی گردد.

اعمال شب عید فطر

«شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب، و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن، و در روز عید نیز غسل دارد. و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا بجای آوردن، و آن را با کیفیتی خاصّ، در دو رکعت و با نه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که:

«اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.»

توضیح فقراتی از دعای قنوت نماز عید فطر

«در دعای قنوت نماز عید فطر می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.»

چطور می‌شود تصوّر کرد؟ تصوّر این قضیه مشکل است، چون ما از معارف دور هستیم... درخواستی که در دعای قنوت آن هم پنج مرتبه در رکعت اوّل و چهار

مرتبه در رکعت دوم، نه بار! در یک نماز ما از خدا تقاضا می‌کنیم که: «در هر خیری که رسول خدا و اهل بیت او را داخل کردی ما را در آن خیر داخل کن!» این یعنی چه؟! آخر چطور می‌شود انسان به آن مرتبه‌ی از قرب و تجرّد برسد که لازمه آن نزول برکات و رحمت‌های الهی باشد به همان کیفیتی که بر پیغمبر و بر اهل بیت او بود؟! اصلاً چطور می‌شود انسان توقع یک چنین مسئله‌ای را به ذهن بیارود؟ چطور می‌شود انسان تصور کند یک چنین مطلبی را؟

آخر پیغمبر به مقام عصمت رسیده، اهل بیت او مقام عصمت دارند، شوخی نیست مقام عصمت! مقام عصمت معصومین یعنی نفس قدسی آنها به مرتبه‌ای رسیده است که جز خیر امکان بروز خلاف رضای الهی از آنها محال است، محال است!

الآن بنده در هر قضیه‌ای دو راه در پیش دارم یکی راه ثواب یعنی همان راهی که رضای الهی در آن است، و آن رضای الهی نیز تازه مراتب دارد، مرتبه ادنی آن و پایین تر مربوط به صالحین است و بالاتر از آن مرتبه به ابرار است، بالاتر از آن مرتبه مربوط به مقربین است و همین‌طور... این‌طور نیست که رضای الهی فقط در یک مرتبه باشد، رضای الهی گاهی در اعمال عدالت است، رضای الهی گاهی بالاتر از عدالت در رعایت فضل است و و گاهی در مرتبه ایثار است: ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱.

وقتی که ما نگاه می‌کنیم به کلمات بزرگان و توصیفی که از معصومین می‌آورند که واقعاً آنها در چه مرتبه‌ای از مراتب کمال و مراتب قرب هستند، ما می‌مانیم که مگر ممکن است که یک نفر، یک شخص، یک بشر به یک‌هم‌چنین

۱. سوره حشر (۵۹) آیه ۹: نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۶:

«و با وجود نیاز مبرم، افراد دیگر را بر خود مقدم داشته، و از اموال خود بدانها ایثار می‌کنند.»

رتبه‌ای برسد؟ به یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای برسد که بخواهد برای هدایت و برای تقرّب سایر افراد عزیزترین و نفیس‌ترین و مهم‌ترین و بلندمرتبه‌ترین عزیزان خود را فدا کند و از دست بدهد؟!

تصوّر این قضیه نمی‌شود مگر برای کسانی که چشیده باشند و رسیده باشند و از این حقایق احساسِ شهودی و حضوری برای آنها شده باشد، آنها می‌توانند به این مطالب دسترسی پیدا کنند.

من در تجربه ارتباط با اولیاء الهی این مسئله را مشاهده کردم و دیدم و لذا می‌توانم بگویم که چطور این مطالبی که راجع به ائمه اطهار، راجع به سیدالشهداء علیه‌السلام گفته می‌شود از زبان بزرگان چه جایگاهی دارد و در چه وضعیتی هست. علی‌کل حال اسرار و رموزی را بزرگان در این زمینه مطرح کرده‌اند، خلاصه اینکه بی‌خود به آنها امام نمی‌گویند، حسابی هست، مسئله‌ای هست که امام علیه‌السلام را امام می‌گویند، یعنی در هر مرتبه‌ای که شما بخواهید در آن مرتبه یک انسان کامل را تصور کنید، می‌بینید این باید جلوتیان باشد نه کس دیگری. در هر قضیه‌ای، در عدالت می‌خواهید تصور کنید، در رحمت، در بخشش، در گذشت، در انصاف، در عطوفت، در رأفت، در علم، در تقوا هر چه را که می‌خواهید تصور کنید از حسنات و ملکات و فضایل، هر چه، در هر رتبه‌ای که بخواهید بیابید، نمی‌توانید به یک ادراکی برسید، به یک درکی برسید، که در آن درک خود را مستغنی از امام علیه‌السلام بدانید، این امکان ندارد، هر جا بروید می‌بینید امام جلوتر پا گذاشته است. در هر قضیه‌ای بخواهیم برویم می‌بینیم او جلوتر رفته، او جلوتر قدم برداشته است، باز به آنجا می‌رسیم می‌بینیم که باز او جلوتر رفته است. خیلی عجیب است. ها! که در هر رتبه‌ای می‌بینیم رتبه تودرتوی دیگری هست، رتبه بالاتری هست. همین‌طور تا اینکه انسان برسد به آن مرتبه فناء که در آنجا دیگر ذاتی وجود ندارد که بخواهد متابعت کند، بخواهد انقیاد کند، که آن مرتبه، مرتبه فناء است، فناى ذاتی

است، که در آن مرتبه باز وقتی که بقا پیدا می‌شود برای سالک، آن بقاء هم همراه با تجلی صفات و تجلی اسماء را در وجود امام علیه السّلام به نحو اتم و اکمل مشاهده می‌کنید.

خلاصه در هر حالی چه در مرحله صعود و چه در مرحله بقا امام علیه السّلام امام است. او جلودار است و انسان باید مطیع و مُتقاد او باشد. این نفس مندک می‌شود در نفس امام و از نفس امام است که می‌گیرد و در هر حال ریزه‌خوار سفره معصوم علیه السّلام است. این قضیه، قضیه امام است، معصوم به این می‌گویند، امام به این می‌گویند، توجّه کردید؟ این است قضیه! یعنی در هر مطلبی، در هر رتبه‌ای که شما بخواهید تصور بکنید باید در آنجا نگاه کنید ببینید که معصوم چه فرموده، وقتی که معصوم یک حرفی را می‌زند که دیگر نیازی به حرف این و آن نیست! باید ببینیم عصمت چه گفته، امام علیه السّلام چه فرموده، پیامبر چه فرموده. آن وقت در این دعا ما می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَذْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَذْخَلْتَ فِيهِ

مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ» خیلی عجیب است، یعنی در هر مرتبه‌ای از قرب که آنها را وارد کردی ما را در آن مرتبه ببر! قضیه چیست؟! یعنی اگر پیغمبر الآن دارد آب می‌خورد همان آب را به ما هم بده، همان آب، نه یک آب دیگر، نه یک کوزه دیگر، نه یک فرض کنید حوض دیگر، همان آب، اگر پیغمبر دارد الآن شربت می‌خورد همان شربت را به ما هم بده، اگر پیغمبر الآن دارد غذا می‌خورد همان را بده، هر چه را دارد انجام می‌دهد همان را به ما بده، آن علمی را که الآن دارد به او افاضه می‌شود همان را به ما بده، آن قدرتی که دارد به او افاضه می‌شود همان را به ما بده، آن بهاء و بهجت و نورانیّتی که سراسر وجود او را گرفته همان نورانیت را به ما بده.

البته خب سعه فرق می‌کند، سعه و ظرفیت فرق می‌کند، ولی همان است نه شیء دیگری، توجّه می‌فرماید چه عرض می‌کنم؟ الآن این تنگ آب این قدر سعه دارد این لیوان هم این قدر سعه دارد؛ ولی آب این عین همین آب است و هیچ

تفاوتی نمی‌کند. نه اینکه این آب یک لوله است و مربوط به یک سد است و آن یکی مربوط به سد دیگری است بگونه‌ای که وقتی شما می‌خورید می‌بینید مزه‌اش فرق می‌کند، نه، یک آب است، یک ریشه است، یک منبع و یک عین است.

این می‌شود معنای «اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ». همانی را که به او دادی باید به ما بدهی! همان مقام قرب را به ما بده، همان نورانیت را به ما بده، همان را، به همان کیفیت، منتهی خب همان طوری که عرض کردم سعه افراد بر حسب مراتب خلقت‌شان تفاوت می‌کند. یک لامپ پانصد است، یک لامپ دویست است، یک لامپ صد است، همین‌طور... ولی یک نور است، نور با ظلمت قاطی نشده، یک نور است، نور این لامپ همان نور لامپ دیگر است، منتهی شدت و ضعف دارد، ولی در آن دیگر شائبه ظلمت نیست، در آن دیگر مزج و ترکیب با نفس نیست، در آن ترکیب با هوی و هوس نیست.

آنچه را که ما از صفات و از خصوصیات داریم، آمیخته‌ای است از یک جنبه نورانی و روحانی و یک جنبه ظلمانی این دو جنبه همیشه همراه با ما هست، گاهی کم می‌شود گاهی زیاد می‌شود. یک نماز می‌خوانیم این جنبه بالا می‌رود آن جنبه پایین می‌آید، یا می‌نشینیم در یک مجلس غیبت می‌کنیم برعکس آن جنبه بالا می‌رود و این یکی پایین می‌آید، این دو جنبه همیشه با ما در حال بالا و پایین شدن و تلورانس است. کی معتدل می‌شود؟ معتدل شدن به مرتبه اعتدال، نه به مرتبه تساوی یعنی پنجاه پنجاه، آن وقتی که دیگر شائبه‌ای از نفس، هوی، خود محوریت، حب ذات، خود دیدن و انانیت در وجود انسان نباشد. البته این چیزی نیست که به این راحتی پیدا بشود، اگر در کسی پیدا شد سلام ما را به او برسانید!

نه، این خبرها نیست، این حرفها نیست، همه ما در تخیلاتیم، همه ما خیال می‌کنیم برای خدا داریم کار می‌کنیم، همه ما خیال می‌کنیم... ولی اگر ته قضیه را نگاه بکنی می‌بینی تا سر در لجن‌زار هوی و هوس و دنیا و خود محوری غرق

هستیم و این قدر غرق و گرفتار هستیم که جز این چیزی نمی‌بینیم، جز این احساسی نداریم، وقتی بیایند یک تلنگر به آدم بزنند آن وقت آدم مثل نارنجک می‌پرد بالا! آن وقت می‌فهمید چی بوده قضیه، مطلب چیه، فعلا همه ما می‌گوییم: ما گذشتیم، همه ما می‌گوییم ما از این مطالب رد شدیم، همه ما می‌گوییم کارمان برای خدا و فلان است و...

خوش بود گر محک تجربه آید، که آمد! بله، هرکه در او غش باشد! بله، آن وقتی که به قول - خدا رحمت کند - حاج میرزا حبیب:

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ که مرغابی بود یا مایان است
همه ما می‌گوییم شنا بلدیم! چی هستیم، فلانیم، ولی وقتی آدم را در آب می‌اندازند مرغ باشد می‌رود پایین، مرغابی باشد می‌ایستد، شنا می‌کند و خودش را نگه می‌دارد، توجّه کردید! همه می‌گوییم خدا! من گاهی فکر می‌کنم و می‌گویم ما از خدا مظلوم‌تر هیچ کس را سراغ نداریم! چون هر کس هر کاری می‌کند گردن خدا می‌اندازد. آن هم از آن بالا دارد نگاه می‌کند و می‌گوید: بندازید گردن من عیبی ندارد! هرکاری می‌کنیم می‌اندازیم گردن خدا: برای خدا بیاید، برای خدا، برای خدا، چه خبر است؟ همه برای خدا! ماشاءالله، همه برای خدا!!

«عیان گردد چو در آب افتد این مرغ» وقتی یک برنامه‌ای می‌شود، یک حرکت و تغییری می‌خواهد انجام بشود، یک جریانی می‌خواهد انجام بشود، همه رو می‌کنند. آن چیزهایی که این درون است، چیزهایی که سال‌ها در این تو همین‌طور مانده می‌ریزد رو، برای چه می‌ریزد رو؟ که بر آن طرفش غلبه کند!

«در هر خیری که پیغمبر را داخل کردی خدایا ما را داخل کن!» خدا می‌گوید خودت این دعا را بکن، خودت این دعا را بکن و من اجابت می‌کنم، من اجابت می‌کنم.

من می‌دیدم کیفیت بیان مرحوم آقا را وقتی که می‌گفتند:

«تو بیا و من دستت را می‌گیرم و همان چیزی که بر من افاضه می‌شود

همان را به تو می‌دهم و نصیب تو می‌کنم!»

این را می‌دیدم. تو یک قدم بردار اگر نرسیدی، اگر ندیدی، اگر لمس نکردی اگر حس نکردی خب هر چه می‌خواهی بگو! اما وقتی که ما تمام حرکات و سکنااتمان همراه با نفس است، نمازمان همراه با نفس است، قرآنی که می‌خوانیم همراه با نفس است، جلسه‌ای که می‌گیریم همراه با نفس است، روضه‌ای که می‌خوانیم در آن نفس و نفسانیات است، جشنی که می‌گیریم در آن انانیت‌ها و نفسانیت است، هان! وقتی که داریم خودمان با دست خودمان خراب می‌کنیم آن نیت را، آن صفا را، آن وقت دیگر چه توقعی داریم؟ این چه توقعی است؟ حالا بخوانیم: «اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ... وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ...» فایده‌ای ندارد، نتیجه‌ای ندارد.

«وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ» از هر سوئی، از هر انانیتی، از هر نفسانیتی، از هر

هوایی، از هر تخیلی، از هر توهمی، از هر خودبینی و دوئیستی که پیامبر و اهل بیت او را دور نگه داشتی خدایا از من دور نگه دار یعنی چی؟ یعنی عصمت، یعنی به همان جا من را برسان «وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ» نه از بعضی. از آنچه را که حائل بین عبد و رب است، در هر مرتبه از مراتب وجودی و در هر افقی از افق‌ها و عوالم وجودی که آنها را برحذر داشتی، در عالم خیال، در عالم مثال، در عالم معنا، در عالم لاهوت، در عالم صورت، در عالم مثال، در هر چه، در عالم ذات، در عالم اسماء، در رفع انانیت‌ها، در هر چه که آنها را مصون و محفوظ داشتی خدایا ما را هم مصون و محفوظ بدار.

خب می‌گویند: بکن دیگر آقا، بسم الله! یک قدم جلو بگذار، آنچه را که گفتند ترتیب اثر بده، ولی ما همین طوری می‌خوانیم، همین طوری، بله، گفته‌اند بخوان دیگر و الا ما کجا و آنها کجا؟ خب آنها همین کارها را کردند که شدند آنها، آنها هم همین کارها را کردند، آنها هم همین مراقبه‌ها را انجام دادند، آنها همین

مسائل را طی کردند، و آنها همین ریاضت‌ها را کشیدند تا اینکه نتیجه‌اش این شد و به آن مراتب رسیدند. شما خیال می‌کنید همین پیغمبر سرخود می‌رفت غار حرا و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها همین‌طور در آنجا می‌ماند؟ برای چه اینکار را می‌کرد؟ شب‌ها تا به صبح امیرالمومنین برای چه در نخلستان‌ها می‌رفت؟ مجاهدت‌هایی که کرد...، شما نگاه کنید ببینید واقعاً چه بر سر آنها آمده... راجع به شهادت موسی بن جعفر علیه السلام حداقل هشت سال این امام معصوم را از اینجا به آنجا می‌بردند و بعد غُلُ جامعِه و نمی‌دانم «ظَلَمَ الْمَطَامِيرَ وَ حَلَقَ الْقَيْوُدَ»^۱ و...

من در یکی از این کشورها در یک موزه‌ای رفته بودم و نگاه می‌کردم راجع به زندانی‌هایی که در آنجا می‌آوردند، آنجا غل جامعِه را دیدم، واقعاً چیز عجیبی بود، یعنی چیزی بود که تحقیقاً اگر این غل و زنجیر را که دست و پا شخص را با هم می‌بستند و... اصلاً قابل توصیف نیست! آن شخص هر آن تقاضا و توقع مرگ را از خدا داشت. کسی که به یک‌هم‌چنین وضعی او را قرار بدهند و «ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقَيْوُدِ» آن‌قدر پاهای آن حضرت در این غل و اینها به هم کوبیده شده بود که استخوان‌های حضرت پیدا شده بود، اینها یک‌هم‌چنین وضعی را گذراندند.

ما فقط در قضیه کربلا نگاه می‌کنیم به جریان حضرت علی اکبر و حضرت سیدالشهداء اصلاً نگاه به جریان حضرت سجّاد نمی‌کنیم که جریان کربلا فقط چند ساعت بود، جریان حضرت علی اکبر یک ساعت بود، دو ساعت بود، خب تمام شد دیگر، حضرت سجّاد را در غل جامعِه کردند از کربلا تا کوفه، و از کوفه که چند روز آنجا بودند تا شام که چند روز هم شام بودند بگونه‌ای که آثارش تا آخر حیات امام سجّاد هنوز بر بدن حضرت بود. هر روزی که بر حضرت می‌گذشت ده تا کربلا

۱. مصباح الزائر، سید ابن طاووس، زیارت‌نامه امام کاظم علیه السلام.

بود! چه زجری این امام معصوم در این مدّت و همین طور در سایر مسائل کشیده؟ تازه این مسائل ظاهری است ما همین طوری می‌گوییم امام، امام، امام... خب اینها به یک‌هم‌چنین مسائلی مبتلا شدند. خب البتّه بعد هم مطالب امامت و امثال ذلک را خدا می‌دهد. مراقبات و ریاضات و به‌طورکلی طی مراتب عوالم ملکوت و لاهوت و جبروت و تمام اینها با عمل بوده، نه اینکه فقط همین طوری اعطائی باشد!

یک وقت خدمت یکی بود عرض کردم، ایشان می‌گفت: «بله دیگر، امامت است، بله اگر به ما امامت هم بدهند بالأخره...»

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد ما تحمل یک لحظه آن را داریم؟ تحمل یک مرتبه از مراتب آن را داریم؟ هان؟! شما اگر یک فرزند داشته باشید، یک مشکل برای فرزندتان پیدا بشود شب خوابتان می‌برد؟ فرضاً یک بیماری پیدا کرده و او را برده‌اید بیمارستان و هر آن ممکن است یک خبری بدهند شما شب خوابتان می‌برد؟ یک گرفتاری پیدا بشود او را به زندان ببرند، مثلاً پولش فلان بشود یا مثلاً کاری انجام داده، خلافی کرده و او را به زندان برده‌اند، چی می‌شود؟ همین طور راحت می‌گیرید بخوابید؟ ابداً، تعلق دارید، بستگی دارید، مثل اینکه خودتان برایتان یک‌هم‌چنین مشکلی پیدا شده، تفاوت نمی‌کند. درست شد؟ حالا اگر دو تا فرزند داشته باشید می‌شود، این می‌شود دو برابر، اگر یک مشکلی برای هر دو پیدا بشود آرامش دارید؟ کسی با شما حرف بزند حوصله جواب دادنش را ندارید، کسی سلام می‌کند جواب نمی‌دهید و اخم می‌کنید.

:- آقا چه شده؟ کشتی‌هایت مگر غرق شده؟

:- بابا اگر بدانی چه به سرمان آمده، آن یکی توی گرفتاری افتاده، آن یکی فلان مرض را پیدا کرده، آن یکی می‌گویند یک بیماری صعب‌العلاجی برایش پیدا شده، اصلاً فکر آشفته است، ذهن آشفته است... .

چیست؟ خب دو تا بچه است، بیش از این که نیست، درست شد؟

امام به اندازه فقط یک کره زمین بگویم، امام به اندازه کل افرادی که توی کل کره زمین هستند، بقیه‌اش بماند، بقیه مسائل و عوالم و جن و انس و ملائکه و سایر کرات و... بماند، فقط به اندازه انسان‌های روی کره زمین همان‌طوری که پدر نسبت به فرزند تعلق دارد نسبت به تک‌تک انسان‌ها تعلق دارد. آن وقت بین دیگر چه به سرش می‌آید؟ کی می‌تواند یک‌هم‌چنین تصویری بکند؟ بخواهد فکرش را بکند؟ حالا تحملش بماند. اصلاً می‌شود یک‌هم‌چنین چیزی یا نمی‌شود؟

امام برای رسیدن به اینجا تمام این مراحل را طی کرده است، حالا هر کس حاضر است بسم الله! بیاد و امام بشود! هر کس حاضر است بسم الله! من هم راهش را نشان می‌دهم، امام زمان می‌گویند کسی نمی‌خواهد امام بشود؟

نه نه ما اصلاً نخواستیم، همان یک امام زمان بسمان است، برای هفت پشتمان همان یکی کافی است. اصلاً ما نخواستیم امام بشویم، نمی‌خواهیم، چرا؟ چرا قضیه این‌طور است؟ این تازه یک مسئله‌اش بود که عرض کردم، مسائل دیگری دارد که نمی‌توانم بگویم، این فقط آن چیزی بود که توانستم بگویم، توجه می‌کنید؟ همین امام، امام، امام، امام... این امام است! آن امام است!!!

ای وای! خیلی ما عقب هستیم از فرهنگ تشیع، خیلی از فرهنگ شیعه عقب هستیم، از اینجا تا ثریا عقب هستیم. اگر یک ذره از آن اقیانوس ما معرفت داشتیم از خجالت نمی‌توانستیم سرمان را بلند کنیم! توجه کردید؟!^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۱۰.

خاتمه

توصیه‌های بزرگان نسبت به بعد از ماه رمضان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حفظ مراقبه ماه رمضان در بعد از آن

«آن تأکیدی است که بزرگان مخصوصاً مرحوم آقا رضوان الله علیه پس از ماه مبارک رمضان و انقضای ماه رمضان داشتند نسبت به رفتار و حرکات و سخنان و کرداری که یک سالک باید انجام بدهد و طبعاً به واسطه اختلاف و تفاوتی که بین دو فصل امساک و عدم امساک پیدا می‌شود، طبعاً حال او هم تغییر خواهد کرد مرحوم آقا می‌فرمودند: سالک در ماه مبارک، یک مراقبه خاصی دارد، توجه خاصی دارد، اولاً می‌داند که ماه ماه رمضان است، ماه نزول برکات خداست و ماهی است که خداوند دعوت کرده و ضیافت مهمان‌ها را هم خود به عهده گرفته است. این مسئله موجب می‌شود که خواهی نخواهی انسان خود را در یک فضای خاص از روحانیت و نورانیت قرار بدهد؛ یعنی خود به خود خود را در یک‌هم‌چنین فضایی احساس می‌کند که این ماه ماهی است که خدا این ماه را قرار داده، پس باید از این ماه استفاده کرد. این ماه ماهی است که خداوند آن را برای امساک و برای ضیافت قرار داده است، پس باید نتیجه بهتر را برد، ماهی است که خداوند آن را برای ضیافت مقرر کرده است، پس باید دقت و مراقبت بیشتری کرد؛ اینها چیزهایی است که خواهی نخواهی برای انسان و به‌خصوص برای سالک در این مسئله پیدا

می‌شود و سالک خب ابن‌الوقت است.

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

سالک باید از هر فرصتی برای این مسئله استفاده کند و چه فرصتی بهتر از ماه مبارک؟! طبعاً در ماه مبارک صحبت‌های ما کمتر می‌شود، تفکرات خلاف ما کمتر می‌شود، تخیلاتمان کمتر می‌شود، سعی می‌کنیم به کار دیگران خیلی دقت نکنیم، در کار سایر افراد خیلی توجه نکنیم، خیلی صحبت نکنیم، نسبت به آن مسائل و اموری که به ما ارتباط ندارد، خیلی توجه نکنیم و به دنبال آنها نرویم. خلاصه انسان سعی می‌کند این اموری که بزرگان در باب مراقبه تذکر داده‌اند را در ماه مبارک به یک نحو و یک کیفیتی بتواند اینها را انجام بدهد.

اما وقتی که ماه مبارک تمام می‌شود، خواهی‌نخواهی در ارتباط با جامعه قرار می‌گیرد، جامعه‌ای که وقتی ماه رمضان تمام شد خود را دیگر از ماه رمضان جدا می‌کند. جامعه دیگر در ارتباط با مسائل یک جامعه عادی به تن می‌کند: صحبت و بیا و برو و مطالب مختلف و اخبار و تمام این امور همه تغییر پیدا می‌کند و زندگی یک زندگی روزمره‌ای خواهد شد، یک رنگ و یک حال و هوای عادی و روزمره پیدا خواهد کرد، حال انسان هم از بین می‌رود. یعنی همان حالی که حتی برای سالک در اوقات ماه مبارک بوده، آن حال تغییر پیدا می‌کند و از بین می‌رود. کم‌کم آن توجهی را که داشته، می‌بیند سلب شد.

آن حالی که در نماز دارد، می‌بیند آن حال تغییر پیدا کرد و آن نورانیت و صفائی که مشاهده می‌کرد، را دیگر نمی‌بیند. این به‌خاطر از دست دادن موقعیت است؛ یعنی انسان موقعیت خود را از دست می‌دهد، حال نفس را از دست می‌دهد، آن اطمینان و سکینه و طمأنینه و استقامت را از دست می‌دهد.»^۱

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۱.

مرحوم آقا می فرمودند: «سالک باید در بعد از ماه رمضان نیز حال ماه رمضان را داشته باشد»

«مرحوم آقا می فرمودند:

«سالک باید در بعد از ماه رمضان نیز حال ماه رمضان را داشته باشد، و

سعی کند که بماند.»

یکی از رفقا می گفت:

من قبل از ماه مبارک خدمت مرحوم آقا رسیدم، ایشان یک دستوراتی راجع به ماه مبارک و روزه و کیفیت روزه که باید انسان چه تفکری داشته باشد در روزه، چه نیّتی داشته باشد، چکار انجام بدهد، دادند. (روزه خوب انواعی دارد، روزه عام داریم، خاص داریم، خاصّ الخاص داریم، شرایط هرکدام را بیان کرده‌اند. قرآن خواندن در ماه مبارک و تأکیدی که به آن شده است، و خلاصه آن فضایی که در ماه مبارک برای انسان پیش می‌آید، آن فضا را ترسیم کرده‌اند.) و ما با این کیفیت وارد ماه مبارک شدیم و برکاتی نصیب ما شد، فیوضاتی به ما رسید و خوب حالات و مطالبی برای ما کشف شد. پس از ماه مبارک رفتیم خدمت آقا و گفتیم آقا ای کاش ماه مبارک ادامه پیدا می‌کرد و ما همان مسئله را داشتیم، الآن این طور نیست.

ایشان فرمودند: «این دست خودت است!»

خیلی تعجب کردم! چه طور دست من است؟! ماه مبارک که دست من نیست، روزه که دست من نیست.

ایشان فرمودند: «خودت می‌توانی ماه مبارک را ادامه بدهی!»

(یعنی همان حال و هوای ماه مبارک را تو می‌توانی ادامه بدهی، تو می‌توانی بکشانی، تو می‌توانی استمرار بدهی.)

بعد فرمودند: «خب می‌خواهی امتحان کنی؟ فردا بلند شو، سحری بخور به این نیّت و با این توجه که در ضیافت خدا قرار داری و نیّت خودت را این

قرار بده که تو بیایی و همان روزه و همان کیفیتی که برای خاص‌الخاص هست و بعضی از عباد مُکرمین پروردگار به آن روزه می‌پردازند را برای خود ایجاد کنی و همان مراقبه را داشته باشی و به همان کیفیت عمل کنی. فردا برو انجام بده، جوابش را بیاور به من بده.»

او می‌گفت: من رفتم و آنچه را که ایشان فرموده بودند انجام دادم، دیدم عجب! همان حال ماه مبارک است! اصلاً تغییری نکرده، همان است! انگار همان است! در همان حال و هوا و در همان فضا و در همان نورانیت و در همان روحانیت.

البته این را هم باید بدانیم که نه اینکه صد در صد در صد همان است. همان‌طوری که خودشان هم می‌فرمودند و از آثار پیداست، ماه مبارک یک خصوصیت خاص به خود را دارد، ولی این حالی که برای انسان در ماه مبارک پیدا می‌شود، می‌توان گفت آن قسمت مهمش به خود وضعیت انسان برمی‌گردد. بعد ایشان فرمودند:

«می‌دانی چرا ماه مبارک در یک‌هم‌چنین حال و هوایی هستی؟ چون همه مردم در یک‌هم‌چنین وضعیتی هستند.»

قبل از ماه مبارک می‌گویند: دارد ماه رمضان می‌آید، دارد ماه صیام می‌آید. یعنی نفس را برای یک تحوّل توطین و آماده می‌کنند، برای یک تبدل و یک تغیر، نفس آماده بشود. نفس که آماده بشود، تصرف در مثال و ملکوت است، کار انجام می‌دهد!

نفوس افرادی که در یک مجلس می‌آیند، دارای خصوصیات و اوصاف خاصی هستند، خب شما می‌بینید فضای این مجلس، یک فضای روحانی، یک فضای نورانی، و یک صفا و یک لطافت خاصی دارد؛ به‌طوری‌که تا انسان وارد می‌شود، می‌بیند؛ حتی اگر افراد هم رفته باشند: معلوم است چه افرادی اینجا بوده‌اند؟

این حال را انسان احساس می‌کند، حالا اگر به‌جای اینها یک عده دیگری، اهل دنیا، اهل گرانی و ارزانی، اهل زد و بند، اهل این مسائلی که داریم می‌بینیم

بحمدالله تعالی، همه جا را گرفته، آمده بودند، همین که اینها بیرون می‌روند، شما هم خبر ندارید چه کسانی هستند، وارد مجلس که می‌شوید با خود می‌گویید: چرا این طوری شدم؟ چرا دلم گرفت؟ چرا قبض پیدا کردم؟ شما که اینها را ندیدید! ولی تأثیر می‌گذارد! این که می‌گویند: سالک نباید هر جایی برود، مال همین است. این که می‌گویند با هرکسی نباید صحبت کند، برای همین است.»^۱

داستانی از تأثیر حضور در مکانی ظلمانی

«بنده با یکی از رفقا و دوستان در زمان مرحوم آقا جایی رفته بودم. سه نفر بودیم، وقتی که وارد محوطه شدیم - خبر نداشتیم که آنجا کسی دفن شده است، رفته بودیم آنجا یک استراحتی کنیم، کناری نشسته بودیم. یک جایی بود، حتی بقعه هم داشت، بارگاه هم داشت و محل رفت و آمد عده‌ای بود، ما رفتیم آنجا بنشینیم، استراحت کنیم - یک دفعه دیدیم عجب! چقدر اینجا کدورت دارد! دلمان گرفت! قبض پیدا کردیم و بلند شدیم بیرون آمدیم. وقتی که آمدیم بیرون، من به آن شخص گفتم: شما ناراحت نشدی؟

گفت: آری! یک دفعه انگار گلوی مرا گرفته‌اند!

آن یکی هم گفت: من هم نفسم در سینه‌ام گیر کرده بود!

گفتم مثل اینکه برق این اپیدمی به همه ما خورده است!

بعد گفتم اینجا چه بود گفتند: اینجا قبر فلانی است!

گفتم: اوه اوه اوه! (چون من شرح حالش را می‌دانستم) عجب! پس اینجا قبر

فلانی است! بیرون که آمدیم یک دفعه راحت شدیم! انبساط پیدا کردیم، انشراح

۱. شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۱.

صدر پیدا کردیم.

ببینید! یک قبر آدم ناباب و آدم منحرف، وقتی در یک جا باشد چه تأثیراتی دارد؟ حالا محلّ رفت و آمد عدّه‌ای زیادی هم بود، محلّ رفت و آمد طوائف مختلف و سلسله‌های کذائی. این چقدر تأثیر می‌کند و چقدر اثر دارد!!
به عکس وقتی که انسان یک جایی می‌رود قبر یک ولیّ از اولیای الهی هست، بزرگی هست، اصلاً بدون اینکه بفهمد، می‌گوید: چرا این طوری است؟ چرا دلم باز شده؟ با اینکه خبر ندارد، ولی می‌گوید دلم باز شده! چقدر اینجا صفا دارد، چقدر اینجا روح دارد.

این آثاری که مرحوم آقا در کتاب روح مجرد راجع به خصوصیات حضور و وجود مرحوم حدّاد نوشته‌اند، اینها بی‌حساب نیست. این اولیا وقتی که می‌روند این طرف و آن طرف در اینجا قرار می‌گیرند، در آنجا قرار می‌گیرند، اینها چه آثاری از خودشان باقی می‌گذارند؟ اینها تأثیر چیست؟ تأثیر همان نفس است، که نفس در همان عالم مثال و ملکوت آن مکان اثر می‌گذارد.

این تأثیر، تأثیری است که در تغذیه برای انسان و برای سالک حاصل می‌شود. حالا چقدر ما باید مواظبت کنیم و مراقبت کنیم از اینکه این تأثیر تأثیرِ مثبتی باشد و تأثیر خلاف نباشد؟^۱

ادامه نحوه تغذیه در بعد از ماه رمضان

«لذا مرحوم آقا همیشه توصیه می‌کردند که:

«در کیفیت تغذیه و در کیفیت امساک و در سایر مسائل رفقا و تلامذه ایشان همان طوری که در ماه مبارک توجّه داشته‌اند، همان حال را هم ادامه بدهند.»

مثلاً این که در هر آنی فوراً انسان هر چیزی که جلوی چشمش است را بخورد، حالا قبلاً یک چیزی هم خورده است، مثلاً یک میوه‌ای خورده است، دوباره نیم ساعت دیگر یک چیزی می‌آورند، دوباره همان را هم می‌خورد، دوباره نیم ساعت بعد، باز هم بخورد. این برای انسان خوب نیست، بلکه انسان باید از این نقطه نظر دقت بیشتری داشته باشد.»^۱

زیارت حضرت حدّاد دوره به شکرانه ادراک ماه رمضان

مرحوم علامه طهرانی در روح مجرد می‌فرمایند:

«و در شب عید که محتمل بود ماه دیده نشود، چند رفیق طریق بنا بر آن نهادند تا به شکرانه تمامیت شهر رمضان به نجف برای سلام و زیارت مشرف شوند و فردا را اگر احیاناً رمضان است در آنجا افطار کنند.

عصر روز بیست و نهم با سیّاره حاج عبدالزّهراء که آن را حسینیه سیّار می‌گفتند، حضرت آقا و حاج محمدعلی و حاج عبدالجلیل به نجف مشرف، و یک سره به حرم مطهر وارد، و پس از ادای سلام و زیارت، برای افطاری به مسجد سهله درآمدند و در آنجا میهمان مرحوم شیخ جواد سهلای بوده، و تا به صبح به توجه و ذکر و فکر و دعا بیتوته نموده، صبح‌گاه عازم برای تشرّف و زیارت حمزه و جاسم شدند.

ظهر تا عصر را در حضرت حمزه گذرانده؛ و برای شب به سوی حضرت جاسم رهسپار و شب را تا به صبح در آن مکان مقدّس بیتوته کردند. و آن شب را حضرت آقا از عظمت حضرت جاسم، و کیفیت حرکت او و اختفای او از دست دشمنان و اعدای دین مطالبی فرمودند، و فرمودند: «جلالت و عظمت ولایت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در این فرزند ارجمندشان بسیار طلوع دارد، و صحن و بارگاه و حرم و قبه منوره و حتی زمین‌های

۱. همان، جلسه ۲۰۱.

اطراف آن از معنویت و جذّابیت خاصی برخوردار است. «...»^۱

شکرگزاری اولیاء بعد ماه مبارک رمضان

«واقعاً وقتی که من به این عبارات مرحوم آقا در کتاب روح مجرد که نوشتند، برخورد می‌کنم که بزرگان و اولیاء بعد از ماه مبارک، اصلاً یک برنامه شکرگزاری داشتند. حتی در سایر عرفاء و اولیاء هم بنده دیدم. ایشان البته راجع به استادشان نقل می‌کنند، ولیکن بنده در بعضی از کتب حتی راجع به دیگران هم این را دیده‌ام که اصلاً بعد از ماه رمضان، یک مراسم شکرگزاری از خدا داشتند. یک اربعین بعد از ماه رمضان، می‌رفتند در چله خودشان! حالا آن ماه رمضان به جای خود، به عنوان شکرگزاری از این نعمتی که خداوند داده و استمرار اثرات آن مواهبی که در ماه رمضان است. خب اینها افراد غیر معمولی که نبودند. چه می‌فهمیدند که این کارها را انجام می‌دادند؟ چه احساسی می‌کردند؟ چه می‌فهمیدند؟ لابد یک چیزی گیرشان آمده بود دیگر! به یک چیزی دست یافته بودند!

مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه، زیارت دوره بعد از ماه رمضان انجام می‌دادند. خب ما هم همین‌طور، بایست برای شکرگزاری به زیارت مقابر متبرکه که بریم تا آنجایی که از دست برمی‌آید. تأسی به رفتار و سیره اولیاء الهی، برای انسان مهم است. از خداوند متعال، درخواست و طلب کنیم با سرّ و سویدای وجود خودمان که ما را از زمره مشمولین به رحمت خاصه خودش قرار بدهد. و الاً خب آن رحمت عامه که شامل همه هست. بالأخره همه به اندازه ظرفیت خودشان از این ماه فیض می‌برند.

و این چه نعمت عظمائی بود که سنت اولیای الهی و دستور بزرگان بود که

۱. روح مجرد، ص ۳۳.

بعد از ماه مبارک بروند و اعتاب مقدسه، هر کسی در هر جایی که هست؛ در قم فرض بکنید که حضرت معصومه، بزرگان، شیخان، و حضرت علی بن جعفر، اینها را بروند زیارت کنند. در طهران کسی هست، حضرت عبدالعظیم، که درباره آن حضرت داریم: «کسی که ایشان را زیارت کند مثل این است که سیدالشهداء را زیارت کرده است.» کسی که در مشهد است یا اینکه بروند مشهد بروند زیارت امام رضا علیه السلام و همین طور در سایر جاها در شیراز، فرض کنید که بزرگان در اصفهان، این امامزاده‌هایی که هستند، واقعاً هر کدام از اینها آن موقعیت خودشان را دارند، یعنی وضعیّت خودشان را دارند و اثر خودشان را دارند، بی حساب نیست، یعنی یک زیارتی که وقتی کسی می‌رود انجام می‌دهد این اتصال برقرار می‌کند و این اتصال در او اثر می‌گذارد و این اثر راه او را تصحیح می‌کند، و بستر مناسب را برای واردات و نفعات الهیّه و قدسیّه هموار می‌کند.

شما همین طوری هستید یک دفعه می‌بینید حال خوش پیدا کردید، همین طوری، همین طوری از کجا آمد؟! از خانه خاله آمد؟! یا این حساب و کتاب داشته، باید ببینیم چه کردیم، چه عملی انجام شده، یک عملی ممکن است انسان انجام دهد شش ماه پیش و الآن آن عمل شش ماه پیش دستش را بگیرد، بزنگاهش الآن است، شش ماه خدا گذاشته در پرونده‌اش، اینجا که می‌رسد می‌آید این به دادش می‌رسد، به عکس عمل خلافی انسان انجام می‌دهد، و این عمل خلاف می‌ماند در پرونده آن سر بزنگاه که باید به این سمت پیچد می‌آید به این سمت می‌پیچد این به خاطر آن است.

هر کدام از اینها آثار خودش را دارد، من شنیده بودم که مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه و مرحوم آقا در سفرهایی که می‌رفتند کربلا، عتبات سفرهایشان طول می‌کشید، یک ماه، دو ماه، هفتاد روز آن زمان‌ها طول می‌کشید، با مرحوم آقای حدّاد و دوستان و اینها می‌رفتند به زیارت دوره، سامراء می‌رفتند، کاظمین می‌رفتند، فرض

کنید که زیارت امام زاده‌ها، حضرت سید محمد، اینها فرزندان امام بودند که می‌شود گفت تالی تلو معصوم بودند منتهی مقام امامت را نداشتند، مقام امامت آن یک حساب دیگری دارد، امامت حساب و کتاب دیگری دارد و به واسطه همان حساب و کتاب است که از غیر امام و غیر از معصوم فرق پیدا می‌کند.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ، وَعَلَى أَخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَصَاحِبِ سِرِّهِ وَلِوَالِدِهِ وَوَزِيرِهِ وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ: عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَلَى الْبَتُولِ الْعَدْرَاءِ الصِّدِّيقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ، وَعَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْخَلْفِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَسَهَّلَ مَنَهَجَهُ وَجَعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَتَابِعِيهِ وَنَاصِرِيهِ وَالدَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُحَامِلِينَ لِذَوْلَتِهِ وَشَوْكَتِهِ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَ مُنْكَرِي فُضَائِلِهِمْ وَ مُنَاقِيهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

اللَّهُمَّ أَعْلِ دَرَجَةَ أَسْتَاذِنَا وَوَلِيِّنَا وَ مُرَبِّينَا وَ الْهَادِي إِلَى الْحَقِّ صِرَاطَنَا، الْمَرْحُومِ الْمَبْرُورِ، الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ مُحَمَّدِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ، وَاجْعَلْنَا مِنْ سَالِكِي سَبِيلِهِ وَ الثَّابِتِينَ عَلَى مَنَهَجِهِ فِي صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ الْمُؤَقِّقِينَ لِأَدَاءِ شُكْرِهِ، وَ مِنْ الْمُؤَدِّينَ حِقُوقِهِ، وَ احْشُرْهُ فِي زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ اخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.



وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان ۱۴۳۵)، جلسه ۱.

فهرست منابع و مصاد

- نرم افزار جامع الأحادیث، نسخه ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.^۱
- نرم افزار جامع التفاسیر، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار حافظ، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار سپهر سخن: سعدی، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار عرفان اسلامی، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار کیمیای سعادت، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار نور السیرة، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار دانشنامه علوی (منهج الثور)، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.

۱. کلیه مطالب این مقاله و منابع استفاده شده، به جز مواردی که منابع مذکور در پاورقی‌ها به نقل از کتب مرحوم علامه طهرانی و حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیهما بوده است، از نرم افزارهای موجود در دسترس همگان نقل شده است.



ماه رمضان آخرین ماه از این سه ماه مبارک و میمون است و در واقع می توانیم بگوییم که نتیجه این دو ماه و عبادت این دو ماه، در ماه رمضان برای انسان، صورت واقعی و باطنی خودش را نشان می دهد و پیدامی شود. کأنَّ آن حالائی که بید در ماه رجب و شعبان در نفس انسان تاثیر عمیق بگذارد و آن مراتب جلایه حالات ماه رجب، و جمایه شعبان، توأماً نفس سالک را از امیال و از کثرات بیرون بیاورد، در ماه رمضان جنبه زینت و حلی به این اعمال و به این رفتار داده می شود؛ یعنی کأنَّ خدای متعال این حالات را در ماه رمضان در انسان به نحوی تبلور می کند که انسان آن تاثیرات گذشته را در مراقبات و رفتار خودش، در کیفیت اطوار مراقبه و ادعیه و عبادات خودش در ماه رمضان، در نفس خودش مشاهده می کند.

(از صفحه ۳۸ کتاب)

